



Parikhâni

Jean During

► To cite this version:

| Jean During. Parikhâni. 2023. hal-04420145

HAL Id: hal-04420145

<https://hal.science/hal-04420145>

Submitted on 26 Jan 2024

HAL is a multi-disciplinary open access archive for the deposit and dissemination of scientific research documents, whether they are published or not. The documents may come from teaching and research institutions in France or abroad, or from public or private research centers.

L'archive ouverte pluridisciplinaire **HAL**, est destinée au dépôt et à la diffusion de documents scientifiques de niveau recherche, publiés ou non, émanant des établissements d'enseignement et de recherche français ou étrangers, des laboratoires publics ou privés.

پری خوانی

درمانگران تاجیک و اُزبک

ژان دورینگ

و

سُلطانعلی خُدا پردی اِو

مترجم لیلی آتشکار



ژان دورینگ

و

سُلطانعلی خُدا بِردی اِو

پری خوانی

درمانگران تاجیک و اُزبک

قدردانی:

بدین وسیله از حمایت مرحوم پی یر شوون در انجام تحقیقات همکارم سُلطانعلی خُدا بِردی اِو، از پروفِسور رمی در در تشویق من برای چاپ این تحقیق و تهیه ی متون سرودها، و از عالمه نبی یوا و خدا کول ابراهیم او در کمک به فهم این متون، صمیمانه قدر دانی می کنم.

ژان دورینگ

بخش اول بخشی و درمانگر در تاجیکستان

سُلطانعلی خُدا بِردی اِو
با همکاری ژان دورینگ *

بخش اول، متن اولیه‌ی مصاحبه‌های سلطانعلی‌خدا بردی‌او به زبان‌های روسی و تاجیکی است که توسط ژان دورینگ به زبان فرانسه تطبیق، تنظیم و پا نویسی مشروح شده و سپس توسط لیلی آتشکار از زبان فرانسه به فارسی ترجمه شده است.

نمایندگان سنت بخشی‌گری

الف. سنتی همیشه زنده

مقدمه

درباره‌ی بخشی به معنی شَمَن نوشته‌های بسیاری وجود دارد که اساسشان تحقیقات ویژه و شواهدیست که به زوایای مختلف عملی و همچنین نظری آن پرداخته‌اند. کار متخصصان چه به کمک داده‌های واقعی و چه با تفسیر آن‌ها روشنگر راه در این زمینه بوده است. با این همه به نظر می‌آید می‌توان دامنه‌ی این تحقیقات را فراتر برد و امیدواریم با پرداختن به جزئیات بیشتر، بخشی‌ها و آدابشان بهتر درک شوند چرا که بسیاری از نوشته‌های مذکور متأثر از طرز فکر دوران خود بوده‌اند.

مطالعات ما براساس مشاهدات مراسم آیینی و سنت‌های بخشی‌های ولایت سغد (سغدیان، لنین آباد قدیم) در تاجیکستان خاصه در اوراتپه، قانچین، شهرستان و خجند بوده است. این ناحیه بین کوه و دشت در شمال تاجیکستان واقع شده و جمعیت آن از نژادهای متنوع مانند تاجیک‌ها، ازبک‌ها و گروهی از قرقیزها تشکیل شده که در کوه‌ها مستقرند. پژوهش‌های میدانی این تحقیق بین سالهای 1996 و 1997 با کمک مالی انستیتوی فرانسوی مطالعات آسیای مرکزی (ای. ف. اک) در تاشکند انجام شده است. به نظر می‌رسد این تحقیق اولین پژوهش اصولی باشد که به بخشی‌های تاجیک اختصاص یافته و در آن به محیط، عملیات، سنت‌ها، کارگان و شیوه‌های اجرای مراسم با در نظر گرفتن جنبه‌های ادبی و موسیقایی توجه شده است. هدف ما معرفی سنت‌ها و اصول مراسم بخشی‌گری معاصر از هر دو منظر دینی و زیبایی‌شناسی بوده است.

اطلاع‌دهندگان عموماً اشخاص با تجربه‌ای بودند که بخشی‌هایی در میان اجداد و اقوامشان حضور داشتند و به عنوان مجریان مراسم کوچک مانند فالبین، امگر، کینه‌چی و آل آسگر^۱، دعاخوان و یا زنان مذهبی^۲ (بی‌بی — خلیفه، آتین‌آی) فعالیت می‌کردند. علاوه بر این، بسیاری از اطلاعات و حکایات از سالمندانی گرفته شده که با سنت‌های بخشی‌ها آشنایی داشته‌اند.

بخشی‌ها چه کسانی هستند؟^۳

کلمه‌ی بخشی را تاجیکان و ازبکان و اویغورها به افرادی نسبت می‌دهند که در کل می‌توانیم به آن‌ها پری‌خوان یا شَمَن بگوییم. این واژه در میان بیشتر مردم آسیای مرکزی به شکل‌هایی مشابه، مانند بَکشی (قرقیز و ترکمن) و بَکسی (قزاق و قاراقالپاق) یافت می‌شود، ولی از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر معنی آن فرق می‌کند به این صورت که بخشی:

— در سنت‌های ازبک (قَشَقَر دریا، سورخن دریا)، قزاق و قاراقالپاق؛ خواننده، شاعر و قصه‌گوی مردمی است.

— در میان تاجیک، ازبک، قزاق و قرقیز؛ بخشی، درمانگر و جن زداست.

— و در خانات بخارا حسابدار مالی بوده که به ساخت و ساز اشتغال داشته است.

^۱ در تشکیلات بخشی‌ها، این افراد سطح مقدماتی دارند.

^۲ این دو دسته از شَمَن‌سِم نمی‌آیند، بلکه به عملیات دینی مربوطند.

^۳ برای تعاریف کامل‌تر (150): Centlivres, 1988 و خصوصاً (9-39): Garrone, 1999 را ببینید که تجزیه و تحلیل کاملی از معانی مرتبط با عملیات بخشی‌گری ارائه می‌دهند.

مانند بسیاری از فرهنگ‌ها در تاجیکستان، شمنیزیم به یکی از قدیمی‌ترین لایه‌های فرهنگی و دینی متعلق است. تاجیک‌ها در زبان عامیانه کلمات بخشی و بخشیگی و اُزبک‌ها، بخشیچیلیک^۱ را به کار می‌برند. در تمامی شمال تاجیکستان، شمنیزیم حضور مهمی دارد و به شکلی یکسان در جامعه شهری و روستایی در آیین‌های گوناگون (کینه، قیترمه، گردان، صدقاق، افشاندن، کوچ و...) نقش دارد. در مناطق دیگر، چنانچه منظور از بخشی حماسه‌سرا باشد، برای مشخص شدن کسانی که عملیات مختلف پری درمانی را انجام می‌دهند از واژه‌ی فالبین، یا پری‌خوان (یا پرخوان)^۲ استفاده می‌شود.

هر یک از افراد مسلط به این فن، شیوه‌ی اجرای خاص خود را دارد و با توجه به استعداد و سلیقه‌اش در کار از دیگران متمایز می‌شود. برخی از آن‌ها نه تنها در روستا، ناحیه و شهر خود بلکه در جاهای دورتر نیز مشهورند و اغلب به مناطق دیگر دعوت شده و مراسم خود را اجرا می‌کنند. اخلاق، کردار نیک و سخاوت در سنت بخشی‌ها و فالبین‌ها اهمیت زیادی دارد از این رو این افراد علاوه بر قدرتشان به تناسب برخورداری از این صفات مورد احترام قرار می‌گیرند. با این همه، مردم اغلب به دلیل شخصیت و رفتار عجیب این افراد تعاملی با ایشان ندارند.

هر فردی، زن یا مرد از سن پانزده سالگی به بعد می‌تواند یک بخشی باشد. از آنجایی که بخشی‌گری شغل محسوب نمی‌شود بیشتر بخشی‌ها شغلی معمولی هم دارند. برای مثال مردان در روستاها؛ دامدار، کشاورز یا کارگر گلخوزاند و در شهرها شغل‌های گوناگونی مانند باغبانی، نگهبانی و غیره دارند. عموم زنان بخشی نیز خانه‌دارند.

تحقیقات ما نشان می‌دهد امروزه در مناطق مربوطه تعداد زنان بخشی خیلی بیشتر از مردهاست در حالیکه در گذشته بیشتر بخشی‌ها مرد بودند و نسبت به زنان بخشی قوی‌تر و مهم‌تر به حساب می‌آمدند. بعد از انقلاب شوروی با توجه به دگرگونی‌های اجتماعی و اعمال محدودیت‌ها و دخالت در اعتقادات شخصی، مردان بخشی نیز خود را پنهان کردند و هنر خود را در خفا و تنها برای جمع معدودی از اطرافیان خود اجرا می‌کردند.

سرکوب شوروی

اثرات این سیاست سرکوب‌گر بر مردم در طول مدت هفتاد سال ادامه یافت. بخشی نارپی حلمتوف، متولد سال 1927، می‌گوید وی را به اتهام نامتعادل بودن از کار بر کنار کردند و به بیمارستان روانی فرستادند تا خود را درمان کند. پس از آن نیز به بهانه‌ی رفتار غیرعادی‌اش تحت نظر قرار گرفت. او زمانی توانست به آرامی و پنهانی به فعالیت بخشی‌گری خود پردازد که آزادش گذاشتند. در واقع هنگامی که پلیس برای آزمایش از او خواست سارق بانک در ناحیه‌ی قانچین را پیدا کند وی با قدرت دیده‌داری و دعا توانست چهره‌ی دزد، لباسش، چمدان و نیز مسیر حرکت او را توضیح دهد. با این نشانه‌ها پلیس توانست در مکانی که او مشخص کرده بود دزد را دستگیر کند. در نتیجه به لطف این اتفاق، سوءظن پلیس محلی نسبت به او برطرف شد. پس از آن حتا رهبران حزب کمونیست هم اغلب به طور پنهانی برای مشاوره نزد او می‌رفتند.

تاجیبی موقومف متولد 1905 نیز از سرکوبی که در آن دوره اعمال می‌شده یاد کرده است. او مدت طولانی در کلخوز رانده‌ی تراکتور بود، اما پس از اثبات فعالیت‌هایش در بخشی‌گری از کار بر کنار و از ارتباط با دیگران منع شد و به انزوایی اجباری فرو رفت.

رفتار حکومت نسبت به زنان بخشی ملایم‌تر بود و زیاد سرکوب نمی‌شدند چرا که زنان محتاطانه‌تر رفتار کرده و کم توقع بودند و فعالیت‌شان به دور از چشم همگان بود. بر اساس مطالعه‌ی انجام شده زنان بخشی به دلیل فعالیت‌شان در بطن جامعه بخصوص در میان اجتماع زنان نقش مهمی در انتقال سنت بخشی‌ها داشته‌اند.

با این همه نمی‌توان با اطمینان گفت زنان بخشی از فشار حکومت محلی و تفکر سیاسی دولت در امان بوده‌اند چراکه در موارد خاصی که مورد تایید چندین نویسنده هم بوده زنان بخشی نیز طوری مورد آزار و منع انجام

^۱ اگر بخشی را شمن به حساب آوریم، می‌توانیم از اصطلاح شمنیزیم هم استفاده کنیم. همچنین بخشیچیلیک هم می‌توان گفت.

در خوارزم و ترکمنستان به بخشی پرخوان می‌گویند. پرخوان به معنی پری‌خوان است.^۲

عملیات قرار گرفته‌اند که مجبور به ترک فعالیت شده‌اند. دوشالیوف (1993: 149)، درباره‌ی بخشی‌های قرقیز از آئیمکان بُموزُوا، بخشی 70 ساله (بیو بیو) نقل می‌کند با اینکه او در گذشته صاحب منصب بخشیلیک بود به دلیل سرکوب، قدرت خود را از دست داد و فقط حافظ کارگان قدیم سرود (قُشُق) بخشی‌ها ماند.¹

تحوّل

با اینکه سرکوب دوران شوروی هنر بخشی‌گری را به نابودی تهدید می‌کرد اما عده‌ای معتقدند که به هر حال پیشرفت علوم و فنون سبب کنار گذاشته شدن شمنیسم و زوال و نابودی‌اش شده است. در واقع با تغییر شرایط زندگی، بخشی‌ها نیز مراسم خود را تغییر دادند بنابراین برخی شیوه‌های اصیل در اجرا از بین رفتند. با این همه در روستاها و نقاط دور افتاده عموم مقررات و اصول مراسم به خوبی حفظ شده و تنها برخی عناصر آن تغییر کرده است. به طور مثال برای اجرای مراسم کوچ، باید یک چهار پا (گاو، گوسفند، بز) یا یکی از ماکیان (مرغ، خروس) را قربانی کنند و خون آن را برای استفاده‌های گوناگون از جمله پاشیدن روی بیمار یا بخشی و یا علامت گذاری داخل پوست دایره‌ی مراسم به کار برند.² در گذشته، وقتی مجری دستور قربانی کردن یک گوسفند سفید یا سیاه را می‌داد حتماً آن دستور را اجرا می‌کردند، اما امروزه، با توجه به هزینه‌ی خریدی که یک گوسفند برای بیمار دارد، به خرید سر گوسفند (سفید یا سیاه) راضی می‌شوند و قدری از خون آن را برای مراسم بر می‌دارند.³ در چنین مواردی، درمان همیشه اثر مطلوب بر سلامتی بیمار ندارد زیرا به نسخه‌ی تعیین شده عمل نشده (مانند قربانی گوسفند کامل) و بنابراین از بار درد کاسته نمی‌شود.

می‌گویند که امروزه بعضی از بخشی‌ها مراسم خود را با در نظر گرفتن وضعیت اقتصادی مراجعه کننده (یا واسطه‌اش) انجام می‌دهند به این معنی که دستمزد و یا پاداشی برای آن در نظر می‌گیرند. در این مواقع، بخشی بهای خود را پیشاپیش می‌گوید و اگر واسطه امکان پرداخت آن را نداشته باشد، بخشی می‌تواند او را رد کند. چنین منش و رفتاری با اخلاق بخشی‌های سنتی مطابق نیست چرا که بر اساس سنت، آن‌ها از کسانی که برای مشاوره نزدشان می‌آیند هرگز پولی نمی‌گیرند و همیشه به آنچه که به آن‌ها می‌دهند راضی‌اند. بخشی‌ها می‌گویند پولی که می‌گیرند صرف ارواح کمکی آن‌ها (ماما و پیر) تحت نام (مُهرانه) می‌شود و البته قسمتی از این پول هم نذر است که صرف مزار اولیاء محلی می‌گردد.⁴

با این همه می‌توان گفت در ناحیه‌ی خجند، سنت‌های بخشی‌گری همیشه زنده و متنوع‌اند. برخی عملیات جدید، بخصوص در شهرهای بزرگ، مطابق با شرایط جدید زندگی مردم امروزی⁵ به وجود آمده، اما در نقاط دور افتاده‌ی این ناحیه سنت‌های بخشی‌گری اصالت خود را حفظ کرده‌اند. برای مثال در منطقه‌ی شهرستان، قانچین و بخشی از اوراتپه ما شاهد رعایت همه‌ی قواعد عرفی این مراسم هستیم و اشکال مختلف آیین بخشی‌گری و همچنین اصول اخلاقی در این سنت حفظ شده است.

هنگام تحقیقات در فرغانه، یک زن بخشی با دیدن ما چهار نفر موقع پیاده شدن از خودرو با فکر اینکه پلیس شهری دوباره برای بازجویی و سوال و جواب آمده وحشت کرد و با اینکه ما زود به او اطمینان خاطر دادیم، ولی نتوانست حتا یک فال بگیرد، زیرا ترسش ارواح او را فراری داده بود.¹

دایره که در برخی جاها گاهی آن را دف می‌نامند. اُزبک‌ها در فرهنگ روستایی و بخشی‌گری به آن چیلدیرما می‌گویند.²

حیوانات قربانی را خانواده صرف می‌کند و بخشی هم یک شقه‌ی بزرگ آن را به خانه می‌برد.³ مثلاً پولی به نگهبان مزار می‌دهند که صرف خرید خوراک برای فقرا یا خیرات کند. از دهش بیماران، بخشی‌ها مبلغی جزئی برای خود برمی‌دارند.

آن‌ها اغلب می‌گویند که اگر بخشی‌ها سود مادی از این استعداد بخشی‌گری ببرند، به وسیله‌ی ارواحشان تنبیه می‌شوند.⁴ نوع جدیدی از درمانگرها ادعا می‌کنند که «قدرت روانی» (extra sense حس ششم) دارند ولی در هر حال برخی از آن‌ها مانند بخشی‌ها دارای مَوکَل‌اند.⁵

چرا با بخشی‌ها مشاوره می‌کنند؟

به طور کلی زن‌ها بیشتر نزد بخشی‌ها می‌روند. یکی از دلایل این امر به زن بودن اکثریت بخشی‌ها و راحتی زنان با آنان برمی‌گردد و دلیل دیگر مشکلات روزمره‌ی زنان است که در قیاس با مشکلات مردان بیشترند. از این رو برای هر یک از مشکلات اعم از خانوادگی، دینی، زناشویی، روزمرگی‌های زندگی و یا وجود نیروهای منفی باید راه حلی پیدا کرد. در گفتگو با زن‌ها، در هر رده سنی، هنگامی که می‌پرسیدیم چرا عموماً به بخشی‌ها راحت‌تر اطمینان می‌کنند و اغلب نزد آن‌ها می‌روند جواب می‌دادند که مردها نیازهای مادی خانواده را تأمین می‌کنند و این زن‌ها هستند که پایه‌های معنوی خانواده را پی‌ریزی و تضمین می‌کنند (در باور زرتشتی، ایمان به خدا از طریق شیر مادر منتقل می‌شود). مرد تأمین‌کننده‌ی نیازهای مادی خانواده است و زن هم به نوبه‌ی خود ثبات و آرامش خانه را با بهبود شرایط زندگی تأمین می‌کند. زن‌ها همچنین به اقتصاد خانواده، سلامت اعضا و نیز تربیت فرزندان می‌پردازند؛ از این رو می‌توان نتیجه گرفت که آن‌ها حافظ اصلی کانون خانواده هستند. زنان بخشی نسبت به مسائل داخلی خانواده که دلایل مختلفی هم دارند توجه بیشتری دارند. باید در نظر داشت که زنان در این فرهنگ متواضع و زودباور هستند و نسبت به آنچه در پیرامون‌شان روی می‌دهد با جدیت برخورد می‌کنند و سعی دارند راه حل مناسبی برای مشکلاتشان بیابند.

مشکلاتی که بخشی‌ها به آن‌ها می‌پردازند

یک مورد از جمله مشکلاتی که زن‌ها در محیط خانواده با آن روبرو می‌شوند را در اینجا ذکر می‌کنیم:

فرض کنید رابطه‌ی مردی با خانواده‌اش خراب شده و او با زن و فرزندان‌ش به طور غیرقابل تحملی بدرفتاری می‌کند و برخوردش قابل پیش‌بینی نیست. در چنین شرایطی که هر روز دعوا می‌شود و به نظر می‌آید هیچ راه حلی هم وجود ندارد و مرد هم به طلاق دادن همسرش مایل است، خانواده برای بررسی امکان حل اختلاف پا در میانی می‌کند، اما اگر به جایی نرسند آخرین راه آن است که زن برای پیش‌بینی آینده‌ی خانواده به ویژه فرزندان‌ش نزد فالبین برود که همان بخشی است.

جایی که ما تحقیق را انجام دادیم درخواست مشاوره توسط واسطه انجام می‌شد و خود متقاضی حضور نداشت.¹ واسطه سن شخص مربوطه را و در صورت نیاز اطلاعاتی درباره‌ی نسبت خانوادگی با او (پسر، برادر، همسر، عمو زاده و...) ارائه می‌داد. سپس مراسم فالبینی بر اساس تشریفات آغاز می‌شد که در ادامه تشریح می‌کنیم. در این مراسم بخشی رو به سوی ارواح خود اطلاعاتی از سرنوشت خانواده‌ی شخص دریافت کرده و در حین اجرای مراسم کمابیش بخش‌هایی از گفتگو با ارواح را فاش می‌کند. او اطلاعاتی از سن شخص، رفتار‌ش با دیگران، آینده و سرنوشت وی و همچنین داده‌هایی از نیاکان‌ش ارائه می‌دهد. بخشی تنها از برخی جنبه‌های سرنوشت شخص پرده بر می‌دارد.² او در پایان مراسم نکات مهم پیش‌بینی خود را به طور خلاصه تکرار کرده و پیشنهادهایی برای نجات و یا حل مشکل خانواده ارائه می‌دهد.

عموماً در جاهای دیگر فالبین می‌خواهد متقاضی خودش حاضر باشد.¹

یک زن بخشی از فرغانه می‌گفت که وی هرگز جنبه‌های واقعا منفی از سرنوشت مراجعه کنندگان را فاش نمی‌کند.²

برای مثال او توصیه می‌کند شخص نزد فردی روحانی (داملا یا داملا) برود تا وی سوره‌های قرآن کریم^۱ را برای آرامش روح بیمار^۲ بخواند یا راه‌حل‌های دیگری مانند گرداندن، افشاندن، برداشتن یا فروآوردن سر را پیشنهاد می‌کند که تنها خود بخشی می‌تواند انجامشان دهد. (توضیح در ادامه)

دسته‌ی دوم مربوط به موضوع سلامتی به ویژه در مورد کودکان و نازاییست.

نوع دیگر مشکلاتیست که ریشه‌ی روانی دارند؛ مانند ترس عمیقی که از اتفاقی خاص یا مکانی مرموز (گورستان، آسیاب و...)؛^۳ کابوس یا روبرو شدن با جسد مرده ایجاد می‌شود.^۴ در چهارمین دسته مشکلاتی ناشی از "نیروهای منفی مرموز" حاصل از قصاص، حسد و بخل، کینه و کین‌خواهی قرار می‌گیرند. اینگونه گره‌ها را همه‌ی بخشی‌ها نمی‌توانند باز کنند بلکه تنها کسانی که خودشان با سحر و جادو سرو کار دارند (تعدادشان اندک است) و یا جادوگرند. اینان با بخشی‌ها خیلی فرق دارند.^۵

نصیبه یا استعداد ارثی؟

نگاه به زندگی و عملیات نمایندگان سنت بخشی‌گری، ما را به شناخت دو گروه هدایت می‌کند: یکی آن‌هایی که پیوندشان به سنت بخشی‌گری خانوادگی و موروثی است و گروه دیگر که نصیبه‌ی ناگهانی دریافت می‌کنند. بیشتر وقت‌ها این نصیبه در پی یک رویداد ترسناک و اثرگذار بروز می‌کند.

مانند سایر موارد، اصولاً پیوند با بخشی‌گری موروثی است، ولی باید به یاد داشته باشیم که این فرآیند قطعی و ثابت نیست. در واقع در بیشتر موارد شاهدیم که این انتقال از راه دیگری غیر از مسیر مستقیم پدر و پسر یا مادر و دختر نیز انجام می‌شود و حتی می‌تواند از طریق پدر بزرگ به نوه‌ی پسری و یا از عمو و دایی به برادرزاده و خواهرزاده صورت گیرد.

در هر حال، عامل وراثت امر مهمی برای اثبات این پدیده است، ولی نسبی است زیرا به هر حال تقدیر بخشی شدن از عالم غیب و نیروهای نامرئی یا ارواح می‌آید. این موضوع را باسیلف (53:1984) مطرح می‌کند و می‌نویسد: «برای شمن شدن باید در شجره‌ی نیاکانشان شمن باشند، ولی داشتن نسبت خانوادگی کافی نیست زیرا وقتی کسی برای انجام عمل بخشی‌گری برگزیده می‌شود در درجه‌ی اول از جانب موکل‌ها انتخاب شده است». در واقع باید گفت افراد با دخالت ارواح به سمت بخشی‌گری منصوب می‌شوند. ارواح در این حالت به نام ماموران نصیبه‌ی بخشی‌گری ظاهر می‌شوند و سرنوشت فرد را تعیین می‌کنند. همیشه ارواح (ماما و موکل) هستند که به شخص اعلام می‌کنند باید خود را وقف بخشی شدن کند.

این موضوع را می‌توان به چند شکل بررسی کرد: مثلاً ممکن است شخصی در طول سالها از نتایج منفی توجهی که ارواح به او دارند رنج ببرد و این امر به شکل بیماری سختی در او ظاهر شود در این شرایط، بیماری فقط با بخشی شدن درمان می‌شود یا اینکه شخص خواب یک دسته ارواح مشخصی را می‌بیند که به او پیشنهاد می‌دهند

مثلاً گاهی تکرار چهل بار سوره ی یاسین.^۱

سوره‌های قرآن کریم برای غلبه بر ترس نیز قرائت می‌شوند. بر اساس روایتی آیه‌های قرآن کریم را درون کاسه‌ای نوشته و آن را پر از آب می‌کنند سپس آب را که جوهر نوشته را در خود حل کرده می‌نوشند همچنین می‌توانند سوره‌های قرآن کریم را روی تعویذ و طومار نوشته و به

خود بپایبند تا ارواح بد را دور کنند. این مراسم توسط افراد متدین (ملا) اجرا می‌شود.^۲

می‌گویند که دیوها به آسیاب‌ها رفت و آمد می‌کنند و اگر شب آنجا بخوابند، صبح با دهان کج بیدار می‌شوند. آسیاب‌ها برای مردم مکان‌های

خیلی محترم و حتماً مقدس‌اند و اگر مجبور باشند شب را آنجا بگذرانند باید دعا کنند تا از دست ارواح در امان بمانند.^۳ بخشی‌ها نباید با مرده روبرو شوند زیرا موکل از آن‌ها دور می‌شود و قدرت خود را از دست می‌دهند. اگر چنین اتفاقی روی دهد، باید مراسم ورود

به بخشیلیک خود را با اجرای مراسمی دیگر تجدید کنند؛ مانند آنچه که هر سال انجام می‌دهند.^۴

بخشی می‌تواند سحر کند یعنی آسیب برساند ولی این کار را نمی‌کند فقط استثناً می‌تواند جادوی کسی را که به آن مبتلا شده خنثی کند.^۵

بخشی شود. در اغلب مواقع درخواست ارواح رد می‌شود ولی با این وجود، آن‌ها فرد نشانه گرفته شده را راحت نمی‌گذارند؛ دنبال او می‌روند، آزارش می‌دهند و اگر دوباره آن‌ها را رد کند، می‌توانند بیمارش کنند یا اینکه زیرکانه رنجش دهند. در نهایت شخص باید پیشنهاد آن‌ها را بپذیرد، وگرنه تمام عمر از درد بی‌درمان رنج می‌برد و ارواح منفی او را تا حد تهدید به مرگ آزار می‌دهند. بعداً نمونه‌هایی از آن را در شرح حال برخی از بخشی‌ها ارائه می‌کنیم.

مُوکَل‌ها

از آنجایی که همه‌ی بخشی‌ها دارای ارواحی‌اند که آن‌ها را تسخیر می‌کند، بهتر است در ابتدا، تا آنجا که ممکن است عباراتی را تبیین کنیم که همواره در گفتگو با بخشی‌ها به کار می‌روند.

دو دسته‌ی بزرگ ارواح به این شرح‌اند^۱:

الف) روح آدمیزاد مانند *بابا* و *ماما* که از اولیای پشتیبانند یا *پیران*، شیخ‌های صوفی و همچنین *استادان* (ب) ارواح غیرآدمیزاد، با نام *روح* و جمع آن *ارواح*، مانند *جن* (*اجنه*) و *پری‌ها* که ارواح مردانه یا زنانه‌اند و احتمال دارد از همکاران بخشی‌ها شوند. تعداد زیادی *پری* با نام، چهره و شخصیت‌های خاص وجود دارد و *مُوکَل‌ها* به این دسته از ارواح تعلق دارند^۲. آن‌ها واسطه‌ی بین اولیای پشتیبان (*پیر* یا *بابا*) و مجری‌اند که داده‌ها را رد و بدل می‌کنند. در واقع جایگاه *پیر* بسیار بالاست و برای اینکه مجری به او دسترسی مستقیم داشته باشد و همچنین برای برقراری ارتباط نیاز به چندین خبرچی است. برخی می‌گویند بعضی *مُوکَل‌ها* دروغ می‌گویند و واقعیت را به *پیر* منتقل نمی‌کنند، بدین ترتیب مراسم اثری ندارد.

این موجودات با قدرت عمل مرموز خود، که ما فقط چند دسته از آن‌ها را ذکر کردیم، ضامن موثر بودن و واقعیت سنت بخشی‌گری‌اند. در این رابطه ضرب المثلی است که می‌گوید: «یک آدم عادی بی دلیل *جنی* ^۳ نمی‌شود»؛ یعنی یا نیاکانش *جن‌دار* بوده‌اند یا *مُوکَل* داشته‌اند. استثنائاتی نیز وجود دارد که در شرح حال‌ها به آن می‌پردازیم.



برای جزئیات بیشتر به آخر این تحقیق و ضمیمه مراجعه کنید.^۱

مُوکَل یا واسطه. می‌گویند که رئیس آن‌ها ماکائیل احتمالاً فرشته میکائیل است.^۲

به تاجیکی *جن‌دار*، *جنی* و به ازبکی *تین تاک* می‌گویند.^۳

نَـرَـزِی آـپـا تـورسـون اُـوا

ب. تصویر بخشی

در اینجا بخشی‌ها به ترتیب نزولی و بر اساس قدرت و شهرت دسته‌بندی شده‌اند. لازم به ذکر است که این نه نفر با سایر بخشی‌ها فرق دارند و از بهترین آن‌ها به شمار می‌آیند.¹

توردی جان آبا، زنی 63 ساله، از روستای خالدار قیپچاق. او در سنین هفت تا نه سالگی اغلب با بچه‌های دور و بر خانه‌شان در نزدیکی حوضی بازی می‌کرد. یک روز در حال دیدن یک نفر از پشت او را گرفته و در حوض پرت می‌کند. (او تاکید می‌کند که این فرد از کودکان روستا نبوده است). او یک ساعت داخل حوض می‌ماند سپس یک دسته دختر برای دیدار او می‌آیند. این دختران خود را پری‌های پاک معرفی کرده و مدت طولانی با او گفتگو می‌کنند. آن‌ها به او پیشنهاد کمک داده و پس از حدود یک ساعت به کمک دختران از حوض بیرون می‌آید. پری‌ها پیش از رفتن به او می‌گویند که در آینده بارها به دیدارش خواهند آمد. او وحشت‌زده به خانه برمی‌گردد و ماجرا را برای والدین خود تعریف می‌کند. آن‌ها با نگرانی پیش بخشی فالبینی می‌روند و نتیجه‌ی فال می‌گویند که ارواح نیاکان او خود را در ظاهر دختران جوان نشان داده‌اند تا به او علامت دهند که باید بین بیست و سه تا بیست و پنج سالگی بخشی شود.

پس از این فالبینی، توردی جان اغلب با این دختران جوان که به شکل کبوتر، مار² و یا ماهی ظاهر می‌شدند، دیدار می‌کرد. او با کسی در خانواده‌اش ازدواج می‌کند که مادرش بخشی است و در همان سنی که فالبین پیش بینی کرده بود نصیبی‌ی بخشی‌گری را دریافت می‌کند. مادر همسرش، آنا قیز کمپیر، مربی او می‌شود و طبعاً تا مدت‌ها فعالیت‌های آن‌ا قیز را مشاهده می‌کند تا یاد می‌گیرد چگونه جلسات قیترمه، فال و کوچ را اداره کند.

ما یک جلسه‌ی کامل فال او را ضبط کردیم. در هنگام مصاحبه، او برایمان توضیح داد که در عملیاتش ذکر هم بوده که از مربی خود یاد گرفته. آیین ذکر در مراسم کوچ با گردهمایی زنهای بخشی مجرب انجام می‌شود. در ذکر دسته جمعی عبارات یا کلمات مقدس‌اند، که صوفیان انجام می‌دهند.³ معمولاً این مراسم در اوج آیین کوچ، در حلقه‌ی سوم انجام می‌شود و اکثر شرکت کنندگان به نوعی حالت وجد می‌رسند. آن‌ها دور بیماری که روی زمین دراز کشیده است حلقه زده و طواف می‌کنند (در مراسم اعطای منصب بخشی‌گری، بخشی در مرکز حلقه می‌نشیند). در این حرکت، پیرترین بخشی عملیات را هدایت می‌کند. او درون حلقه شروع به راه رفتن می‌کند و دعای شهادت (لا إله إلا الله محمد رسول الله) را تکرار می‌کند و همه‌ی حاضران در مراسم نیز پشت سرش،

چندین مشخصه‌ی تکراری در این افراد پیدا می‌شود. اغلب ترس است که به ویژه وقتی به کودکان ضربه می‌زند باید به بخشی مراجعه کنند.¹ بسیاری از نصیبیه‌ها با وحشتی شروع می‌شود که اغلب منشاء ماوراءالطبیعی دارند، ولی این موجودات که طبیعتی دیگر دارند الزاماً بدجنس نیستند. گاهی کسی که بخشی می‌شود، یا مشاهدات شگفت انگیزی دارد یا حس می‌کند او را به جای دور می‌برند. در هر صورت بعد از این دیدارها، رفتارشان عجیب و غریب می‌شود و اغلب بیمار می‌شود، بدون اینکه دقیقاً به او بگویند بیماری‌اش چیست. دو تا از نصیبیه‌های ذکر شده به عوامل ارثی مربوط نمی‌شوند، اما داشتن اجداد ملأ خود دریچه‌ای به سوی عالم غیب است. در دو مورد ذکر شده، ارواح به او اعلام می‌کنند که باید بخشی شود، نه فالبین، در موارد دیگر، دعوت نصیبیه دیرمانی دارد و در چهل یا پنجاه سالگی روی می‌دهد، حتی اگر فالبین پیش بینی آن را کرده باشد.

گاهی پیش می‌آید که امتحانات، از بیرون باشند (مورد نصری‌ای نقل از ت. لوین ص 246س)، ولی هر چه که باشد، تقریباً همیشه رنج بردن از شرایط انتصاب و نصیبیه‌ی بخشی‌گری است.

در واقع پری‌هایی‌اند که به آن‌ها کفتر یا ایلان می‌گویند.²

برای چگونگی انجام ذکر زنان به بررسی R.Sultanova در مورد مراسم و آوازهای دینی زنان ازبک (1994) مراجعه کنید. یک جلسه از ذکر زنان بخشی ترکستان — افغان با جزئیات در کتاب Centlivres (1988:16s.) آمده است.³

شهادت را تکرار می‌کنند. کم کم مراسم اوج می‌گیرد و دعا را قوی و قوی‌تر تکرار می‌کنند و وارد حلقه‌ی بعدی شده و عبارات دیگری مانند هوو هوو و هوو و حق را ذکر می‌کنند.¹

نظیره آبا، زنی 61 ساله که اصالتاً از منطقه‌ی شهرستان است. او دو فرزند دارد و شاگرد/ملاّی مشهور ملاعبیدالله از شهرستان است. داستان بخشی شدن او که با زندگی سخت و عزاداری‌های پی در پی همراه بوده، توسط تنودور لوین (1996: 246 س.) نقل شده است، بنابراین از آن می‌گذریم. او در سن سی سالگی به منصب بخشی‌گری نایل می‌شود و چهل و چهار روز به چله می‌نشیند. او در منطقه و حتا در نقاط دورتر شهرت زیادی پیدا می‌کند و دایره‌ی عملیاتی که انجام می‌دهد تقریباً تمام آیین‌ها و مراسم کینه، صدقاق، ام، قیترمه، فال و کوچ را در بر می‌گیرد. او در کار خود ابزاری چون تسبیح، آینه، چاقو، خیمچه (تازیانه کوتاه) و دایره را به کار می‌برد. در دیداری که با او داشتیم، مراسم *فالی* برگزار کرد که ما آن را ضبط کردیم. اجداد او جزء بخشی‌ها به حساب نمی‌آیند.

نرزی آبا تورسون آوا، زنی 72 ساله، ساکن سرابی، از توابع شهرستان است. او در سی سالگی به بیماری بخشی‌گری گرفتار می‌شود ولی پیش از آن نشان نصیبه را دریافت کرده بوده چراکه ارواح اجدادش به خوابش آمده و از او می‌خواستند میراث بخشی‌گری‌شان را حفظ کند. او به هشدارهای آن‌ها توجه نمی‌کرد و به پدیده‌های عجیبی که با آن‌ها روبرو می‌شد اهمیتی نمی‌داد. وی حتا در طول بیماری‌اش که از سن بیست و پنج سالگی شروع شد هم تصمیم نداشت زندگی خود را فدای امور بخشی‌گری کند، تا اینکه دختر سیزده ساله‌اش فوت کرد. او شدیداً پریشان می‌شود چراکه در این حادثه خطاری می‌بیند و پی می‌برد که در ارتباط با این اتفاق ناگوار به هشدار ارواح توجه نکرده است. او بعد از این ماجرا مدت طولانی بیمار می‌شود سپس با اصرار خانواده‌اش نزد یک بخشی‌مجبرب می‌رود که تاجیبی بخشی هم از همان ناحیه بود.

بخشی، ابتدا مراسم *فال* را اجرا کرد و گفت که علت آزار زیاد ارواح این بوده که او سَمّت بخشی‌گری را بپذیرد و اگر شانه خالی می‌کرد این آزار و اذیت ادامه داشت تا جایی که خانواده‌اش هم بدبخت می‌شدند، بنابراین بی‌چون و چرا قبول کرد. سپس مراسم کوچ انجام شد و در آن چندین بخشی شرکت کردند که تاجیبی بخشی در صدر آن‌ها بود. استادش برای تکمیل دوره به او چله‌ی سیزده روزه (به جای چهل روز) پیشنهاد می‌کند که بعدها معلوم شد اگر چهل روز کامل به چله نشسته بود، یکی از قوی‌ترین بخشی‌های منطقه می‌شد، اما به این دلیل که استادش تاجیبی به او رشک می‌برد برایش چله‌ی کوتاه تجویز کرد. او با محدود کردن دامنه‌ی عملیاتش، برای خود جایگاه بالایی بین بخشی‌ها به دست آورد. از این رو، وی آیین‌های کوچک مانند قیترمه (گرداندن)، صدقاق (افشاندن) و *فال* برگزار می‌کرد. او عقیده داشت که شمنیسم یک استعداد موروثی است که از اجدادش به ارث برده بود سپس برای ما یک نمونه از مراسم *فال* را اجرا کرد که همه‌ی آن را ضبط کردیم.

ظریف شریپ آوا، مردی بخشی، متولد 1938 و ساکن ناحیه‌ی شهرستان. او از هفت سالگی، دختران جوان سفیدپوشی را می‌دید که به جاهای ناشناخته می‌بردندش و ضیافت بر پا می‌کردند. آن‌ها در کنار هم موجودات هیولایی، مکان‌های مقدس، گورستان‌ها و غارها را کشف می‌کردند.

پس از این تجربه‌ها بود که نزدیکانش او را فردی عجیب و روانی پنداشتند؛ چراکه علاوه بر تمام این‌ها اغلب خانه را ترک کرده و در گورستان‌ها و بیشتر در جوار قبر یکی از اجدادش که مردی مومن بود می‌خوابید تا اینکه یک روز ارواح به او اعلام کردند که باید بخشی شود. او از این پیام ترسید و آن را نپذیرفت، اما پس از آن طوری بیمار

او (خدا)، حق¹

شد که هیچ درمانی برایش نبود. هنگامی که پدر و مادرش او را پیش یک بخشی بردند به آن‌ها گفته شد که ارواح مَوَکَل، او را هرگز رها نمی‌کنند و باید به امر آن‌ها بخشی شود از این رو، وی از هفده سالگی به عمل بخشی‌گری پرداخت. البته پیش از او هم برخی از اعضای خانواده و اجدادش بخشی بودند.

صنوبر قاسم‌آوا، زنی متولد 1969 که اصالتاً از ناحیه‌ی خجند است. او در سیزده سالگی هنگامی که در کارگاه پدر بازاری‌اش در حال نظافت بود ماری دور پایش پیچید. او که ترسیده بود کمک خواست و وقتی پدرش سراسیمه رسید، او را آرام کرد و گفت مار آشناست و او را نیش نمی‌زند. در واقع مار به او آزاری نرساند و به آرامی ناپدید شد. او بعد از این ماجرا، همه‌ی اشیاء را مانند مار می‌دید و کمی بعد نیز دچار بیماری شد که هفت سال طول کشید. بعد از دوندگی‌های بسیار، تشخیص پزشکان اختلال روانی بود. او دیگر به مدرسه نرفت و کم‌کم مردم فکر کردند که عقلش را از دست داده چراکه ساعتها در تنهایی و بدون توجه به چیزی مانند ابله‌ها یک جا می‌نشست.

والدین صنوبر او را پیش یک روانشناس روس که به تاشکند آمده بود و همچنین نزد قادیروف برای جلسات روان درمانی بردند، ولی هیچکدام اینها تاثیری نداشت. تنها راه، مشورت با یک فالبین بود تا او بگوید زندگی و سرنوشتش چه می‌شود. بر اساس گفته‌ی فالبین، او می‌بایست چند سال بعد از آن، یعنی در حدود بیست سالگی‌اش نصیبی‌بخشی‌گری را قبول می‌کرد.

باقی داستان اینگونه بود که برای مراسم انتصابش گوسفندی موخرمایی رنگ را قربانی کردند سپس خون گوسفند را به سر تا پای صنوبر پاشیدند و بعد از آن پوست تازه‌ی گوسفند را کردند و بر او پوشاندند. پس از آن، مراسم کوچ را انجام دادند و سپس او به چله‌ی چهل روزه نشست. در نیمه‌ی ابتدایی چله یعنی بیست روز اول او از خود صدای حیوانات (سگ، گربه، مرغ، خروس، گوسفند، بز، اسب و گاو...) را در می‌آورد. طی بیست روز دوم یک گروه از ارواح از دسته‌ی پهلوانان (پِلَوَن یا باتیر) به او اعلام کردند که همیشه آماده‌ی کمک به او هستند. روز آخر هم سه نفر پیر و سپس هنگام سحر، هفت دختر جوان با ظاهر فرشته (پری‌ها و فرشته‌ها) در برابر او ظاهر شدند، طوری که اتاق با حضور آن‌ها غرق نور شد.

کارگان او شامل چندین مراسم به ویژه *فال*، *قَبْتَرَمَه* و *کُوج* است. علاوه بر اینها این زن جوان عجیب و پر نیرو می‌تواند یک کار شگفت‌انگیز دیگر نیز انجام دهد؛ او ارواح مردگان را فرا می‌خواند و با آن‌ها گفتگو می‌کند.¹ وی این مراسم را پیش روی ما انجام داد و ما هم کل آن را ضبط کردیم. او در این مراسم به درخواست مردی جوان به نام آغ بیک، روح پدر بزرگ مرد را فراخواند و پدر بزرگ از زبان صنوبر شروع به حرف زدن کرد. مرد جوان که فکر می‌کرد واقعاً روح متوفی در جسم صنوبر است، دگرگون شد و گفت که بوی آشنای پدر بزرگش را مانند زمان کودکی حس کرده است.

ما همچنین یک مراسم کامل *کُوج* از صنوبر قاسم‌آوا ضبط کردیم که وی در آن از ابزاری مانند تسبیح، شلاق، آینه و دایره استفاده می‌کرد.

اینگونه عملیات که در شَمَنیسم مغول و سیبری رایج است، در شَمَنیسم صوفیانه‌ی آسیای میانه درج نشده است.¹



صنوبر قاسم اُوا

ناربی حلیماتو، در سال 1930 در ناحیه‌ی قانچین به دنیا آمد. او وقتی هفت ساله بود، دسته‌ای اسب سوار می‌بیند که وی را با خود به امامزاده خواجه ایلگارباشی می‌برند در حالیکه او خود روی اسب سرخی می‌تازد. گاهی نیز بی‌آنکه معنای آن را بداند، می‌دید که این اسب‌ها دورش را گرفته‌اند. برای او سوال بود این اسب‌ها چه هستند و چرا او را می‌بردند. بعد از این اتفاقات، مانند یک دیوانه دچار سرگردانی و سکونی شد که در نهایت سبب اخراجش از مدرسه شد. او بین سنین دوازده تا پانزده سالگی دائم بیمار بود و در نهایت پس از مشورت با یک فالبین، معلوم شد که باید نصیبه‌ی بخشی‌گری را بپذیرد. او می‌گوید با فال ثابت شد ارواحی که از کودکی دائما به شکل اسب دنبالش بودند و جاهای شگفت‌انگیز نشانش می‌دادند و مسحورش می‌کردند، می‌خواستند که او بخشی شود. مطابق پیشگویی بخشی، در پانزده سالگی برای او مراسم کوچ را اجرا کردند و او بخشی شد و به چله‌ی چهل روزه نشست. پس از آن شاگرد نورالله بخشی شد که در آن زمان مشهورترین مجری ناحیه بود. در پایان مراسم و در حضور بخشی‌ها، نورالله به او دایره‌ای داد و کمربندی دور کمرش بست که نماد اذن اجرای هنرش بود.

امروز ناربی یکی از مشهورترین و محترم‌ترین بخشی‌های ناحیه‌ی قانچین است. وظیفه‌ی بخشی‌گری در خانواده‌ی او موروثی است و دایی‌اش هم بخشی بوده است. او شاگردان زیادی دارد و فعالیت‌های جوانان پیرو خود را هدایت می‌کند. ما یک مراسم کامل کوچ از ناربی را ضبط کردیم.



نارپی حلیماتو

ملاحت رَجَبُوا، در سال 1932 در ناحیه‌ی اورا تپه به دنیا آمد. نزدیک خانه‌ی آن‌ها یک گورستان بود. روزی هنگام بازی وقتی که بالای درختی نزدیک گورستان بود، موجودات ناشناسی که هیچ شباهتی به همبازی‌های همیشگی‌اش نداشتند پیش رویش ظاهر شدند و صدایش کردند که نزدشان برود ولی او ترسید و به طرف خانه‌شان دوید. به دنبال این ماجرا، چندین روز گیج و خیره و سرگردان شده بود و به هیچ چیز توجه‌ای نمی‌کرد. رفتار او بسیار عجیب شده بود و شب‌ها، زمانی طولانی به شکلی نامفهوم با خودش صحبت می‌کرد. پدر و مادر نگرانش او را نزد طبیب سنتی بردند، اما دوا و درمان تاثیری نداشت تا اینکه نزدیکان و صاحب‌نظران به او پیشنهاد کردند نزد فالبین برود.

در مشاوره با فالبین به ملاحت سیزده ساله گفته شد که دچار بیماری بخشی‌گری شده و بایستی در سن بیست سالگی وظیفه‌ی این سنت را قبول می‌کرد. لازم به ذکر است که در نیاکان ملاحت کسی بخشی نبود. او در شانزده سالگی ازدواج کرد و از آن زمان تاکنون با پنج فرزندش در ناحیه‌ی نائوس زندگی می‌کند. همان طور که به او گفته شده بود، وی حدود سن بیست و دو یا بیست و سه سالگی نصیبه‌ی بخشی‌گری را دریافت کرد و با توجه به طبع قوی و سرزنده‌ای که داشت، دامنه‌ی عملیاتش گسترده شد و آیین‌های مهمی از جمله صدقاق، قَیْتَرْمَه، فال و کوچ را انجام می‌دهد.

بر اساس شواهد به دست آمده، ارواحی که در عملیات به او کمک می‌کنند، فقط بعضی روزها فعالند. روزهای کاری او برای پرداختن به فعالیت بخشی‌گری، شنبه، سه‌شنبه و چهارشنبه است. در این روزها، ارواح بدون هیچ بحثی آماده‌ی اجرای دستورات بخشی‌اند. ما مراسم اجرای *فال* و *کوچ* ملاحت آپا را ضبط کردیم.

تاجیبی موقیم او، متولد سال 1912 و ساکن ناحیه‌ی شهرستان است. او هنگامی که حدوداً بیست سال داشت، یک روز صبح خیلی زود، نزدیک مکانی مقدس، سه دختر جوان با گیسوان موخرمائی و پیراهن‌های بلند بر تن در خیال خود می‌بیند. آن‌ها کنار رودخانه نشسته بودند و موهای خود را می‌شستند. او مدتی طولانی آن‌ها را با تعجب نگاه می‌کند و از خود می‌پرسد که آیا آن‌ها از روستای او هستند، اما بالاخره پی می‌برد که آن‌ها بیگانه‌اند. او به یکی از آن‌ها نزدیک می‌شود و موهایش را می‌گیرد و با این کارش در یک چشم به هم زدن سایر دخترها ناپدید می‌شوند. پیش از آنکه دختر از دستش فرار کند او موفق می‌شود چند تار مویش را با چاقو ببرد. می‌گویند او هنوز این چند تار مو را نگه داشته است. به نظر او، این موها به نیروهای ناپاک آلوده بوده و متعلق به ارواح شرور (جن‌ها) هستند.

حال تاجیبی پس از این حادثه خراب می‌شود و ارواح شروع به عذاب دادن او می‌کنند. این ارواح، شب و روز او را به گورستان‌ها، کوه‌ها، جنگل‌ها و مجالس ضیافت مخفی می‌برند. در مشورت با بخشی - فالبین به او گفته شد که این‌ها *موکل‌اند* و او را تعقیب می‌کردند تا بخشی شود. فالبین او را قانع کرد که سرنوشت خود را بپذیرد و به علاوه او را موظف کرد که این میراث را به نوادگانش هم انتقال دهد. بنابراین بعد از او بخشی‌های دیگری راهش را ادامه دادند.

سارا داملاپو، (سارا آپا)، زنی هفتاد و سه ساله از ناحیه‌ی خجند. او در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شد. مادرش زنی *آتین‌آی* (زن مومن) بود که در روستای کیستاکوز در نزدیکی خجند شناخته شده بود و پدرش ملای معروفی بود که قدرت زیادی میان مسلمانان داشت. سارا آپا کسی را در اجداد یا خانواده‌ی خود نمی‌شناخت که پیش از او بخشی بوده باشد.

او از نه سالگی در خواب‌هایش گروهی دختر را می‌دید که با او بازی و صحبت می‌کردند. پس از این خواب‌ها بیمار شد و به دلیل سادگی‌اش می‌ترسید به پدر و مادرش چیزی بگوید. او را در سیزده سالگی شوهر دادند، ولی بیماری‌اش ادامه داشت. او باز هم خوابی را می‌دید که در آن دخترها منتظر فرصتی مناسب بودند تا او را با خود ببرند در حالی که او دائماً از آن‌ها فرار می‌کرد و سعی می‌کرد آن‌ها را نبیند.

رفتار او به نظر اطرافیانش عجیب، غیرعادی و غیرقابل درک بود. خانواده‌اش او را برای درمان نزد روحانی پیشگوی^۱ به نام آبیجان بردند. وی مراسم طولانی درمان یا دعا را به جا آورد، اما بی اثر بود. روحانی نتیجه گرفت که این‌ها علائم حرفه‌ی بخشی‌گری است و ارواح (پری و *موکل*) او دارای نیروی زیادی‌اند. او پیشگویی کرد که سارا آپا در سن چهل سالگی یکی از با قدرت‌ترین بخشی‌ها می‌شود. او وقتی به این سن رسید، خود را برای گرفتن نصیبه آماده کرد و هفت ماه به چله نشست. ملا آبیجان مربی او بود. در دوره‌ی چله یک گوسفند موخرمائی رنگ قربانی کردند و مراسم *کوچ* را به جا آوردند. او پس از آن نصیبه را دریافت کرد.

آموزش درست دینی سارا آپا به او این امکان را داد که خیلی جدی خود را وقف هنرش کند و آیین‌های گوناگونی از جمله: *کینه، صدقاق، افشاندن، گرداندن، قیترمه، امگر، فال* و *کوچ* را انجام دهد.

برای انتقال تصویر شفاف‌تری از شخصیت چشمگیر این زن بخشی، بهتر است شرحی از دیدار خود با سارا آپا را بیان کنیم. در روستای غفوروف که او زندگی می‌کرد، عده‌ی زیادی در سن‌های مختلف نماینده‌ی حرفه‌ی

^۱ استخاره با باز کردن قرآن کریم یا کتاب‌های دیگر

بخشی‌گری بودند با این همه وقتی از مهمترین و محترم‌ترین بخشی می‌پرسیدیم، بیشتر مردم نشانی سارا آبا را می‌دادند. وقتی او را دیدیم با اینکه به نظر رنجور و کم‌جان می‌رسید، ما را به گرمی پذیرفت، با چای از ما پذیرایی کرد و برایمان صحبت کرد، اما گفت به خاطر حال و روزش نمی‌تواند هنرش را برایمان نمایش دهد. با این حال قبول کرد که صدایش را با دستگاه ضبط کنیم. او خیلی با دقت و کامل به همه‌ی پرسش‌هایی که درباره‌ی فعالیت بخشی‌ها و در مورد خودش پرسیدیم پاسخ داد. به تدریج که گفتگو در مورد ارواح پیش می‌رفت، حالت چهره‌ی او دگرگون شد، رنگش پرید، چشمانش را بست و درحالی‌که سرش را تکان می‌داد، شروع به حرف زدن با ارواح نامرئی کرد. سپس در حالت عصبانیت شدید، دست‌هایش را به طرز عجیبی تکان می‌داد و به مدت پنج تا ده دقیقه با آن‌ها حرف زد. من که پریشان شده بودم فراموش کردم از او عکس بگیرم. بالاخره، او چندین آیه از قرآن کریم خواند و پس از آن چشمان خود را باز کرد. او گفت که امروز چهارشنبه و روز جلسه‌ی بخشی‌گری است و با ارواحی (مُؤکَل) که به دیدارش آمده بودند صحبت می‌کرده. من فرصت را از دست ندادم و گفتم که اگر ارواح به دیدارش آمده بودند پس قطعاً وقت بخشی‌گری رسیده بوده و او پس از فکر کردن به پیشنهادم آن را پذیرفت، دایره را برداشت و به پیشنهاد حاضران، مراسم فال را برای ما برگزار کرد.¹



سارا داملاپوا

ج - قدرت بخشی

انتخاب برای بخشی‌گری

بخشی‌ها، از همه نظر بالاترین و گسترده‌ترین جایگاه را در سلسله مراتب مجریان دارند. اغلب می‌گویند تنها کسانی می‌توانند این فعالیت را انجام دهند که اجدادشان بخشی بوده باشند. علاوه بر پژوهش‌های دیگری که در این زمینه انجام شده است، تحقیقات ما نیز نشان می‌دهد که بخشی پیش از رسیدن به صلاحیت، در طی سالیان دراز تحت نفوذ پری‌ها، مؤکَل‌ها، هواها و فرشتگان است که با او ملاقات داشته، حرف می‌زنند و همراه خود برای

¹ در بخش دوم کتاب دوباره به او و اجرای مراسم کوچ با شاگردانش بازمی‌گردیم.

دیدن جاهای مخصوصی مانند گورستان‌ها، درختان مقدس و غیره به سیر و گشت می‌برند. حتا گاهی ارواح او را تسخیر می‌کنند و او واقعا سفر می‌کند.

به این ترتیب، ارواح (موجودات ماوراء الطبیعه) با بعضی اشخاص که مورد پسندشان است ارتباط برقرار کرده، در کارهایشان به آن‌ها کمک می‌کنند و در قبال سالها حمایت مجبورشان می‌کنند که تعلیمات این هنر مشکل ولی لازم را برای خدمت به مردم قبول کنند.

لشکر ارواح

استعداد و ظرفیت بخشی و همچنین نوع مراسمی که انجام می‌دهد و روشش در درجه‌ی اول مربوط به ارواحی است که به او خدمت می‌کنند.

می‌توان ارواح را به سه نوع *موکل جن و ماما* دسته‌بندی کرد که بر اساس نوع شخصیت‌شان ضعیف، متوسط یا قوی‌اند. قوی‌ترین‌ها رئیسی دارند که آن‌ها را هدایت کرده، تقسیم وظایف می‌کند و گزارش کار از آن‌ها می‌خواهد. باسیلف (1984) ارواح را دو نوع می‌داند؛ ارواح پشتیبان قدرتمند و آن‌هایی که فقط نقش کمکی دارند.

با توجه به ظرفیت، استعداد و تعداد ارواح کمکی، بخشی می‌تواند در دوران زندگی خود پیشرفت کند. عموماً ارواح پشتیبان‌اند که بخشی آینده را انتخاب و هدایت می‌کنند. در سنت بخشی‌ها، این ارواح به اشکال گوناگون و با یک صفت، در یک مکان، به شکل یک گیاه یا حیوان و در ارتباط با یک ماده، مانند آهن پری (نمیر پری) تعریف می‌شوند، ولی به طور کلی اکثرشان به شکل حیوان، پرنده یا ماهی ظاهر می‌شوند. گاهی پیش می‌آید که اشخاص معنوی «تصمیم گیرنده» اند و هدایت و دستگیری می‌کنند؛ مانند پیامبران، فرشتگان و غیره. از جمله خواجه بهاءالدین بلاگردان¹، خواجه‌ی خضر، داود مملکت‌الله، سلیمان تسخیر‌الله، محمد مصطفی، بی‌بی فاطمه، خدیجه کبریاء و بی‌بی زهره. درجه‌ی استعداد بخشی‌ها می‌تواند بر مبنای وظایفی ارزیابی شود که ارواح پشتیبان برای خدمت به خلق تعیین می‌کنند.

بر اساس منابع و تحقیقات ما، همه‌ی ارواح از خوب و بد گرفته تا مرد و زن، گروه یا جمعی را تشکیل می‌دهند که رئیسی در صدر آن‌هاست. هر یک از اعضا مشغول فعالیت یا حرفه‌ای هستند و صلاحیت و وظیفه‌ای دارند. آن‌ها همچنین زیر فرمان یک پادشاه، وزیر و سرلشکرند و بر مبنای مدیریت آن‌ها عمل می‌کنند. قدرت و توان یک بخشی و همین‌طور سرنوشت او بستگی به ارواح و پری‌هایی دارد که در خدمت او هستند و با او در تماس‌اند.

در بالا دیدیم که بخشی‌ها هر روز به ارواح دسترسی ندارند. به نظر ملاحت آپا نمی‌توانیم به جز شنبه، سه‌شنبه و چهارشنبه از آن‌ها در خواستی داشته باشیم. روزهای دیگر، به طور خاص پنجشنبه و جمعه، روزهای تعطیل هستند. می‌گویند که در این روزها، ارواح به همه جا می‌روند و پیش می‌آید که تمایل داشته باشند با کسی سرگرم شوند و بازی کنند و به او آزار برسانند. ارواح عموماً در اماکن سربسته، بر سر چهارراه‌ها، زیر درختان کهنسال، در خرابه‌ها، در قبرستان‌ها و غیره جمع می‌شوند.² به نظر ملاحت آپا، کسانی که بیمار می‌شوند و از ارواح رنج می‌بینند به سختی معالجه می‌شوند و به درمانی طولانی مدت نیاز دارند. در نتیجه، او به افراد توصیه می‌کند که تنها به گردش نروند و در مکان‌های مذکور استراحت نکنند و نخوابند و در کل مراقب باشند. با این همه ممکن است افراد گاهی مجبور شوند که شب از مسیر، منطقه یا محلی عبور کنند که ارواح دارد. در این صورت چه باید کرد؟ ملاحت آپا اول از همه پیشنهاد می‌کند که با گروه یا حداقل با یک یا دو نفر دیگر بروید و اگر در هر صورت مجبور شدید تنها بروید، با خود یک *طومار* یا *رد نامه* ببرید تا از دست آن‌ها در امان باشید و یا یک گردی نان یا قدری مشک با

¹ بهاءالدین نقشبند، پیامبران: حضرت خضر، حضرت داود، حضرت سلیمان، حضرت محمد و دخترش حضرت فاطمه. بیشتر این اشخاص بزرگ القابی دارند؛ مانند بلاگردان، مملکت‌الله، تسخیر‌الله و مصطفی

² جن‌زدا و ملّا با این نظر موافقت. برای بررسی دقیق‌تر، بخش دوم فصل دو را ببینید.

خود به همراه داشته باشید تا آن‌ها را از خود دور کنید. این پیشگیری‌ها در درجه‌ی اول برای زنان و کودکان است. به علاوه این‌ها باید چندین سوره‌ی قرآن را هم بخوانند.

ارواح بر اساس صفات و فعالیت‌شان متمایز می‌شوند. در مطالعات پرده‌ی سیرو جادو (1975)، عطا مُرادف سی اسم پری و ارواح را همراه صفاتشان به این ترتیب نام می‌برد:

قُمَری پری، کفتر پری، شاهین پری (لاشین پری)، مار پری (ایلان پری)، سمور پری (قوندوز پری)، اسب تیزرو پری (تولپار پری)، شلاق پری (قَمچین پری)، رنگین پری (الوان پری)، گلبان پری، دشت پری (چلبان پری)، رهبان پری، رحمان پری، ریحان پری، حقان پری، زر پری، سبز پری، سرگردان پری (سَر سان پری)، اوباش پری، لنگ پری، ستاره پری (بولدوز پری)، سفید مو پری (آق ساچ پری)، چلتن پری (مخصوص بخشی‌هاست)، ببر پری (بول برس پری)، آفتاب پری، مهتاب پری، فالگیر پری (فالچی پری)، خون‌دار پری، جان‌دار پری (در زمان قربانی حاضر می‌شود)، خواجه‌ی روشنایی (به زنان در حال زایمان کمک می‌کند)، مخلوق‌دار پری (مالک مخلوقات) و غیره... در ادامه، همه‌ی این‌ها به علاوه‌ی چندین ارواح دیگر در ذکر و وردهایی که جمع‌آوری شده‌اند آمده‌اند.

اگر این مخلوقات را ناشی از خیالات و تصورات بخشی‌ها فرض کنیم، کاملاً در اشتباه خواهیم بود. این نیروها، با هر شکل یا نامی، شخصی‌اند و به صورت‌های مختلف ظاهر می‌شوند و تضمین‌کننده‌ی قدرت بخشی‌ها هستند که این موضوع در برخی حکایات آمده است. به نظر می‌رسد که در بین نمایندگان این سنت، گاهی اشخاصی پیدا می‌شوند که از مردم سوءاستفاده می‌کنند و سعی دارند که به اشکال مختلف آن‌ها را برای نفع شخصی خود فریب دهند. در عین حال تجربه نشان می‌دهد که آن‌ها نمی‌توانند مدت زیادی این نقش را بازی کنند زیرا اصالت ندارند و تنها عملی را غصب کرده‌اند و حتی اجدادشان هم بخشی نیستند که بتوانند به آن افتخار کنند. در هنگام مصاحبه با نار بخشی، او این خاطره را تعریف کرد که مرد جوانی حدوداً بیست و دو ساله برای شاگردی نزد او می‌رفته چراکه به بخشی‌گری علاقه‌مند بود. وقتی نار بخشی خیلی طبیعی پرسید که آیا او مَوَکَل دارد، او در پاسخ گفت که نمی‌داند مَوَکَل به چه معناست. بخشی برایش توضیح داد که مَوَکَل نوعی جن، ماما یا باباست که در خواب یا بیداری با او حرف می‌زنند. مرد جوان اعتراف کرد که این‌ها را نمی‌دانسته و همچنان بر یادگیری هنر بخشی‌گری بعنوان یک شغل پافشاری کرد. بخشی پس از فکر کردن پذیرفت و مراسم را برایش روی نوار ضبط کرد تا بتواند یاد بگیرد. پس از مدتی به گوشش رسید که مرد جوان با وجود تلاشش برای اجرای عملیات نمی‌توانسته مراسم را آنطور که باید برگزار کند به همین دلیل مردم متوجه شدند که او هیچ قدرتی ندارد و آبرویش رفت.

زور آزمایی

می‌گویند که در زمان عشق‌ورزی بین انسان و پری، هر یک از طرفین سعی دارند که دیگری را وسوسه کنند. برخی فکر می‌کنند که پری‌ها افراد وسوسه شده را به ملک خود می‌برند و اهداف خود را برای آن‌ها شرح می‌دهند. مردم، این حالات را پری عاشق می‌گویند. این‌ها چهل روز به دستور/استاد خود به چله می‌نشینند تا بخشی شوند و در طی این دوره با پری‌ها، لشگرها یا لشکرها و نیز مَوَکَل‌ها در ارتباطند و از آن‌ها دعا‌های مخصوص یاد می‌گیرند. بعد از ختم این دوره، آنچه را که می‌دانند با استاد خود در میان گذاشته و استاد دعا و فاتحه‌ای می‌خواند، سپس آن‌ها بخشی می‌شوند و شروع به درمان بیماران می‌کنند.

در اینجا درجه‌بندی بخشی را بر مبنای دستوراتی که از پری‌ها دریافت می‌کنند، مشخص کرده‌ایم. برای مثال آ. مرادف (1975: 12) می‌نویسد: «کسی که بتواند عبدالرحمان شاه پری‌ها، دختر شاه پریان و رئیس گروه‌های جوری آغاسی (جورآغاسی) را رام کند و آن‌ها را زیر سلطه‌ی خود در آورد، مقتدرترین بخشی به حساب می‌آید».

از آنجایی که در صنف بخشی‌ها رقابت وجود دارد، بخشی‌های قوی و کامل عملیات بخشی‌گری خود را از سایرین پنهان می‌کنند. در این مورد نظرات مختلفی وجود دارد؛ یک بخشی می‌تواند برای مثال پری‌ها، سربازان، مَوَکَل‌ها

و هواهای بخشی دیگر را به خدمت خود درآورده و بر او کنترل و نظارت داشته و یا حتا راه فعالیت او را ببندد و آبروی او را پیش دیگران ببرد. در این شرایط، بخشی بازنده باید نزد رقیبش رفته و با پذیرش برتری او التماسش کند. او باید برای بازیافتن قدرتش سفره‌ای تدارک دیده و برای ارواح، پیرها، استادان و همچنین ماماها مراسم کوچ (به شرح زیر) اجرا کند.

نصیبه‌های از دست رفته^۱

چه اتفاقی می افتد اگر کسی در برابر فرمان ارواح کمر خم نکند و یا سرنوشت را نپذیرد و بخشی نشود؟ ما در اینجا سه مورد کاملاً متفاوت را شرح می دهیم که تا حدی به این سوال پاسخ می دهد.

آقای ک، استاد زبان‌های خارجی که اصلیت او ازبک - تاجیک است داستانی را نقل می کرد که به نظرش غیر عادی می رسید و اهمیت داستان در این بود که بارها از دو منبع مختلف یعنی از طرف مادر بزرگش «نصرت» و نیز از طرف پدر بزرگش که همسر همین مادر بزرگ بود، نقل شده و تمام داستان از طرف مادرش هم تعریف و تأیید شده بود.

پدر بزرگ آقای ک نقل می کرد که آغاز کارهای عجیب نصرت با بیرون رفتنش از خانه در آخر شب بود. او ساعت‌ها در روستا یا مزارع گردش می کرد و همین رفتار که در آن محیط قابل درک نبود منجر به بد گویی‌هایی در مورد او شد، بخصوص که او زیبا و جذاب هم بود. آن‌ها باید به هر روشی جلوی او را می گرفتند. هشدارها و اعتراضات کافی نبود و همسرش او را با تازیانه کتک می زد تا اطاعت کند. او نه تنها به این برخوردها کوچکترین واکنشی نشان نمی داد، که باز هم از خانه فرار می کرد. خانواده‌ی نصرت که رفتار کاملاً عادی و موجه او را در خانه می دیدند از این کارش بسیار متعجب و سردرگم بودند. نکته‌ی عجیب این بود که موهای بافته شده‌ی او هر روز از هم باز می شدند و روی شانه‌هایش می ریختند و دوباره باید بافته می شدند. بالاخره تصمیم گرفتند که او را شب‌ها با قفل و زنجیر به صندوقی سنگین ببندند اما دیدن زنجیرهای باز شده پای صندوق و سرگردانی او در همان دور و بر حیرت آور بود! آن‌ها برای درمانش پزشکی آوردند اما تنها پس از چند ساعت جعبه‌ی داروهایش که در کاسه‌ای بالای گنجه بود، بدون دلیل خاصی ترکید. این اتفاق عجیب حاکی از این بود که باید راه دیگری پیدا می کردند تا اینکه یکی از همسایه‌های با تجربه‌ی آن‌ها که احتمال می داد این موضوع به نیروهای نامرئی مربوط است، پیشنهاد کرد که فضله‌ی سگی را طوری که بویش در خانه بپیچد، بسوزانند. پس از این کار نصرت به فرارش از خانه پایان داد و همه چیز برای همیشه به جای خود برگشت.

خود نصرت ماجرا را به چند شکل نقل می کرد و آقای ک. آن‌ها را هم از او و هم مادرش شنیده بود. وی می گفت که در خیال خود دو موجود بسیار زیبا و نورانی؛ به شکل مرد و زنی جوان می دید که به او پیشنهاد می دادند وی را با خود به گردش ببرند و قول می دادند که او نترسد؛ بنابراین شب‌ها به همراه آن‌ها بیرون می رفته است. او به یاد می آورد هر وقت که همسرش می خواست او را کتک بزند تا از بیرون رفتن منصرفش کند، مرد جوان دستش را مقابل او می گرفت طوری که ضربه‌ها به او نمی خوردند و او را نمی ترساندند. به همین ترتیب، این موجودات نامرئی شب‌ها قفل و زنجیرش را باز می کردند تا بتوانند او را با خود ببرند. روزی این دو روح در اتاق پذیرایی خانه‌اش به دیدار او رفته و با نشان دادن بالای گنجه به او اشاره می کنند که می خواستند او را با دارو مداوا کنند اما مرد جوان با نوعی سلاح که در دست داشته به کاسه شلیک می کند و آن چند تکه می شود. در نهایت، ارواح یک روز می آیند

^۱ داستان‌ها و حکایات توسط ژان دورینگ جمع آوری شده‌اند.

و می‌گویند به این دلیل که خانه‌اش با دود ناپاک فضله‌ی سگ آلوده شده، آن‌ها دیگر نمی‌توانند به آنجا بروند و نمی‌بایست با او در آن شرایط دیدار کنند.¹

آقای ک. با توجه به تجربیات خوبش در این مسائل فکر می‌کرد که مشکلات مادرزگش به دو پری مربوط بوده و اگر دیدارها ادامه می‌یافت، نصرت به قدرت درمانی بالایی می‌رسید زیرا خودش دارای استعداد ذاتی بود و این استعداد در تمام عمرش به شکل نامحسوسی ظاهر می‌شد.

این داستان نسبتاً خوب تمام شد و احتمالاً به این دلیل که قسمت نبود، نصرت بخشی نشد ولی این موضوع باعث شد که او استعداد معنوی خود را رشد دهد. البته او خود از این کار فرار نکرد بلکه این اطرافیان‌ش بودند که او را به حالت عادی بر گرداندند، ولی در مواردی که به نصیبه‌ی بخشی‌گری مربوط می‌شود رد کردن آن می‌تواند فاجعه بار باشد.

یک زن جوان از شهر خیوه (در خوارزم) تعریف می‌کرد که مادرزگش شش بار خواب دیده بود که به او دستور می‌دهند بخشی شود. مادرزگ هر بار به بهانه‌ی سختگیری همسرش و ترس اینکه این موضوع را به او اطلاع دهند، از این کار امتناع می‌کرد. در نهایت هم به دلیل اصرارش بر رد درخواست آن‌ها به سمت خودکشی هدایت شد و خود را در خانه‌اش به دار آویخت.

با این همه به نظر می‌رسد که در شرایطی مانند مورد زیر امکان مذاکره هم باشد. ما در وادی فرغانه، زنی بخشی دیدیم که مادرش سرنوشتی که ارواح برای خود او تعیین کرده بودند رد کرده بود به همین دلیل مادر از دست آن‌ها رنج می‌برد تا اینکه یک روز ماموریت خود را به دخترش که ارواح با او هم تماس گرفته بودند سپرد. وقتی دختر پذیرفت که قدم در راه بخشی‌ها بگذارد هر دو از رنج و آزار رهایی یافتند.



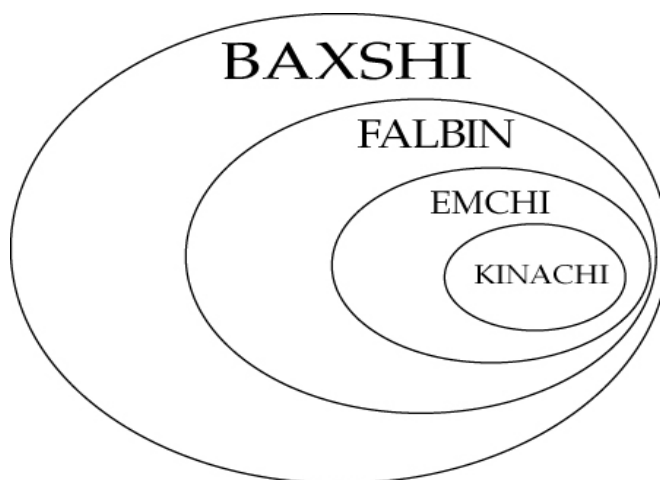
¹ تلاش برای باز گرداندن شخصی به حالت عادی که دارای استعداد خدادادی است از راه حرام، عملی عادی و رایج است. مثلاً می‌توانستند به او گوشت خوک بدهند، ولی دود متفن خیلی موثرتر بود، زیرا نه تنها نصرت آن را تنفس کرده بود بلکه در تمام خانه پخش شده بود و به این ترتیب ارواح به درد سر افتادند.

2 .

شکلهای آیینی و قواعد مراسم بخشی‌گری

سلسله مراتب درمان‌گرها

دامنه‌ی فعالیت بخشی‌ها بر اساس قدرت شخصی آن‌ها، موارد و مسائل درمان و کسب اهداف معین گسترده است. به طور کلی برای این فنون چهار سطح از ساده به پیچیده، به شرح زیر تعریف شده است:



این سطوح عبارتند از کینه‌چی، امچی، فالبین و بخشی

در این سطوح هفت نوع عمل نیز به ترتیب از ساده به پیچیده وجود دارند که عبارتند از:

1- کینه کردن (کینه سیلماق در زبان اُزبکی) که برای از بین بردن اثرات چشم بد (شور چشمی)، توسط کینه چی اجرا می‌شود (این اثرات شدید نیستند و بیشتر بر سر و بر دل وارد می‌شوند).

2- سر فرو آوردن (باش توشیریش در زبان اُزبکی)

3- ام کردن (محافظت کردن) که امچی آن را اجرا می‌کند (ملش در زبان اُزبکی)

4- افشاندن¹، تکاندن یا پاک کردن (فاقیش، قوشناژ در زبان اُزبکی)

5- فال که فالچی یا فالبین آن را انجام می‌دهد.

6- گرداندن (برگرداندن، بازگرداندن سلامتی) (قیتَرمه در زبان اُزبکی)

7- کوچ یا کوچ کوچ (برگشت)؛ مانند گرداندن توسط بخشی اجرا می‌شود.

¹ غبارزدایی یعنی پاک کردن شدید بازوها، ساق پا و بدن بیمار؛ همانند وقتی که گرد و غبار را از روی چیزی پاک می‌کنیم. به آن صد قلاق هم می‌گویند به معنای صد بار پاک کردن.

این درجات فن به عملیات آیینی مختلف، از ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین مربوط می‌شوند. قبل از تشریح، بهتر است که سطح مهارت حرفه‌ای لازم برای هر یک از این فنون را مشخص کنیم. در واقع در این سنت بخشی‌ها بر اساس سطح مهارت و گستردگی دامنه‌ی عملیات خود متمایز می‌شوند.

– در مرحله‌ی ابتدایی کینه‌چی و صدق‌آچی هستند که به عملیات آیینی ساده، مانند کینه، افشاندن و قاقیش محدوداند.

– در یک درجه بالاتر/مچی قرار دارد که فن/مچیگی یا/ملش (یا سرفرو/آوردن) را انجام می‌دهد. «چون که صد آمد نود هم پیش ماست»، پس آن‌ها می‌توانند مراسم سطوح پایین‌تر مانند کینه‌چی و صدق‌آچی را هم انجام دهند.

– سومین درجه فالبین است که جلسات فال و گرداندن (در زبان اُزبکی قَیَترمه) و همچنین آیین‌ها و عملیات سطوح پایین‌تر را انجام می‌دهد.

– بخشی در سطح عالی قرار دارد و قوی‌ترین است. او به قَیَترمه می‌پردازد و مراسم کُوج را به جا می‌آورد که با پیچیدگی و سختی‌اش از سایر آیین‌ها متمایز است.

ما در اینجا هر یک از این آیین‌ها را بررسی می‌کنیم و سعی داریم با فهم اصول و قواعد آن‌ها، به درکی از سطح دانسته‌ها و تجربیاتشان برسیم. در عین حال مثال‌های متنوعی از محتوای ادبی و حتا لحن آن‌ها گردآوری کرده‌ایم.

تحقیقات ما نشان می‌دهد که اکثر بخشی‌ها از مجموعه‌ی اصول مشابهی پیروی می‌کنند، ولی برخوردشان در نحوه‌ی کاربرد این اصول فرق دارد. در واقع شکل و معنی آیین‌ها بستگی به لحظه و زمان دارد و باید موافق با نیازها و خواسته‌های بیماران باشد.

الف. عملیات کینه‌چی

کینه‌چی چشم بد (کینه، نفرت، حسادت) را از شخص مبتلا بر می‌دارد. عموماً زن‌ها مراسم کینه‌چی را هنگامی که افراد برای بیماری و خواسته‌های دیگر نزد آن‌ها می‌روند، به جا می‌آورند.

مرد یا زن کینه‌چی اول باید بیماری، علت و شدت آن را تشخیص دهد. او عملیات را با وضو و دو رکعت نماز شروع کرده و بعد از خدا، پیغمبر، اولیاء، پیرها و شیخ‌ها، آدم و حوا، چهلتن و سلطان‌ها، خواجه‌ی خضر، امام حسن و امام حسین و حضرت فاطمه مدد می‌خواهد. کینه‌چی خود را تحت حمایت ماماها (زنان معنوی، مانند بی‌بی فاطمه، بی‌بی چهارشنبه و غیره) قرار می‌دهد و تحت هدایت آن‌ها کار می‌کند.¹ مثلاً وقتی او بیماری را معاینه می‌کند، آن‌ها از بالا علامتی به او می‌فرستند تا بتواند عمل تشخیص را انجام دهد. در این شرایط او عملاً درد بیمار را در بدن خود حس می‌کند. (این کار حتا می‌تواند قبل از ملاقات بیمار یا نماینده او یا به محض ورود بیمار به خانه او انجام شود). در این حالت، کینه‌چی باید حتماً بیمار را درمان کند در غیر این صورت، ماما از دست او خشمگین شده و او را به بیماری مبتلا می‌کند. اصول عملیات کینه‌چی نسبتاً ساده است؛ او درد را از راه ورد و دعا و به کمک وسایل و موادی از بین می‌برد.

فنون

– کینه‌چی خاکستر تنور را در کاسه‌ای می‌ریزد سپس کاسه را درون پارچه‌ای می‌پیچد و سه بار دور سر بیمار می‌چرخاند. بعد خاکستر را آزمایش کرده و سعی می‌کند علائم مربوط به بیماری را در آن پیدا کند. این کار دوباره

¹ کینه‌چی‌ها برخلاف دیگر مجریان که درجه‌ی بالاتری دارند با پری‌ها تماس نزدیک ندارند، ولی با ماماها ارتباط دارند و ماموریت دارند که از طریق آن‌ها به افراد کمک کنند. کینه‌چی‌ها تلاش می‌کنند که با انجام وظایف خود ماماها را خرسند کنند.

از سر گرفته می‌شود تا اینکه جوابی برایش پیدا شود. عموماً، این روش امکان شناسایی نشانه‌های دخالت ارواح را که در فرآیند درمان به او کمک می‌کنند، فراهم می‌کند.

— مجری یک تکه نان را دور سر بیمار می‌چرخاند سپس آن را به آرامی روی پلک‌ها، شانه‌ها و شکم بیمار مالش می‌دهد. این نان بعد به حیوانات خانگی داده می‌شود.

— همان کار را با قدری نمک انجام داده سپس به درون آتش می‌اندازد. چنانچه از آن صدای ترق و تروق درآید، علامت این است که دردی وجود داشته.

— در چند تقاطع مسیر رفت و آمد ارواح، هزار اسفند قرار داده سپس آن‌ها را برداشته، شاخه‌هایش را یک دسته می‌کنند و آتش می‌زنند. در این کار حلقه‌های دود دور سر بیمار پخش می‌شوند. می‌توانند به دسته‌ی اسفند مقداری کاه هم که سر راه بوده اضافه کنند.

— کینه‌چی با یک دست ظرف آبی را گرفته، انگشتانش را در آن فرو می‌کند سپس آب را به شانه‌ی راست و چپ و بعد به صورت بیمار می‌پاشد.

— همان کاری که با نان و نمک انجام شد با یک سکه‌ی پول انجام می‌دهد و به نام پیر و استاد آن را در راه نگهبانی گورستان یا مکانی مقدس خیرات می‌کند.

بر اساس اطلاعات به دست آمده از متولیان این سنت، این عملیات تاثیرات زیر را دارند:

— دود هزار اسفند برای از بین بردن بیماری یا برای پیشگیری از آن است.

— نمکی که در درون آتش انداخته می‌شود، علامت بیماری یا چشم بد است و وقتی در آتش می‌سوزد در واقع چشم بد خنثی می‌شود.

— تکه‌ی نان را بیشتر به حیوانات نشخوار کننده مانند گاو می‌دهند زیرا نشخوار کردن به معنی از بین بردن و دور کردن بیماری تلقی می‌شود.

دعای کینه‌چی: «باشد که حضرت آدم و حوا /چهل و یک چهلتن^۱ /هفت سلطان کمک کنند. باشد که پیر جوانان، مردان جوان را هدایت کند. باشد که خداوند رفتگان را بیامرزد. باشد که جوانان تحت حمایت خواجه‌ی خضر قرار گیرند. باشد که گناهان آگاهانه یا نا آگاهانه‌ی ما را ببخشاید. این بار گناهان سنگین ما را بگیرید و آن را سبک کنید».

سخنان متقاعد کننده

کینه‌چی علل بیماری را به بیمار توضیح می‌دهد و او را متقاعد کرده و اطمینانش را جلب می‌کند. به طور مثال اگر بیمار شخص خوبی باشد و مورد توجه دیگران یا اگر ثروتمند باشد و مردم مدام درباره‌اش حرف بزنند، به او توضیح می‌دهد که صفات پسندیده‌اش سبب شده که مردم به او حسادت کنند. اگر مربوط به کودک باشد، می‌گوید که او را چشم زده‌اند. او تاکید می‌کند که هر چه می‌گوید همانیست که *ماما* به او گفته‌اند. البته او حرف‌هایی را که می‌شنود تکرار نمی‌کند بلکه برداشت‌های خودش را انتقال می‌دهد. افراد چیزی برای اجرت کار به او می‌دهند و او آن را به عنوان «حق دست *ماما*» می‌پذیرد. این اجرت می‌تواند چای، نان یا کمی پول باشد.

^۱ قیرق بیر چیلتن: چهل و یک چهلتن، وقتی می‌پرسند چهل و یکمی کیست، بخشی‌ها پاسخ می‌دهند که مربوط به رئیس‌شان است. در کیهان شناسی باستانی، غالباً به کل یکی اضافه می‌شده است که نمایانگر همان کل بوده؛ بنابراین، جزء چهل و یکمی همان چهل تاست که به صورت یک کل درمی‌آید. بر همین مبنا، بیست و چهار ساعت + یک ساعت که می‌شود یک روز یا دوازده ماه + یک ماه و غیره

تَقَرُّ یک جلسه‌ی کینه و آلس آلس / از س. خُدا پردی / او

«به یاد دارم وقتی هفت یا هشت سال داشتم بیمار شدم و پزشکان برای درمانم داروهای مختلفی تجویز کردند. با وجود اینکه دوره‌ی درمان طولانی بود ولی تاثیری نداشت. روزی مادرم پیرمردی را به خانه دعوت کرد که قد بلندی داشت و با عصا راه می‌رفت. کمی بعد مرا به حیاط بردند و در کنار او نشاندند. پیرمرد چراغی را از کیسه‌اش درآورد و درمان را شروع کرد. او اول به شدت با کف دو دستش به من ضربه زد، به پشتم سپس به پاها و بازوهایم و تکرار می‌کرد "بَلَا هوی آبالا هوی" (خدا، او) / از دست مدد" بعد گوش‌های مرا به شدت به طرف بالا کشید و بعد هم هر یک از انگشتانم را به همان محکمی کشید طوری که صدای استخوان‌هایم را می‌شنیدم. او بعد از این کار شروع کرد به مالیدن یک تکه نان به تمام بدنم بخصوص بالای شکمم، صورتم و سرم و پس از آن او دوباره همه‌ی این کارها را با خاکستر چوب انجام داد. در پایان پیرمرد سه مشعل به درازای سی سانتیمتر برداشت که یک طرفش را گرفته بود و سر دیگرش را با کبریت آتش زد. او مشعل‌های روشن را سه بار دور سر من چرخاند، اول به طرف چپ بعد به طرف راست، به همین ترتیب تا اینکه خاموش شدند. در حین این عملیات او دائماً تکرار می‌کرد "آلس آلس". او پس از پایان مرحله‌ی اول یک کاسه آب در دست راست خود گرفت و آب آن را روی شانه‌ی راست خود پاشید سپس با دست چپ روی شانه‌ی چپ و بعد از آن به همه جای من پاشید. از آن پس من احساس سبکی می‌کردم و در زمان کوتاهی از این بیماری خلاص شدم. چند وقت بعد معنای آن عملیات را از مادرم پرسیدم. به نظر می‌رسید که آن‌ها به مراسم کینه و آلس آلس مربوط می‌شد و مرد پیر هم آلسچی بود».

ب. عملیات /مگر، قوشناچی و صدق‌اچی

ام کردن

ام از کلمه‌ی فارسی امن می‌آید؛ به معنای محافظت کردن، امن کردن (حاطه کردن). این مراسم را که توسط /مگر اجرا می‌شود، می‌توان ابتدایی‌ترین شکل سنت بخشی‌ها در نظر گرفت. ام کردن برای از بین بردن بیماری‌ها، چشم زدن‌ها، بدجنسی‌ها و بخصوص در مراقبت از کودکان موثر است.

/مگر از ارواح، پری یا مَوَکَل کمک می‌گیرد. آن‌ها با کینه‌چی فرق دارند و عقیده دارند که استعدادشان موروثی است. /مگرها به قدرت پری‌ها و مَوَکَل‌ها اعتقاد دارند و در طول زندگی‌شان با آن‌ها ملاقات داشته و با راهنمایی‌شان عملیات را انجام می‌دهند. قدرت ارواح، پیرها، استادان، پری‌ها و مَوَکَل‌ها در حین مراسم ظاهر می‌شود. آنان با بلاغت حرف می‌زنند و پیرشان به قدر کافی قدرتمند است. مردم درباره‌ی آن‌ها می‌گویند که «دستشان سبک است» و به سرعت درد بیمار را تسکین می‌دهند.

بیشتر بیماران، /مگر را برای معالجه فرامی‌خوانند و به عنوان دستمزد برایشان خوراکی‌های مختلف از جمله مرغ، جو، گندم، نان، چای و غیره می‌آورند.

^۲ البته بیمار فقط برای درمان با /مگر مشورت نمی‌کند بلکه برای گره‌گشایی از کارهایش و محافظت از چشم بد مردم هم از او کمک می‌گیرد. برای این کار، فالبین‌ها و بخشی‌ها از ابزار گوناگونی مانند شلاق (قَمچین)، ترکه (خیمچه)^۳، چاقو^۴ و دایره استفاده می‌کنند.

^۱ آبال که به آن آباله هم می‌گویند معادل /الله است. این عبارت عجیب فقط در عبادات بخشی‌ها استفاده می‌شود. او حرف ل در کلمه‌ی /الله را با تشدید می‌گفت که تلفظ مراسمی کلمه‌ی /الله را نشان می‌دهد.

^۲ یا شاید نسبت به کینه چی کمی بیشتر.

^۳ شلاقی که از هفت ترکه چوب سخت درختان میوه‌ای مانند گلابی، سیب، زردآلو، به، توت، گیلاس، هلو یا انار درست شده است.

^۴ از چاقو به صورت نمادین برای بریدن درد از بدن بیمار استفاده می‌شود.

پیش از مراسم، /مگر غسل می‌کند و دو رکعت نماز می‌خواند سپس خدا و پیغمبر و عزیزان و اولیاء و پیران و استادان را دعا کرده و برای حل مشکل به آن‌ها التماس کمک می‌کند.

مناجات

« اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، لا إله إلا الله محمد رسول الله »

«من التماس می‌کنم به ماماها و چهلتن؛ به شفابخشان دردها، به آن‌هایی که می‌ترسانند. برای روح بیمار، درمانش کنید. چشمان ما را روشن کنید، ما را بلیغ کنید^۱، خوراک‌مان حلال گردانید. الهی روح و /روح به ما قدرت دهند، عزیزان و اولیاء ما را تربیت کنند. الهی نابینایان چهره‌اش را ببینند. درمان از خداست. پیران و /استاد ما را یاری کنید.»

قسمت اول

بیمار رو بروی /مگر رو به قبله می‌نشیند و پاهایش را دراز می‌کند. ابتدا /مگر تمام اعضای بدن بیمار را مشت و مال می‌دهد. او با دستانش مفاصل انگشتان دست و پا و گوش‌های بیمار را به صدا درمی‌آورد؛ چراکه می‌گویند این صدا همزمان با بیرون رفتن درد از بدن ایجاد می‌شود. او با کف دو دستش به پشت بیمار ضربه می‌زند و می‌گوید: «بلا برو: ای خدا، برو!» او را خوب می‌روبد^۲ و به طرفش فوت می‌کند. او در حین عملیات، این عبارات تسخیری را ذکر می‌کند:

- اگر در سر هستی برو Boshinda bolsang chiq
- اگر در پیشانی هستی برو Qoshinda bolsang chiq
- اگر در چشمان هستی برو Kozinda bolsang chiq
- اگر در صورت هستی برو Usinda bolsang chiq
- اگر در گوش‌ها هستی برو Qolaqinda bolsang chiq
- اگر در پاها هستی برو Ayoqinda bolsang chiq
- اگر در بازوها هستی برو Kulinda bolsang chiq
- اگر در کلیه‌ها هستی برو Belinda bolsang chiq

قسمت دوم

پس از این عملیات، مجری قسمت بالایی تاج خروس یا مرغ را که رنگ آن سفید، سیاه یا زرد است و با نیت خاصی انتخاب شده، می‌برد (حیوان درد نمی‌کشد، زنده می‌ماند و به /مگر داده می‌شود که با قبول آن تضمین می‌کند هیچ گونه خطر عود کردن بیماری نیست). او با این تاج خونین، بدن بیمار را بخصوص جاهایی که علل بیماریست، مثلاً سر، دست‌ها، پاها و کمر را خون آلود می‌کند. او از سر شروع کرده سپس روی گونه‌ها، شانه‌ها، پشت و کمر، بازوها و پاها بعد بین انگشتان، مفاصل بزرگ انگشتان و کف دست‌ها پیش می‌رود.

وقتی بیماری سبک است فقط از تاج بُریده شده استفاده می‌شود. در حالیکه در موارد حادث، وقتی سر مرغ یا خروس را می‌برند، آن را سه بار دور سر بیمار طوری که کمی از خون روی بدنش بپاشد، می‌گردانند. بیمار باید روی حیوان فوت یا تُف کند و دردش را در آن بریزد^۳. سپس، آن را در باغچه یا کنار دیوار گورستان در خاک دفن

^۱ در زبان گفتاری: « زبان دراز »

^۲ این یک روییدن عادی نیست بلکه نوعی احساس سبکی در بیمار ایجاد می‌کند.

^۳ تُف کردن روی مرغ و خروس، آن را حرام می‌کند. بنابراین وقتی قصاب حیوانی را ذبح می‌کند، صفرای او را درمی‌آورد و روی آن تُف می‌کند تا نشان دهد که این عضو برای مصرف نجس است.

می‌کنند. فلسفه‌ی این کار این است که «درد باید زیر خاک گم شود». برخی هم آن را جلوی سگ می‌اندازند تا درد خود را به آن بدهند. این شیوه نزد برخی از بخشی‌ها رد شده و استدلال‌شان این است که احتمال دارد با این کار، سگ‌ها بیمار شوند و آن را در اطراف خود پخش کنند.

سپس مجری باید پای خود را روی صورت، پیشانی، بازوها، پاها و کف پای بیمار گذاشته و فشار دهد. بعد از آن هم سه بار و هر بار مقدار کمی آب روی سر بیمار می‌پاشد تا بیماری یا ترس از او دور شود.

در بعضی از مراسم به جای خروس، از گندم، جو، نان و غیره استفاده می‌کنند که در این صورت /مگر این اقلام را به نام ماما برای خود برمی‌دارد.

قسمت سوم

/مگر یک فتیله با سه تکه پارچه به رنگ‌های سفید، آبی و قرمز درست می‌کند سپس آن را آتش زده و سه بار دور سر بیمار می‌چرخاند. (سه بار از راست به چپ و سه بار در جهت عکس). او آلس آلس گویان این حرکات را انجام می‌دهد. سپس ترکه‌های چوب را با فتیله‌ی پارچه‌ای آتش می‌زند و بیمار را سه بار از روی آتش می‌پراند.^۱

در معنای پارچه‌های رنگی، سفید نمادی از امام حسن، آبی نمادی از امام حسین و قرمز نمادی از خون آن‌ها و شهیدان کربلاست.^۲ اساس این دو عمل، دور کردن درد بیمار است تا دیگر سراغش نیاید چراکه روح شهیدان، ناخوش را در برابر بیماری محافظت می‌کند.

قسمت چهارم

/مگر کاسه‌ی آبی در یک دست گرفته و انگشتانش را در آن فرو برده و آب را سه بار به پشت شانه‌ی راست و سه بار به پشت شانه‌ی چپ سپس به صورت بیمار می‌پاشد. به این ترتیب بیمار با آب پاک تطهیر می‌شود. پس از آن آب را به پشت شانه‌های خودش می‌ریزد و نشان می‌دهد که درد برداشته شده را دور کرده است. در آخر این حلقه، بیمار باید بدون نگاه کردن به پشت سرش، مستقیم به سمت درختی برود و به آن دست بزند یا تنه‌ی درخت را در آغوش بگیرد. این کار را می‌توان به دو صورت معنا کرد که یا بیمار از درخت قوت می‌گیرد و یا درد خود را به درخت می‌دهد.

همه‌ی این عملیات را نه تنها /مگرها بلکه فالبین‌ها و بخشی‌ها هم می‌توانند انجام دهند. آن‌ها پس از تضرع و نعت‌خوانی مشابه متونی که در ادامه ذکر خواهیم کرد این عملیات را اجرا می‌کنند. هر یک از این قسمت‌ها را می‌توان جداگانه هم اجرا کرد.

روش‌ها و درمان‌های دیگر که نیاز به مهارت بخشی‌گری ندارند

روش دیگری وجود دارد که یک خوشه از شاخه‌های هفت درخت میوه؛ گلابی، سیب، زردآلو، به، توت، گیلاس و هلو به همراه برگ‌هایشان درست می‌کنند. پس از غروب آفتاب، خوشه را در آب فرو می‌کنند و بیمار هم می‌نشیند و پاهایش را دراز می‌کند و صورتش را رو به قبله می‌کند سپس با خوشه‌ی هفت شاخه به بدنش می‌زنند پس از آن، خوشه را به آب روان می‌اندازند تا درد برده شود.

^۱ آلس در زبان گفتاری به معنی ذغال گذاشته است. این عقیده که آتش می‌تواند درد را جذب کند مانند مراسم چهارشنبه سوری و پریدن از روی آتش است. آلس در زرافشان و یغنا هم اجرا می‌شده است ولی مردم آنجا هیچ تماسی با شمنیسم ترکی نداشته‌اند. نوعی عمل مشابه نیز وجود دارد که در مراسم جن‌زدایی جهرچی در ناحیه‌ی بایسون جایگاه مهمی دارد (در ادامه توضیح داده شده است) که نزد آن‌ها نیز آتش از مهم‌ترین راه‌های حفاظت در برابر جن‌هاست.

^۲ در آسیای میانه امام حسن همواره جزء شهدای کربلا شمرده می‌شود.

در نمونه‌ی دیگر شعله‌ی آتش را دور سر بیمار، مشابه آنچه که پیش‌تر ذکر شد، می‌چرخانند. برای این کار از هفت پارچه‌ی مختلف که نمایانگر هفت سلطان هستند استفاده می‌کنند و در پاشیدن آب به همان ترتیب بالا عمل می‌کنند.

تعدادی از روش‌های درمان که توسط /مگر، صدق‌قچی یا قوشناچی^۱ اجرا می‌شوند، به وسیله‌ی زنان و پیرزنان هم اجرا می‌شوند. زنان می‌توانند هر دو جنس زن و مرد را درمان کنند به جز وقتی که عفونت در دهان^۲ (حَقْمَاق) باشد که فقط به وسیله‌ی مردان درمان می‌شود. در اینجا به طور مختصر این دردها و روش‌های درمانی آن‌ها را توضیح می‌دهیم:

تَبَکِه: ورمی پشت گوش که توسط پیرزنان به این طریق درمان می‌شود که سر بیمار را به پهلوی می‌ خوابانند و زن به نرمی با پا روی ورم فشار می‌آورد.

کام برداری

گاهی پیش می‌آید کودکی که هنوز زبان باز نکرده علائمی مانند غش، ترس و گریه‌های شدید تا حد بند آمدن نفس دارد. درمان چنین مشکلی این است که همزمان با دعا خواندن با شست دست روی کام بالا فشار می‌دهند تا دوباره نفس کودک برگردد و ترسش بریزد. این عمل ساده را به جز بخشی‌ها و برخی از پیرزنان، هر کسی نمی‌تواند انجام دهد.

گلوگیری

وقتی کودکی چیزی را می‌بلعد و به حال خفگی دچار می‌شود همراه با دعا کردن، آن را با انگشت کوچک بیرون می‌آورند. اگر شیء در بینی‌اش گیر کرده باشد، در داخل سوراخ بینی فوت می‌کنند.

اَشْکِ یِمِه

وقتی بیمار دچار حساسیت غذایی شده باشد روی کمر و شکمش جوش‌های کوچکی می‌زند. مجری بر مقداری دانه‌ی جو دعا می‌خواند و آن را در دامن بیمار که جامه‌ی خود را بالا کشیده می‌ریزد و بیمار جامه را با دو دست نگه می‌دارد. یک الاغ (اَشْکِ) جو (یِمِه) را از این شبه آخور می‌خورد. می‌توانیم فرض کنیم که او همزمان جوش‌های ناشی از حساسیت را می‌خورد زیرا پس از این معالجه جوش‌ها از بین می‌روند.

سرفرو آوردن

این عمل هم بسیار قدیمی است و برای کسانی که سردرد یا سرگیجه دارند، استفاده می‌شود. ترتیب عملیات به این شکل است که ابتدا نخ‌ی را از یک سوزن رد می‌کنند و آن را دور سر بیمار گره می‌زنند طوری که سوزن از بالای گوش راستش آویزان شود. سوزن آزاد است و اگر بیمار کمی سرش را به این طرف یا آن طرف خم کند^۳، نشان می‌دهد که مشکلش به کدام طرف مربوط می‌شود. سپس این عمل را تکرار می‌کنند و سوزن را پشت سر و بعد از آن روی پیشانی قرار می‌دهند. در هر حالت، سوزن جهت خم شدن سر بیمار را نشان می‌دهد و به این ترتیب جای درد در سر معلوم می‌شود^۴.

پس از آن، روی سر بیمار یک سینی فلزی و روی آن یک آفتابه قرار می‌دهند. روی آفتابه یک بشقاب فلزی و روی بشقاب هم کمی دانه‌ی گندم می‌گذارند سپس دانه‌ها را با سنگ خرد می‌کنند. با این کار موج ناشی از ضربه‌های سنگ روی دانه‌ها، بر سر و مغز بیمار اثر می‌گذارد و درد را آرام می‌کند.

^۱ از قوش نجات (دو بار رهایی)، دو بار شفا یافتن از بیماری است.

مانند آنژین، گلودرد یا درد شدید زبان^۲

^۳ عبارت سرفرو آوردن از خم شدن می‌آید (در زبان اُزبکی به آن باش توشیریش می‌گویند).

^۴ خیلی از روستاییان در حال خم شدن به جلو کار می‌کنند و به این دلیل سردرد می‌گیرند. آن‌ها می‌گویند که مغز در جمجمه تکان می‌خورد و این درمان آن را سر جای خود قرار می‌دهد.

سپس این وسایل را بر می دارند، ولی برای مدتی نخ و سوزن را نگه می دارند که مانند شاقول برای مشخص کردن وضعیت سر عمل می کند تا اینکه بیماری کامل از بین برود. باید یادآوری کرد که حتی در این سطح ابتدایی، بدون اجازه‌ی ماما نمی توان این روش های درمان را به کار برد.

ج. هنر فالبینی

درجات مختلف

فالچی یا فالبین با توجه به دانش خود و یا قدرت پری ها، *مَوَکَل* و *روح* و *ارواحی* که به مدد او می آیند بالاتر از *کینه چی* و *صدق قچی* قرار می گیرد. اکثریت فالبین ها علم خود را از والدین خود (پدر، مادر و پدربزرگ) می گیرند و اعتقاد دارند علمشان اتفاقی نیست بلکه از تاثیر روح اجدادشان است. فعالیت فالچی ها بر اساس قدرتشان به چند درجه تقسیم می شود. بیماران برخی از فالچی ها یا همان فالبین ها را به دلیل استعداد و قدرت پیر و *مَوَکَل های شان* بخشی خطاب می کنند. بر اساس تحقیقات ما، می توان آن ها را به سه دسته تقسیم کرد:

1) فالبین هایی که فقط *فال* می بینند. آنان *فال* را تعبیر می کنند و راه های درمان را نشان می دهند. به طور مثال *قاقیش* (گردگیری) و برگرداندن بیمار با تکرار چهل بار سوره ی *یاسین*، *قصیده خواندن*، *مشکل گشا کردن*، *کوچ دادن* و غیره. ولی آن ها خودشان این عملیات را اجرا نمی کنند، بلکه به مراجعه کننده توصیه می کنند که برای اجرا نزد بخشی یعنی *دعا خوان*، *عزایمه خوان*^۱، *قصیده خوان*^۲، *امگر* یا *آلسگر* بروند.

راه های زیادی برای برگرداندن^۳ وجود دارد، بخصوص با دعا کردن که ملا قرائت می کند. روش دیگر *چل یاسین* است که با نوشتن آیات سوره ی *یاسین* درون هفت کاسه توسط *دام الله* (داملا) انجام می شود که او را *یاسین گر* یا *یاسین چی* می نامند و در این فن مهارت دارد. در این روش هر روز و به مدت یک هفته، بیمار باید آب در کاسه بریزد و با جوهر حل شده آن را بخورد.

2) گروه دیگر فالبین هایی که علاوه بر فالبینی و تعبیر آن، آیین ها و اکثر مراسم و عملیات مربوط به آن را هم اجرا می کنند. اکثر این مراسم و فنون نسبتا ساده اند. آن ها با *طومار* ساختن، فوت کردن روی آب و نمک و شکر که به بیمار می خوراند و یا حتا همه ی روش های فوق کارشان را انجام می دهند.

3) آخرین گروه کسانی اند که خودشان بیشتر فنون درمانی و پیشگیری کننده ی درد که پیش تر ذکر شد مانند ذکر *چل یاسین*، *قصیده خوانی*، *مشکل گشا* و سایر رسوم و آیین ها، بخصوص *کوچ* را انجام می دهند.

اصول عمل فالبینی

کسی که به عمل فالبینی گمارده می شود باید اول برای خودش یک اتاق مخصوص آماده کند، که خاص اوست و نامش اتاق *چلتن* است. یک گوشه از اتاق که گاهی هم با پرده جدا می شود، بخش مخصوصی است که در آن یک سجاده یا سفره ی سفید روی زمین پهن می کنند. در این اتاق که با ارواح کمکی اشغال شده است، مربی مراسم *نصیبه ی* بخشی شدن یا عمل *کوچ* را برای او اجرا می کند. او در این اتاق عموما *فال* می بیند و در یک تکه

منظور *داملا* یا *دامولا* است که به او «نَفَس بُرنده» می گویند (اُ تکیر در زبان اُزبکی)، یعنی او بیماری را قطع می کند. این مهارت از علم دینی او می آید. می گویند که *داملا* با *ملا* (که مانند او درس دینی خوانده است) فرق دارد، زیرا هفت پشت *داملا*، *ملا* بوده اند.^۱
داملائی که قصیده ی دینی قرائت می کند.^۲

با اینکه نامش همان (قَیْتَرْمَه) است، ولی مراسم مفصلی نیست. چیزی شبیه به *کوچ* که در ادامه آن را توضیح خواهیم داد.^۳

پارچه، وسایل لازم را برای اجرای مراسم قرار می‌دهد که هنگام فالبینی آن را جلوی خود می‌گذارد؛ وسایلی مانند تسبیح، تازیانه، ترکه، آینه، نخ دوزندگی، شمع، سوزن، چاقو، کتاب، سنگ، دایره و دوتار^۱. بعضی از فالبین‌ها این مراسم را با تسبیح، برخی با آینه، سنگ، کتب قدیمی، و برخی دیگر هم با دایره انجام می‌دهند. فالبین‌های درجه اول و دوم اصولاً از تسبیح، انگشتانه و چاقو استفاده می‌کنند. فالبین‌های درجه سوم (که مراسم بخشی‌گری را انجام می‌دهند) با آینه و دایره^۲ کار می‌کنند. مجری می‌تواند روی یک سجاده در گوشه‌ی اتاق مخصوص مراسم یا اینکه جایی روبروی بیمار بنشیند. بیمار، علت معالجه‌ی خود را می‌گوید و نذر (مهرانه) را برای ارواح روی سجاده قرار می‌دهد.

فالبین، قبل از فال گرفتن، باید وضو بگیرد و دو الی سه رکعت نماز بخواند و بعد خدا و پیامبر و اولیاء، آدم و حوا، پیران و استادان، چهلتن و سلطان‌ها را دعا می‌کند و از آن‌ها طلب کمک می‌کند. البته نیازی نیست هر بار که فال می‌بیند آن را تکرار کند، فقط کافیست که روز را با این تشریفات شروع کند به این ترتیب ارواح تا شب که آن‌ها را مرخص کند در خدمتش قرار می‌گیرند. در زیر دعای یک فالبین عادی آمده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. اول خداست که می‌گشاید. روح سرخ، کمک، دیوانه بهاءالدین^۳، خواجه‌ی خضر^۴ کمک کنند. پیران به ما کمک می‌کنند. چهل و یک چهلتن، نه سلطان، ای بزرگواران..... گشایش گشایش گشایش «من فدای پیران و استادانم. بروید بی پروا، آن‌ها را همراهی کنید، مانند یک گردنبد مروارید، یک کاروان بسازید. پروردگارا و بزرگوارا، نطق قراء بدهید. بخشی‌های قدیم، قوشناچی، مخاطبین، ای شما که با نان من شریکید، ای روح و ارواح کمک کنید».

بیماران با خواسته‌های متفاوت و مختلفی نزد فالبین می‌آیند. حاجاتی مانند بیماری، مشکلات روزمره، مشکلات کاری، بد بیماری، گم شدن لوازم شخصی، ضررهای مالی و غیره. پیش از هر کاری فالبین هدف مراجعه‌کننده و نام و سنش را می‌پرسد. سپس درخواست مراجعه‌کننده را به واسطه‌ی موکل به پیر خود منتقل می‌کند و تاکید می‌کند که «من خدا نیستم، من از اولیاء نیستم و هر چه به شما می‌گویم از جانب موکل‌ها و پری‌ها می‌آید».

فالبین هر چه را که موکل درباره‌ی اتفاقات و وقایع مربوطه در فال می‌بیند نکته به نکته گزارش می‌دهد. مثلاً او می‌بیند که مراجعه‌کننده عمر دراز، کامیابی، فرزندان یا موفقیت اجتماعی و غیره خواهد داشت. اگر تعبیر فال مثبت باشد، مجری هیچ نسخه‌ای تجویز نمی‌کند، اما اگر تعبیر فال منفی باشد و نیاز به درمان باشد، او توصیه می‌کند که فرد با ملا (داملا) مشورت کند تا او را فوت کند^۵ یا سوره‌ی یاسین را قرائت کند و یا نزد صدق‌آقچی یا/مچی برود. گاهی هم همانطور که گفته شد خود فالبین عملیات را انجام می‌دهد. گردگیری (صدق‌آق)، حفظ (ام)، طلسم، دعا کردن روی آب، شکر، نان، نمک و غیره.

لوازمی که فالبین جلوی خود روی پارچه می‌گذارد، عبارتند از تسبیح، آینه، انگشتر طلا، کتاب، سنگ، چاقو و یک شمع.

دو/اجرای مراسم بخشی و فالبین

یک مرحله از فالبینی بالاتر وجود دارد که بخشی‌ها آن را اجرا می‌کنند و در آن دعا‌هایی مشابه کُوج و قَیَرمه انجام می‌دهند. با این تفاوت که شامل حلقه‌ی خارج کردن دردها نمی‌شوند.

ساز کوچکی با دو تار و بدون پرده که در موسیقی مردمی بسیار رایج است و به آن تُمبر، دوتارچه یا دوتار میوه نیز می‌گویند. نزد اُزبک‌ها به کسانی که این ساز را می‌نوازند بخشی می‌گویند، ولی این بخشی‌ها شمن نیستند. (واژه‌ی بخشی به بخشی‌های خراسان و ترکمن هم اطلاق می‌شود). شمن‌های آسیای مرکزی خیلی کم از سازهای الحانی موسیقی استفاده می‌کنند. اما سازهای کمانه‌ای کییک یا کوپوز در بین بخشی‌های قزاق و قرقیز مورد تأیید است.

(Cf. Centlivres, P.& Slobin, M., op. cit.)^۱

^۲ در بین فالبین‌ها مخصوص در شهر، برخی از ورق بازی هم استفاده می‌کنند که مطابق با اصول سنتی نیست.

بهاءالدین نقشبند، صوفی بزرگ در آسیای مرکزی (قرن چهاردهم) که مقبره‌اش در نزدیکی شهر بخارای شریف است.^۳

پیامبری که در لازمان سفر می‌کند و در برابر افراد پریشان ظاهر می‌شود و به آن‌ها کمک می‌کند.^۴

داملا، بیمار را فوت می‌کند تا درد را دور کند.^۵

ما دو فال از این نوع را که توسط دو زن بخشی، نرزی آبا و توردی جان آبا از شهرستان انجام شد، ضبط کردیم. هر دوی آن‌ها با دایره نواختن روی یک وزن مشخص با جمله‌های الحانی خاص انجام شده است. متن‌ها که خیلی مشابه‌اند، در اینجا کامل آمده‌اند. اولی مناجاتی طولانیست که عمدتاً به شخصیت‌های جهان اسلام از جمله پیامبر، قوس اعظم، حضرت علی، لقمان حکیم، پیامبران سلیمان، یونس، یوسف و هم چنین اولیاء محلی مانند تویا- تاش آتا، قارا آتا، لنگرآتا، قوی چی بابا، قیرق بیر چلتن و زیارتگاه بی بی غایب تپه، اشاره می‌کند.

نرزی آبا، زن فالبین و بخشی از شهرستان، به زبان اُزبکی.

پیرو قوس اعظم ^۱ دورتان بگردم ^۲	Aynalayin pir-e ghowsi a'zam
چهلتن دورتان بگردم	Aynalayin chiltanlarim
همیشه یار	hamisha yâr
دختران زرد دورتان بگردم ^۳	Aylanaman sariq qizlar
در راه تو، راه من	Yollaringda yollarim,
^۴ در حق فرزندانم	bâlarim haqida
ای در حق مولوده ^۵ جانم	Mavluda jânim haqida, ey
ناله و فغان کنان	Nâla'i fighân aylab
در برابر تو تعظیم می‌کنم	Ozlaringa sighinaman
برای این اولیاء دورشان بگردم	Aylanaman-a bu avliyâlar,
که زبان نامعلوم دارند	Nâma'lum tilda bolib.
فاضلان می‌گویند که پشت هست	Bâr arka fâzilni aylab
من قدر خود را می‌گویم و می‌گیرم	Qadrim deyman yighlayman
من خدایا می‌گویم و التماس می‌کنم	Xudâ deyman tilayman
من بنده‌ی گناهکارم	Men gunâhkâr bandaman, a
در دستم دایره دارم	Qolimdagi qasqânim, a
مراجعتی به سوی خدای تعالی دارم	Âllâh ta'âlâga bolgan murajatim
عزیزان دورتان بگردم	Aynalayin azizlar, ey
برای هر یک ناله می‌کنم	Har biriga bir nâlam, a
عزیزان را التماس کنیم	Azizlardan tilayin
آه الله، آه الله عزیزان	Hâh âllâh, hâh âllâh azizlar, a
ای من فدای عزیزان	Aynalayin azizlar, ey
ای صد عزیز عزیزان	Sada aziz, azizlar, ey
ای من فدای عزیزان	Aylanayin azizlar, ey
ای عزیز تپه‌ی بی غایب	Biy ghâyib teppe azizlar, ey
ای من فدای عزیزان	Aynalayin azizlar, ey

1

قوس اعظم، ناجی، شفیع، اساساً مربوط به عبدالقادر جیلانی (وفات 1166)، قطب فرقه‌ی قادریه از رایج‌ترین فرقه‌های درویشی است. به نظر می‌رسد که در ماوراءالنهر، امام اعظم عنوانی است که با الحنفی مخلوط می‌شود که بانی مذهب حنفی، یکی از چهار مذهب اسلام سنی است که در منطقه غالب است. در حالی که در جای دیگر در فرهنگ اسلامی، در دعاها و تبرک، هرگز نام هیچ یک از بانیان چهار سنت را نمی‌آورند. این چهار بانی جزء علما بزرگ حساب می‌شوند ولی جزء اولیاء نیستند. به نظر می‌رسد که در این منطقه دو عنوان قوس و امام را از هم تمیز نمی‌دهند و به شخصیت تاریخی آن‌ها توجه نمی‌کنند.

مانند پروانه که دور شمع می‌چرخد و نماد رایج در تصوف است.²

³ سه رنگ برای پری‌ها در نظر می‌گیرند. سیاه، سفید و زرد. پری‌های سیاه مرگبارند، سفیدها بی‌خطر و زردها می‌توانند فرد را فلج کنند. دسته‌ی دیگر پری‌های پاک/ند که بهترین کمک رسانیان هستند. در ایران هم مردم به پری زرد و پری سبز اعتقاد دارند، ولی در اینجا این دو رنگ به صورت جفت‌اند و از دسته‌ی ماماها هستند.

⁴ فرزندان می‌توانند همان بیماران باشند که کمک لازم دارند یا شاید هم بعضی از ارواح باشند.

⁵ منظور دخترش است. اغلب زنان بخشی نام فرزندان خود را می‌آورند. اغلب نام بزرگترین فرزند و یا یکی از عزیزانشان که فوت کرده است.

ای عزیزان صخره‌ی شتر آتا	Tuya tâsh Âta azizlar, ey
ای من فدای عزیزان	Aylanayin azizlar, ey
ای عزیز تپه‌ی پهلوان	Pâlvân teppa azizlar, ey
ای من فدای عزیزان	Aylanayin azizlar, ey
ای عزیز ریش سیاه آتا	Qâra saqâl âta azizlar, ey
ای من فدای عزیزان	Aynalayin azizlar, ey
ای عزیزان قل آتا	Hay qol âta azizlar ey
ای من فدای عزیزان	Aylanayin azizlar, ey
ای عزیز لنگر آتا	Langar âta azizlar, ey
ای من فدای عزیزان	Aynalayin azizlar, ey
ای عزیز خواجه آتا	Xâjam âta azizlar, ey
ای من فدای عزیزان	Aynalayin azizlar, ey
ای عزیز بابا شاه زنده	Shâh-i zinda buvâ azizlar, ey
ای من فدای عزیزان	Aynalayin azizlar, ey
ای عزیز بابا چوپان	Qoychi buvâ azizlar, ey
ای من فدای عزیزان	Aylanayin azizlar, ey
ای عزیز حضرت علی	Hazrati Ali azizlar, ey
ای عزیز نورآتا ولی	Nur Âta u Vali azizlar, ey
ای عزیز لقمان حکیم ¹	Luqmân-i Hakim azizlar, ey
ای عزیز سلیمان پیغمبر	Sulaymân u payghambar azizlar, ey
ای عزیز یونس پیغمبر	Yunus payghambar azizlar, ey
ای عزیز یوسف پیغمبر ای	Yusufi payghambar, ey
دورتان بگردم پری آتام	Aylanayin Pari âtam
هی من بنده‌ی گناهکار	Man gunâhkâr bandaman- ha
به پدرم تکیه می‌کنم	Suyanganim âtam, a
ای در حق فرزندانم	Bâlalarim haqida, ya
ای من در این کوی و راه می‌روم	Shu kuy u shu yolda yurganman ya
من ناله و گدایی می‌کنم	Yalinaman, yâlvâraman
ای نگذار خطا کنم	Ey deyman, berma xatâ
دور تان بگردم عزیزان و اولیاء	Aylanaman aziz u avliyâlar.
مرا باور دهید	Bâvarliklaring tilayin.
دورتان بگردم پیرخان و چهلتن	Aylanayin Pirxân, Chiltan, ey
من ناله و گریه می‌کنم	Nâla qilib yighlayin
در حق بندگان تو	Bandalaring haqida,
در تولایشان باشم	Tavallâlar aylayin.
دور من بچرخید	Aylaninglar gardimdan
بنشینید به عبادت و تعلیم من	Qoninglar tâ'at tarbiyamga
آه در قلب من جای گرفتند	Yuragimdan jây âlib, a
آه آن‌ها قلب من را آتش زدند	Yuragimga qor bâsib, a
مانند بلبل سخن بگویند	Bulbul bolinglar, soylanglar, a
راستش را بگویند	Râst kelsa soylanglar, a

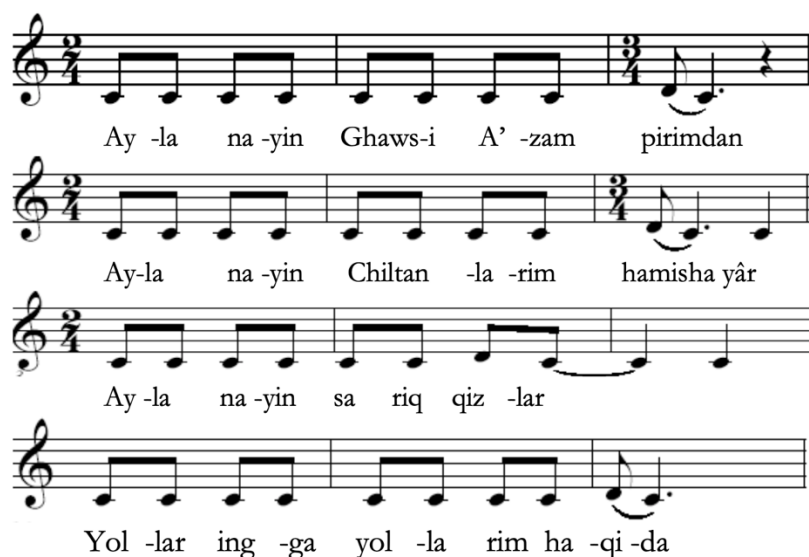
¹ لقمان حکیم شخصیت عرفانی پیش از اسلام است که در قرآن کریم هم آمده است. براساس برخی سنن، او در زمان پادشاهی حضرت داود نبی می‌زیسته است. مجموعه‌ی آثار پندآموز منسوب به وی به زبان فارسی موجود است.

دروغ را راه ندهید
من ناله و گدایی می‌کنم
ناحقان ناروا کرده‌اند
چهل و یک چهلتن دختر
من ناله و گدایی می‌کنم
ناحقان ناروا کرده‌اند
ای عزیزان دورتان بگردم

Yâlgâniga yol qoymanglar, a
Yalinaman, yâlvâraman
Nâhaqlari nâravâ aylay
Qir bir chiltan qizini
Yalinaman yâlvâraman
Nâhaqlarni nâravâ aylab.
Aylanayin azizlar, ey

این نغمه، نوعی کلام
است که وزن جملات
آن به اندازه‌ی یک
ضرب بر مبنای طول
شعر فرق می‌کند و

دارای 6 یا 7 ضرب است که با دایره مشخص می‌شود.



Ay -la na -yin Ghaws-i A' -zam pirimdan
Ay-la na -yin Chiltan -la -rim hamisha yâr
Ay -la na -yin sa riq qiz -lar
Yol -lar ing -ga yol -la rim ha -qi -da

توردی جان آقا از شهرستان، به زبان اُزبکی.
این ورد از بقیه طولانی تر و از نظر ذکر نام اولیا و ارواح کامل تر است. در آن وجه همدردی و راز و نیاز در نصیبیه‌ی بخشی‌گری
و بعد فداکاری را وقتی می‌بینیم که عبارت «که من بمیرم» مانند سر بند می‌آید.

آغاز کار با بسم الله
پس از گفتن بسم الله شروع کردم
آه روح و ارواح راه را باز کنید
من می‌گویم خدا و می‌گیرم
بی‌فرزندان را فرزند دهید
بیماران را دوا دهید
راه سفید آرزو می‌کنم
من فقط سلامتی می‌طلبم
به مانند قلندر در راه توام
من در جان تو تنه‌ایم
اول برای خدا گریستم
به اولیا ء مصطفی^۱
التماس کردم

به اولیاء صخره‌ی شتر آتایم
به اولیاء عارف خواجه آتایم

Ishni bâshi bismillâ
Bismillâ deb bâshladim.
Ruh u arvâh yol bering, a
Man Xudâ deb yighlayman.
Befarzandga farzand bering
Bemâringga, ey davâ bering
Âq yolini tilagayman
Yâlghez jânini soragayman
Qalandar namâ yolingdaman
Yâlghezgina jâningdaman.
Avval Xudâga yighladim.
Mustafâ avliyâlardan
tiladim,

Tuya tâsh âtam avliyâ.

Ârifxâja âtam avliyâ

¹ حضرت محمد (ص)

پس از فراخواندن ارواح، بخشی به مراجعه کننده (سلطان مراد) رو کرد و نتیجه‌ی فال را بدین ترتیب به زبان اُزبکی برایش خواند:

درمان درد را خواستم	Dardga darmân soradim
چنار خانه ^۱ و مزارآنها	Chinâr uy u mazâr âtalar,
عزیزان و اولیاء	Aziz u avliyâlar,
مسیر راه را پرسیدم	Yol - yolini soradim
راه جنگل زار ^۲ را باز کنید	Changalzârim yol bering
به دختران سیاه نگاه کردم	Qarâ qizlaringga qaradim
که برای شهید الله ^۳ بمیرم	Shahidi âllânga olay
(ارواح) سر چهارراه ایستاده‌اند	Chârrâhada turganginam
اینها در پناه شاه‌اند	Shâh-i panâh tutganginam
(زیارتگاه جنگل زار) عزیزم	Changalzâr azizginam
که من برای الهام پریات بمیرم	Ilhâm paringizga olay
از اولیاء گشایش می‌طلبم	Kushâyshini ^۴ soradim avliyâ
در این حال عزیزم (بیمار) خوابیده است	Bu hâlda yâtgan azizginam

بمیرم برای نیتی که کردم	Niyat bulâghinga olay
در کنار عزیزانی که خوابیده‌اند	Yânda yâtgan azizlar,
که برای قبرستان بمیرم	Qabristâninggi olay,
که من برای شما بمیرم	Orgilaman sizlarga
غاتیر ^۵ آتام شفا دهید	Qotir âtam shifâ bering
اولیاء مشکل گشا	Mushkil-kusha avliyâm

مشکل را آسان کنید	Mushkillarni âsân qiling
قادران را بفرستید	Qâdirlarni ravâ qiling.
اولیاء که در کوه خوابیدند	Tâghda yatgan avliyâ

شهید الله ^۶ در بیابان خوابیده، از شما نجات می‌طلبم	Cholda yâtgan shâhidi âllâh
	Sizdan najât tiladim

1

درخت چنار بسیار محترم است، بخصوص اگر در کنار مقبره باشد و همچنین نشان ابدیت است. این درخت مورد توجه زیارت کنندگان است و آن‌ها به آن دخیل می‌بندند، برای دعا کردن زیر سایه‌ی آن می‌نشینند یا دور آن طواف می‌کنند. اگر چشمه‌ی آب زیر پایش باشد، آن آب هم مقدس است.

در اینجا جنگل زار به مکانی مقدس اشاره می‌کند؛ جنگل انبوه با یک چشمه^۲

^۳ منظور امام حسین است.

^۴ گشایش یا گشایش

^۵ آبله رو

^۶ اشاره به 72 شهید کربلاست. ائمه‌ی شیعه جزء مقدسات مردمی آسیای مرکزی‌اند.

آتا جانم دایره تو در دست من است	Âtajânim	dâyraginang qolimda
پری‌های تو در کنار من‌اند		Parilaring yânimda
سفره‌ی ^۱ سفید تو را من پهن کردم		Âq surpangni âchganman
خون قربانی را ریخته‌ام		Qânga-qânlar berganman
در راه جان تکم		Yalghiz jânim yolida
من فقط الله می‌گویم		Sizlar Âblâ deganman
بیایید الان مادر عزیزم		Keling endi ânajânim
خون قربانی را ریخته‌ام		Qânga qânlar berganman
برای جان او جان من را قرار دهید		Jânga jânim sâlinglar
مار پری‌ام ^۲ الان بیایید		Ilân parim-a keling endi
مثقال پری بشتابید		Misqâl parim- a yurgin endi
راه را باز کنید برای سخن حق		Haqq soziga yol bergin
با خوبان کاری ندارم		Yaxshi bilan ishim yoq
به بدان توجه ندارم		Yâmân bilan hushim yoq
آن‌ها را در راه حق قرار دهید		Haqq yoliga sâlinglar
آن‌ها را در راه درست قرار بده و بیا		Yaxshi yolga sâlib kel
به سمت تپه‌ام راهی را کشیده‌ام		Tepamga yol qilganman
سینه‌ی خود را برایشان چمن کردم		Koksim yaylâv sâlganman
مار پری بیا		Yol-yolini Ilân parim kela qâl
افسار اسب را بکش		Ât bâshini târtib sâl
روی اسب جیران می‌تازم		Jiyrân ât minganman
بیا و سر حق را بگو		Haqq sirrini aytib kel
افسار اسب را بکش و بیا		Ât bâshini târtib kel
بیا و راست راستین را بگو		Râst - râstini aytib kel
خود را فدای عزیزان می‌کنم		Orgilayin azizlarim
برای این جان تنها		Yalghizgina jâniga
فرزند عزیزم به من نگاه کن		Man qarang jân bâla
من فدای عزیز و جانم		Orgilaman aziz u jânim
در راه سلطان مرادجان		Sultân-murâdjân yoliga.
از شما می‌پرسم بیایید پری‌هایم		Suylab keling parilari

عمرت دراز جانم	Umring uzâq keldi jânginam
رزق فرا می‌رسید	Risqing farâ keldi, ya
در سرنوشت تو دیدم جانم	Umringdan kordim jânim
رزق فرا می‌رسید	Risqing farâ keldi, ya
هر زمان و از هر زمانی	Har zamân - har zamândan
سر درد داری جانم	Bâshing âghiriydi jânim
به جای دوری رفتی	Bir uzâq jâyga berganmiding
از آنجا با ترس برگشتی	Sâligina qorquruv bilan qaytgan
دوست است یا دشمن است	Dustmidi – dushmanmidi
تو را زار کردند	Sanga zâr qilganlari
برای تو عیان است جانم	Ozingga ayân jânginam
ماه‌ها گذشتند جانم	Âylar otganmi jânim
سال‌ها گذشتند جانم	Yillar otganmi jânim
تو به جاهای عزیز رفتی	Aziz-aziz jâylarga bârding
کلمه‌ی شهادت در دهانت است	Kalimai shahâdat bar âghzinda
هر زمان فکر می‌کنی	Har - har zamân oylantiradi, ku
در خوابت بیان کردی که	Tushginangda bayân aytadi, ku
تترس جانم تترسید	Qorqma jânim qorqmagin, â

^۱ سویره یا سفره

^۲ این پری هم بال دارد.

د. اصول عملیات بخشی

هنر بخشی کامل، بالاترین درجه را دارد و شامل همه‌ی عملیات مربوط به درجات پایین‌تر مانند کینه، صدق، گرداندن، قیترمه، ام، اشک یمه و همچنین کام برداری، تیک، قوشناج و فال هم می‌شود. بالاتر از همه‌ی اینها، کوچ قرار دارد و یک درجه پایین‌تر، قیترمه است.

دو نوع قیترمه

این نوع مراسم برای برگرداندن (گرداندن یا در / زبکی قیترمه) بیمار به وضعیت عادی، یعنی درمان و رهایی از مشکلاتیست که گریبان او را گرفته‌اند. شکل آن پیچیده‌تر از موارد پیشین است و اجرای آن به تجربه و قدرت هر مجری بستگی دارد. برخی در حد وردخوانی مختصر و با استفاده از چند ابزار آن را اجرا می‌کنند و برخی دیگر آن را به صورت کامل‌تر و خیلی دقیق انجام می‌دهند.

شکل خلاصه‌ی آن که عموماً به وسیله‌ی صدق‌قچی و فالبین اجرا می‌شود به این شکل است که شخص ناخوش و بیمار با فالبین مشورت می‌کند و علائم ناخوشی خود را توضیح می‌دهد و یا اینکه مشکلات خانوادگی، کاری یا روزمرگی خود را مطرح می‌کند. برای شروع، فالبین با ارواح مشورت می‌کند تا وضعیت، منشاء درد، زمان شروع و عوامل مربوط به آن را روشن کند.

بعد از فال، مراسم مخصوص بیمار شروع می‌شود. برای این کار نمک، آب، نان گرد، و یک شیء که متعلق به بیمار باشد (مانند پیراهن، ساعت، طلا و جواهر و غیره...) آماده می‌کنند. فالبین شروع به خواندن ورد کرده و روی وسایل مذکور یا خود بیمار فوت می‌کند تا اینکه او را از درد و نیروهای ناپاک که بدنش را اشغال کرده‌اند و در کل بدن پخش شده‌اند و آزارش می‌دهند، آزاد کند. امکان دارد که این مراسم را چندین بار یعنی سه، هفت، بیست و یک یا حتی تا چهل روز انجام دهند. بعد از ختم مراسم، اشیاء به خانه‌ی بیمار برده می‌شوند تا مورد استفاده‌ی مناسب قرار گیرند. به عنوان مثال آب را یا می‌نوشند یا برای شستشوی بدن از آن استفاده می‌کنند و یا روی زمین و تخت می‌پاشند. نمک و گرده‌ی نان نیز خورده می‌شوند. لوازم شخصی مانند جامه و پیراهن را هم بیمار باید بپوشد.

نوع دیگر گرداندن که عموماً توسط فالبین‌ها یا بخشی‌های مجرب انجام می‌شود، مراحل مفصل‌تری دارد. برای این کار ابزاری مانند تسبیح، دایره، تازیانه، ترکه، آینه و شمع^۱ استفاده می‌کنند و مانند مراسم پیش، بخشی یا فالبین با فال شروع می‌کند سپس برای فراخواندن ارواح کمکی یک سوره از قرآن کریم را به ذکر می‌خواند. البته فقط با یک قیترمه مشکل حل نمی‌شود بلکه پس از اتمام مراسم، عموماً راه حل‌های درمانی مناسبی برای آرام کردن درد و حفظ بیمار در مقابل ناراحتی انجام می‌گیرد. می‌توان قیترمه را چند بار پشت سر هم تکرار کرد یا اینکه روش‌های درمانی دیگری تجویز کرد.

در مورد مراجعه‌کننده‌ای که درصدد درمان همسرش با ده سال نازایی بود، سارا آبا، قیترمه را انجام داد. او گفت که اگر یک مرغ بیاورند و سرش را ببرند و خونس را قبل از انجام مراسم کوچ به او بپاشند، زن می‌تواند بچه‌دار شود. پس از آن لازم بود هفت روز به چله بنشیند. زن گفت که پزشکان نمی‌توانستند کاری برای درمان او کنند. لازم به ذکر است زنانی که برای مشورت در مشکلات نازایی هفت ساله و ده ساله نزد سارا آبا آمده بودند، بعد از انجام مراسم بچه دار شدند.

حلقه‌ی مراسم قیترمه در روش سارا آبا

این قیترمه‌ی مهم از سه حلقه با عناوین «مناجات اولیاء»، «مناجات خالق» و «مرحله‌ی برگرداندن» یا هیدش تشکیل می‌شود.^۲

^۱ بخشی صنوبر قاسم آوا از تازیانه، ترکه، آینه، دایره و تسبیح استفاده می‌کند.

^۲ ما چهار حلقه اینجا نامگذاری کردیم بدین ترتیب: ۱) دعا / فراخوانی ۲) مناجات / احضار ۳) سوگند / درخواست ۴) کوچ / خروج / برگرداندن

حلقه‌ی دوم با کلمات گردان و رد کردن شروع شده سپس نام همه‌ی دردها و صدمات ممکن ذکر می‌شوند تا آن‌ها را از بدن بیمار دور کنند.

حلقه‌ی سوم با کلمه‌ی گشایش همراه با ذکر نام پری‌ها اجرا می‌شود. اول پری‌های آسمان سپس پری‌های زمین را صدا می‌کنند. سارا آقا از شهرستان، که متن زیر از اوست، این مراسم را کوچ قیترمه می‌نامد. این متن نسبتاً مهم بوده چراکه شامل تقریباً سیصد خط به زبان ازبکی است. مانند خطوط الحانی، این متن در مراسم کوچ هم استفاده می‌شود.

دعا

الهی آمین اول خدا آخر خدا ظاهر خدا باطن خدا چهل و یک تن چهلتن، نه سلطان دوازده امام ^۱ درمان درد شفای درد ارواح یار و پیران مددکار لقمان حکیم گشایش از پروردگار هجده هزار عالم من فدای پیران من به قربان لاو و لشکرها	Ilâhi âmin avval Xudâ, bâtin Xudâ âxir Xudâ, zâhir Xudâ, qirbir Chiltan, toqqiz sultân, on ikki imâm, dard-ba darmân, dard-ba shifâ, arvâh-i yâr, pirân madadkâr. Luqmân-i Hakim, kushâyish az parvardigâr-i hajdah hazâr âlam. Aylanaman parilar, orgilaman lâv u-lashkarlar, Cheltanhâ-i pâk, parihây-i pâk, muakkalhâ-i pâk, Cheltan yek tan, Sesad o shast tan Âblâhu akbar
--	--

مناجات

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم	Avzu bil'lâh min ash-shaytân ar-rajim.
بسم الله الرحمن الرحيم راه خدا درست باشد خدا فیض برساند الله فیض برساند خدا یار باشد کمک‌دهنده می‌فرستم تو به کمک‌دهنده گوش می‌کنی با گفتن ای ابلا گریه می‌کنم ای وای بر من پناه بده با بسم الله شروع می‌کنم اول خدا گشایش ^۳ دوم راه‌ها گشایش یابند پیران کامل گشایش اولیاء گشایش ای بزرگان گشایش	Bismillâhu rahmân u-rahim Allâh yoli mâs bolur, Xudâ bersun fayzini, Allâh bersun fayzini, Xudâ ozi yâr bolsun, Yubârgayman eshimni Eshitgaysan eshimni. Ber Âblâ deb, yighlayman Panâh bergin, vây meni Bismillâh deb bâshlarman, Avval Xudâ kushâyish Duyyum yollar kushâyish Kâmil pirlar kushâyish Avliyâlar kushâyish Hay buzurglar kushâyish

^۱ این تنها مورد از ذکر نام دوازده امام است که به آن برخوردیم. ذکر آن‌ها در بین حنفی‌ها رایج و عادیست ولی نشانه‌ی تشیع نیست. درعین حال در بعضی روستاهای زرافشان، عناصر ایمان شیعی مشخص‌تر است و می‌گویند که اثری از مرام و عقاید قمریت است.

^۲ سال باستانی ایرانی ۳۶۰ روز بوده به علاوه پنج روز که عید بوده است. در واقع هر روز پری مخصوص به خود را دارد.

^۳ گشایش به معنی گشودن گره و حل مشکل است.

آدم آتا گشایش
حضرت علی گشایش

Âdam âta kushâyish
Hazrat-i Ali kushâyish

ڈل ڈل علی گشایش¹

دو پیر زبردست

Duldul-i Ali kushâyish

Ikki pirlar zabardast,

هی زبردستان گشایش
قوس اعظم گشایش
امام اعظم گشایش
گوش کنید ای صاحب سخاوت
مشایخ سیر شده‌اید اکنون بیایید
ای مشایخ گشایش
ای ملایک گشایش

Hay zabardastlar kushâyish
Ghavs ul A'zam kushâyish
Imâm-i A'zam kushâyish
Sam-sam sab'² saxâvat
Toqqina yurgin mashâyix,
Mashâ'ixlar kushâyish
Malâ'iklar kushâyish

حور و قیلیمان داملا گشایش

سحرخیزان گشایش
نمازخوانان گشایش
روزه‌داران گشایش
صوفی داملا گشایش³

Hur o Ghilmân kushâyish

Sahar-xezlar kushâyish
Namâz-xânlar kushâyish
Ruza-dârlar kushâyish
Sufi-dâmlâ kushâyish

یورکین، میهنم گشایش
علی یورکین گشایش⁴
یورکین یورکین اهی است
علی یورکین حاضر است
اول ماه عاشوراست
در دشت کربلا

Yurqina yurtim kushâyish
Ali Yurqin kushâyish
Yurqina, yurqina âhidur,
Ali yurqin hâzirdur
Âshur âyni bâshidur,
Karbâlâni dashtida,

برای امت جان دادند⁵
من ارادتمند نامت
گشایش بدون برگشت به عقب

Ummat uchun jân târtgan.

Man âtingdan urgilay,

موهای سیاهم علفزارند
در برابر عزتش آب می شوم
وای بی‌بی فاطمه گشایش
وای بی‌بی زهره گشایش
خدیده کبریاء
ای بی‌بی عایشه⁶ گشایش
مشکل گشا گشایش
حاجات برآ گشایش
هی بی‌بی قیصه⁷ گشایش
هی دختر یتیم⁸ گشایش

Qaytarmagan kushâyish
Qarâ sâchim yâi bulgan.
Ezâziga sây bolgan
Vây, bibi Fâtima kushâyish
Vây, bibi Zuhra kushâyish
Xadija Kibriyâ,
Vây, bibi Âysha kushâyish
Mushkil-kushâ kushâyish
Hâjat barâ kushâyish
Hây bibi Qissa kushâyish
Hây Yatim duxtar, k...

¹ اسب حضرت علی (ع)

² عبارت مرکب که از کلمات عربی غیر معمول مانند سمع به معنای گوش کردن یا سب به معنای خدمت کننده استفاده می‌کند.

⁴ یورکین کسی است که به او تکیه می‌کنند. به نظر می‌رسد که نام مستعار "علی" باشد که مربوط به وجه شیعی موضوع است (عاشورا، کربلا)

⁵ مربوط به ذکر 72 شهید کربلا، به ویژه امام حسین است. این واقعیت که مربوط به یک گروه و کل است طبعاً جایگاه آن‌ها را در تشکیلات بخشی‌ها قرار می‌دهد. پس از آن‌ها، زنان معنوی اسلام چون دختر پیامبر، همسر امام حسین، همسر اول و دوم پیامبر فراخوانده می‌شوند. سپس مشکل گشا، به صورت شخصیتی ظاهر می‌شود، ویژگی که هنوز هم در آیین‌های زرتشتی می‌توان آن را یافت. مشکل گشا نیز آیینی است که زنان متدین در آسیای مرکزی انجام می‌دهند.

⁶ شاید مربوط به همسر جوان پیامبر نباشد ولی مربوط به یک زن از اولیا باشد که مقبره‌ی او در قزاقستان در ناحیه‌ی اُزبک است.

⁷ مربوط به بی‌بی سه‌شنبه است یا قصه گو که داستان می‌گوید.

⁸ یتیم، یک زن که در مراسم مشکل گشای آئین‌آی مذهبی فرا خوانده می‌شود. می‌گویند که این (دستارخوان) همواره مزین به برکت آسمانی بوده است.

یا ابلا، یا جبار
سن من نرسیده است
عمر من تمام نشده است
پنج انگشتم روی دایره می‌نوازند
من در عذاب تنه‌ایم
ای الله تو مرا بخشی کردی
آن‌ها (بخشی‌ها) که پیش از ما آمدند

جان را برای ارواح دادم
وای آن‌هایی که چراغ سیاه را
روشن کردند^۷
آن‌هایی که تو نگاه کردی
آن‌هایی که از طرف دیگر
رودخانه^۸ رفتند
و نشسته‌اند و شراب می‌نوشند
فرزندانش، آدمیان‌اند
کار زیان بار کردند
من نان ارواح را خوردم
چراغ‌ها را روشن کردم
من عذاب را تحمل کردم
راه ارواح را عمل کردم
راه چهلتن را شاد کردم
مردمان عیسی پیامبر
من در درگاه تو می‌گیریم
من از تو درباره‌ی سربازان
می‌پرسم
اگر سربازان سبک نباشند
به این بوستان نیاید
با گفتن خدا هست می‌گیریم
با گفتن خدا هست آوردم (نذر)
برای اسب راه بسته است
من بر سر دو راهی مانده‌ام
فقط و فقط بر گردنم
چاقو را بر گردنم بگذارید
نوکش را روی گردنم بگذارید
وای، منم یا من نبودم؟
کدامیک (از ارواح) را
من می‌شناسم
درد من بخشی شدن
درد من حیران
درد من گمراه شدن
بخشی شدم چاره‌ای ندارم
مرهم دهم راهی ندارم

سوگند

چه از غرب بیایند
چه از شرق بیایند

Yâ Âblâ, yâ jabbâr
Yâshim mani yetmadi
Umrin âxir bolmadi,
Besh panjamni oynatib,
Tanhâ bâshim qiynaldi,
Baxshi qilgan Âblâhsan,
Bizdan burun otganlar

Arvâhga jân târtganlar,
Vây, qâra chirâq yâqganlar

Sen yuziga bâqganlar,
osun daryâ kechganlar,

otrib sharâb ichganlar,
Âdam oghli farzandi,
ziân ishni âchibdi,
Arvâh nâning yeganman
Cherâghingni yâqqanman
Vây azâbingni tortanman
Arvâh yolini yâ tqizdim,
Chiltan yolini shâd qildim,
Ellar Isâ payghambar,
Dargâhingga yighlayman,
Sendan ashkar tilayman,

Engil ashkar bolmasa,
Shu bustânga kelmasa,
Bâr Xudâ deb yighlarman,
Bâr Xudâ deb âbkeldim,
Ât bâshiga xat keldi,
Qâldim âra yollarga.

Buynim tanhâ buynimga,
Pichâq bergin buynimga,
Sinâ(r) bergin buynimga,
Vây, mani, mani manmidim ?
Man kimlarni tanim,

Baxshi bolay dermidi

Hayrân yuray dermidi

Sarsân yuray dermidim,
Baxshi boliy, châram yoq
Malham qilsam, yuram yoq.

Xâh maghribdan kelganlar,
Xâh mashriqdan kelganlar

^۶ یتیم، یک زن که در مراسم مشکل گشای آتین/آی مذهبی فرا خوانده می‌شود. می‌گویند که این (دستارخوان) همواره مزین به برکت آسمانی بوده است.

مدت چهل روز پس از مرگ آن‌ها شمع روشن می‌کنند.^۷

^۸ شاید افراد خبیث بودند زیرا در گذشته، طرف دیگر رودخانه خالی از سکنه بوده است. ممکن است مربوط به جزایمان باشد که در انزوا بوده‌اند یا زنانی که بدکاره و بی‌پناه بوده‌اند.

سوار بر اسب‌های سریع
 به آن‌هایی که چهره‌شان را
 نگاه کردی
 آن‌هایی که حامی ما هستند
 شاخ سیب مروارید دارد
 روی هر شاخه یک پری
 مادران ماه تابان ماه پری
 پری‌های آسمان
 با کمک خدا بیایید
 قلب سیاه این بنده
 روشن کنید بیایید
 اخلاص دهید بنده را
 دردش را درمان کنید
 اخلاص دهید بنده را
 گشایش کنید
 پری‌های آسمان
 باز کنید، باز کنید بیایید
 ملا قاسم می آید
 وای پریزاده‌ها را طلا کن
 چهار کتاب در دست اوست⁹
 کتاب آسمانی در کنارش است
 من هم در راه توام
 ملا بچه باز کن و بیا
 بچه قلندر باز کن و بیا
 در دستت جای روشنایی است¹⁰
 پیاله در دستت توست
 کشکول¹¹ به کمرش
 من قربان اولادان تو
 زینب پری باز کن و بیا
 من قربان اولادان تو
 آن‌هایی که طومار در دست دارند
 آن‌هایی که آتش شالدير¹² را
 تقدیم نکردند
 نام او سید جمال است
 قلب¹³ جمال خوان باز کن و بیا
 زیر کوه قاف¹⁴ جای گرفته است
 چه کسی از کوه قاف بود
 عبدالرحمان و یا محی‌الدین

چه کسی سد رودخانه را باز کرد
 (جن) عبدالرحمان دشمن

Yorma âtni minganlar,
 Sen yuziga bâqqanlar,
 Bizga hâmi berganlar,
 Âlma shâxi marvârid,
 Har shâxida bir pari,
 Ânalar, aydin, ây pari,
 Âsmândagi parilar,
 Âllâh bilan kelinglar.
 Baghri qarâ bandani,
 ravshan qilib kelinglar,
 Ixlâs qilgan bandani,
 Dardiga darmân beringlar,
 Ixlâs qilgan bandani,
 Kushâyishlar beringlar,
 Âsmândagi parilar,
 Âchib-âchib kelinglar,
 Mullâ Qismân jadalki,
 Vây, parizâdni tillâ qil
 Châr kitâbi qolida,
 Kalâmmullâ yânida,
 Man ham sani yolingda,
 Mullâ-bachchalar âchib kel,
 Qalandar-bachchalar, âchib kel
 Chây rôshnâyî qolida,
 Piyâlesi qolida,
 Shaldirvânî belida,
 Avlâdingdan qurbân man
 Zaynab parim âchib kel,
 Buxârini qoyganlar
 Qoltiqqa tumâr tâqqanlar
 Shaldir âshni bermaganlar
 Muni âti Sayd u Jamâl
 Bargi Jamâlxân âchib kel,
 Zehi Qâpdan jây âlgan,
 Kohi Qâpdan kim edi
 Abdurahmân yâ Muhiuddin

Daryâ buyini kim âchdi
 Abdurahmân yâv âchdi

⁹ مربوط به دروس قرآنی است. این ملای جوان (بچه ملا) می‌دود و می‌آید، و در زیر بغل چهار کتاب درسی دارد.

¹⁰ خواجه‌ی روشنایی به زنان در حال زایمان کمک می‌کند.

¹¹ یک نوع کشکول قلندری است.

¹² یک نوع غذای مخصوص قلندران است

¹³ باغری : قلب

¹⁴ محل مقدس در کائنات شناسی مسلمانان که در نوک برزخ واقع شده است.

آن را باز کرد
(جن) عبدالرحمان غیب شود
یار سلیمان ظاهر شود
در دست یار سلیمان
هفت دسته پری است
سردار این پری‌ها
در دونبولقوش خانه دارد
در دستش عصا است¹⁵
جنگال در کمرش است¹⁶
ستم در سرش است¹⁷
مروارید در ابروانش است
وای که من عاشق دلدارم
از زیبایی تو من شادم
منور پری‌ام باز کن و بیا
صنوبر پری‌ام باز کن و بیا
پری‌ام بیا پری‌ام بیا
وای اگر نباشد اگر نیاید
روزی که صدای ارواح را شنیدم
ظالم پری یا یاواشی
من فدای صدای تو
بلبل خوش الحان صنم بیا
باز کن و بیا ای صنم
گشایش بده ای صنم
روی صورت سفیدش خال است
روی روسریش نقش دال است¹⁸
جایش بالای گل است¹⁹

Abdurahmân ghâyib bol
Yâr Sulaymân hâzir bol,
Yâr Sulaymân dastida,
Yetti avlân paridur,
Parilarni sardâri
Dumbulqushda uyi bâr
Qilli hassâ qolida,
Janjâllarni belida,
Sitamlari bâshida,
Marvâridlar qâshida,
Vây, dildâringga âshiqman,
Jamâlingga man shâdman,
Munavvar parim âchib kel
Sanâbar parim âchib kel,
Kel parim, kelgin parim
Kelmas bolmas vâq qilding
Arvâhingdan eshitgan kun,
Zâlim pari yâ Yavâshi,
Vây tâvushingga qurbânman,
Bulbul bolib sayrab, sanam.
Âchib-âchib kel sanam,
Kushâyishni ber sanam
Âq yuzida xâli bâr,
Rumâlida dâli bâr,
Gul tagida jâyi bâr,

بلبل پری من باز کن و بیا
جایش زیر زمین است
مثقال پری‌ام باز کن و بیا
جایش در کنار آب است
دختران آغیتیر باز کنید و بیایید
دختران پادشاه باز کنید و بیایید
دختران زیبا باز کنید و بیایید
راه بیایید بدون سر و صدا
بیایید با شانه‌های راحت
پسر باتیر، باتیرخان
پسر حیاس شادوخان
ای داد حیدرخان شوستی
بدی را رد کنید و بیایید

Bulbul parim âchib kel
Yer tagida jâyi bâr.
Misqâl parim âchib kel
Suv boyida jâyi bâr
Âqtir qizlar âchib kel
Pâshâ qizlar âchib kel
Zebâ qizlar âchib kel
Bayghingni bâsmay kel
Qultughingni kismay kel
Bâtur oghli Bâturxân
Xâyas oghli Shâduxân
Hây dâd, Chusti Haydarxân
Ziân haydab âchib kel

¹⁵ عصا از وسائل درویشان است که اغلب در نوک آن موی اسب می‌بندند. بخشی‌های قرقیز در مراسم خود از یک چوب استفاده می‌کنند که از آن برای نشان دادن ضربِ ذکرها استفاده می‌شود. وقتی موی اسب تکان می‌خورد، گویی چوب حالت زنده به خود می‌گیرد. این چوب می‌تواند یادآور اسب باشد.

¹⁶ به حرکات شَمَن در حین اجرای مراسم اشاره می‌کند.

¹⁷ یعنی او هیچگاه در آرامش نیست و دائما باید کار بخشی‌گری را اجرا کند.

¹⁸ نقش متداول بَتَه جقه است.

¹⁹ منظور بالاترین جای گل است. این گل روی بوته‌ی پر از تیغ می‌روید طوری که هیچ وقت نمی‌توان آن را چید. فقط پرنده‌ها می‌توانند روی آن بنشینند.

سوار بر اسبان سیاه
شما که جامه‌ی سیاه پوشیده‌اید
سیاهپوش پری‌ام باز کنید و بیاوید
همه با هم هم‌تا شود

²⁰ وای پری برای علم تلاش
زیان‌هایی که به تو (بیمار) وارد کردند
نالش به من رسید
آیا فصل گل رسیده است
آیا در وقت سحر رفته
آشور آتا الان بیا
حالا گشایش بده

²¹ اکنون درد را درمان بده
این رنج را شفا بده
این قوچ در آسمان را بگیر
شاخ قوچ را بگیر
وای علی چخماق²³ را گرفت
این نوع قوچ
قلندر جامه را به تن کرد
این قوچ را قربانی کرد

²³ برای حفظ دروازه‌ی خانه
وای پری دختر دیوانه
در خانمان من بیگانه
با دوستان و یارانم بیگانه
من هم چون تو دیوانه
دیوانه جانم زود بیا
با عصابت به زمین بکوب و بیا
با جنجال با شتاب بیا
من به قربان تو
پری تاجدارم باز کنید و بیاوید
سر لشکر باز کن و بیا
اخترانم باز کنید و بیاوید
مامام قارا تاج باز کن و بیا
کیوتر سفیدم راه را سفید کن
پیراهن سفید بپوش و بیا
رامچی پری ام باز کن و بیا

²⁴ امچی پری ام باز کن و بیا
می‌خواهم مراسم ارزان باشد
تو قیترمه را اجرا می‌کنی
مرادت را می‌گیری
به مقصدت می‌رسی
اگر آش بخواهی آماده است
اگر خون بخواهی آماده است
آه برای یساولان جان می‌دهم

Qarâ âtga minganlar
Qarâ tunni kiyganlar
Siyâpush parim âchib kel,
Hamtâ uchun birlashib
Vây pari 'alamni talâshib

Sanga tekkan ziânluk
Manga tushdi nâlishi
Gul vaqtida tekkanmu
Sahar vaqti ketganmu
Ashur âta kel endi,
Kushâyish ber endi,
Dardiga darmân ber endi

Ranjiga shifâ ber endi,
Âsmândagi âla qochqâr
Âl qochqârni shâxini
Vây Ali âldi chaqmâqni
Ul qochqârni tusuni.
Qalandar âldi jandaga,
Ul quchqârni suyagin

Darvâza xâna hafzaga

Vây, pari qiz Devâna,
Xân o mânum begâna
Yâru-dustim begâna
Manam sanday devâna
Jân devânam chadam kel
Hassâ bilan urub kel,
Janjâl bilan shâshib kel
Qurbân bolay ozingga,
Tughdâr parim âchib kel
Lashkar bâshim âchib kel
Âxtaranalum âchib kel
Qâratâj mâmâm, âchib kel
Âq kaftarim âq yol ber
Âq kuynagni kiyib kel
Râmchi parim âchib kel
Emchi parim âchib kel

Arzânini tilasam
Qaytarmani korarsan
Murâdingga etarsan
Maqsadingga etarsan
Âsh tilasa âsh tayâr
Qân tilasa qân tayâr
Ha, yasavulga jân tayâr

²⁰ علم یا پرچم، اشاره به لشکر پری‌ها دارد.

²¹ درمان: معالجه با گفتار؛ شفا: معالجه با دارو

²² در میان علوی‌های آناتولی، حضرت علی معرف خدای تندرتر کهای باستان است. قوچ در آسمان می‌تواند علامت برج فلکی حضرت علی باشد.

²³ برای حفظ آستانه‌ی خانه‌ی

²⁴ امچی یا/مگر یک دسته از بخشی‌هاست.

وای پهلوان ام بردار
وای عظمتام بردار

Vây, pâlvânim kotargil
Vây, azamatim kotargil

در پایان حلقه‌ی اول، ضرب دایره عوض نمی‌شود و دعاها را همراهی می‌کند.
پس از فاتحه، دعا‌های حلقه‌ی دوم و همچنین درخواست به زبان تاجیکی اجرا می‌شود.

دعا

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ
إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ اللّٰهُ الصَّمَدُ
لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

سوگند

یا روز شنبه
یا روز یکشنبه و دوشنبه
و سه‌شنبه و چهارشنبه

یا پنجشنبه یا جمعه
یا درد و عذاب
این فرد و یا درد گوش
درد چشم و درد دندان
یا درد دست و درد کمر
درد پا یا درد قلب
کاسه‌ی دل و ریشه‌ی دل
و وصل رگ و پی رسیدگی
اگر دردهای ضرر کننده باشد
رد کردم باطل گردانیدم

²⁵ درست کن ای تنابنده‌ی خدا

من آخر گناهکار نشوم پاک کن پروردگار

Yâ va ruz-i shanbe,
va yâ ruz-i yakshanbe va dushanbe
va seshanbe va chârshanbe

va panjshanbe yâ jum'a,
yâ va dard-i dar ghazab-i
in fard yâ va dard-i gush,
dard-i chashm, dard-i dandân
yâ va dard-i dast va dard-i miyân,
va dard-i pâ yâ va darun-i dil,
kâsay-i dil va reshay-i dil,
va vasl-i rag o pây, rasidagi-i
dard-i zarar-kunanda bâshad,
rad kardam, bâtin gardânidam.

Durust kun ey tan-i banday-i Xudâ,

man âxir gunâhkâr nashavam, pâk kun
parvardigâr.

بند زیان نیرنگ زیان باشد
رد کردم
با هزار آیت کلام الله
رد کردم
با هزار پاره‌ی قرآن
رد کردم باطل گردانیدم
از تن و بدن خدا

Band-i ziân, nayrang-i ziân bâshad
rad kardam.
Ba hazâr âyat-i kalâmulloh,
rad kardam,
bâ hazâr pârey-i Qur'ân,
rad kardam, bâtin gardânidam,
Az tan-i badan-i Xudâ,

²⁵ اشاره به مَوَكِّل است.

نیست کردم یکسان کردم
گم کردم گورستان کردم
به فرموده‌ی خداوند کریم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ
اللَّهُ الصَّمَدُ
لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ

nest kardam, yaksân kardam,
gum kardam, guristân kardam
ba farmud-i Xudâvand-i karim
Bismillâh u-rahmân u-rahim,
qulfu (:qul) Allâhu ahad,
Allâhu samad,
lam yalid va lam yulad

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ
یا و نام یک قُل و دو قُل ²⁶
و سه قُل و چهار قُل و پنج قُل
و شش قُل و هفت قُل
و هشت قُل و نه قُل
و هزار و هفتصد و یک قُل

Va lam yakun lahu kufuvan ahad.
Yâ va nâm-i yak qul va du qul

va se qul va châr qul va panj qul
va shish qul va haft qul
va hasht qul va nuh qul
va hazâru hafsadu yak qul,

یا و کریم و پیرم
او یا و ادای ما²⁷
یا و ماه عاشورا و ماه صفر²⁸
و ماه حوت و ماه صفر
و ماه جوزا یا و چله‌ی²⁹
بهار و چله‌ی زمستان یا و
آب چپه و آب راسته³⁰
و آب چاه
یا و دانه‌ی گندم
یا و دانه‌ی جو
و دانه‌ی ذرت و دانه‌ی ارزن
و دانه‌ی ماش و دانه‌ی برنج

yâ va karim o va pîram
u yâ va adây-i mâ
yâ va mâh-i ashur va mâh-i safar
va mâh-i hut va mâh-i safar
va mâh-i javza yâ va chillay-i
bahâr va chilla-i zimistân yâ va
âb-i chappa va âb-i râsta
va âb-i châh,
yâ va dâna-i gandom
yâ va dâna-i jav
va javar-i va qunâq³¹ va arzan
va dân-i mâsh va dân-i gurunch,

یا وصل دو خیل تخم دهقانی
هر یک علم و هر یک عمل
هر جادو و هر فن و هر بند
هر جادو و هر گره
هر کردگی باشد، رد کردم³²
با هزار آیات کلام الله
رد کردم و با هزار پاره‌ی قرآن
رد کردم

Yâ vasl-i du xel tuxm-i dehqâni
Har yak ilm o har yak amal
u har jâdu-i har fan har band
u har tugun o har chigil
u kardagi bâshad, rad kardam,
va ba hazâr âyat-i kalâmulâh
rad kardam va hazâr pâra-i qur'ân

²⁶ قُل اشاره به قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ دارد

²⁷ اشاره به مراسمی است که در حال انجام است.

²⁸ در آسیای مرکزی در این دو ماه جشن نمی‌گیرند و سفر نمی‌کنند.

²⁹ جوزاء نام برجی است از بروج آسمان.

³⁰ مربوط به یک جویبار است که یکی از اولیاء با دعا جهت حرکت آب را برعکس کرده است.

³¹ قوناق کلمه‌ی اُزبکی برای ارزن است.

³² اینجا تمام عوامل موجود در ساخت جادو نامبرده شده‌اند. برای خاتمه بخشی همه‌ی این عوامل را خنثی می‌کند.

rad kardam,

bâtin gardânidam.

Az tan-i banda-i Xudâ nest
kardam, yaksân gardânidam,
gum kardam, guristân kardam
ba farmud-i Xudâvand-i karim.

³³باطن گردانیدم

از تن و بنده‌ی خدا نیست
کردم یکسان گردانیدم
گم کردم گورستان کردم
به فرموده‌ی خداوند کریم

دعا

Bismillâhu rahmânu rahim,

qulfu Allâhu ahad sad o yak bâr. ³⁵

Qufli kalid dar dast,

Muhammadi Mustafâ sâl allâhu

vas-sallâm, jânam fidâ.

ba din-i Muhammad

ba raftâr-i Muhammad,

ba din-i Muhammad

ba suy-i Muhammad

yâ va dust-i Muhammad

va zurriyât-i Muhammad

jânam qurbân ba

nâm-i nafs-i Muhammad hay hay

بسم الله الرحمن الرحيم

³⁴ قول هو الله احد صد و یک بار

قفل و کلید در دست
محمد مصطفی (ص)

جانم فدا

با دین محمد

با رفتار محمد

با دین محمد

به سوی محمد

یا و دوست محمد

و آل محمد

جانم به قربان

با نام محمد هی هی

سوگند

زبان عربی و زبان کشمیری

ودی و زبان ازبکی

قیزی

زاقی و

،

بی و زبان روسی

ی و زبان لولی

، گورستانی

تی

رنده

نه

نده

لاک پشت

دها

سوسمار

بو

Yâ va zabân-i arabi va zabân-i
kashmiri va zabân-i yahudi
va zabân-i uzbek va zabân-i
kirghiz va zabân-i qazâq va
zabân-i armani va zabân-i
persiyân va zabân-i urus va
zabân-i tatar va zabân-i luli,
va xâk-i guristânî,
va chub-i tâbuti,
nâxun-i murda
yâ va mui-i paranda,
va mui-i darranda
va mui-i jum(b)anda
yâ va surat-i tâshbâqqa
va surat-i ajdahâr
va surat-i eshkemar
va surat-i dev

³³ این عبارت فشرده را می‌توان به صورت " من او را به دنیای غیب بردم " هم بیان کرد.

³⁴ قولف به جای قُل. ولی قولف هم در واقع همان قفل است.

³⁵ صد و یک اضافه شده است.

بستی 36
چهارای کوتوله
نک افلاس
رد سیاه
او و صورت گوساله
گربه
مگ
ان و ضرر کننده باشد
هر یک علم (علم سحر) و عمل،
هر جادو

هر بند و هر جادو
و هر سردرگمی رسیدگی باشد
رد کردم
با هزار آیت کلام الله
با هزار پاره ی قرآن
رد کردم باطل گردانیدم
از تن و بنده ی خدا
نیست کردم یکسان کردم
گم کردم گورستان کردم
به فرموده ی خداوند کریم

برگرداندن

37 بادا بادا می گردانم
باد هوا می گردانم
بادا بادا می گردانم
باد سخا می گردانم
تلخ باد می گردانم
شیرین باد می گردانم
علم باد می گردانم
عمل باد می گردانم
مرده باد می گردانم
زنده باد می گردانم
عطسه باد می گردانم
ترس باد می گردانم

سوزش باد می گردانم
نالش باد می گردانم
پیش باد می گردانم
دمش باد می گردانم
تنگی نفس باد می گردانم
گره باد می گردانم
38 سیاه باد می گردانم

Suzish bâd, megardânam
Nâlish bâd, megardânam
Parish bâd, megardânam
Damish bâd, megardânam
Bughulmish bâd, megardânam
Tugulmish bâd, megardânam
Siyâh bâd, megardânam

va surat-i albasti,
yâ va surat-i bachcha-i chillikcha
va surat-i zanak-i iflâs,
yâ va surat-i mard-i siyâh
yâ va surat-i gâv va surat-i gusâla,
yâ va surat-i gurbâ
va surat-i kuchuk, rasidagi-i
ziân-i zararkunanda bâshad,
har yak ilm o amal,
har jâdu
har band o va har tugun va har
chigil rasidagi bâshad,
rad kardam.
bâ hazâr âyati kalânullâ,
bâ hazâr pârayi Qur'ân
radkardam, bâtin gardânidam,
az tan-i banda-i Xudâ
nest kardam, yaksân kardam
gum kardam, guristân kardam
ba farmud-i Xudâvand-i
karim.

Bâda, bâda, megardânam
Bâdi havâ megardânam
Bâda, bâda, megardânam
Bâd-i saxâ megardânam
Talx bâd, megardânam
Shirin bâd, megardânam
Ilm bâd, megardânam
Amal bâd, megardânam
Murda bâd, megardânam
Zinda bâd, megardânam
Aks bâd, megardânam
Tars bâd, megardânam

³⁶ دیوی که نوزادان را می‌کشد.

³⁷ یکی از معانی باد در فرهنگ ایرانی، ارواح خبیث یا بیمارست.

³⁸ ظهور شخصیت‌ها در شب است.

سفید باد می گردانم
³⁹ سرخ باد می گردانم
 کبود باد می گردانم
 پشتی باد می گردانم
 زخم باد می گردانم
 زهر باد می گردانم
⁴⁰ گل خشک باد می گردانم
 سفید باد می گردانم
 اگر رو به مردن است
 می گردانم
 علم باد باشی برو
 عمل باد باشی برو
 مرده باد باشی برو
 علم باد باشی برو
 عمل باد باشی برو
 مرده باد باشی برو
 زنده باد باشی برو
 پری باد باشی برو
 حریف باد باشی برو
 لشکر⁴¹ باد باشی برو
 زنده باد باشی برو
 مرده باد باشی برو
⁴² عطسه باد باشی برو
⁴³ ترس باد باشی برو
 چشم زخم باد باشی برو
 حسود باد باشی برو
 پهبود باد باشی برو
 کمبود باد باشی برو
 باحال باد باشی برو
 بی حال باد باشی برو
 عطسه باد باشی برو
 ترس باد باشی برو
 تنگی نفس باد باشی برو
 گره باد باشی برو
 بادا بادا
 به حق امت عیسی پیغمبر
 گشایش

سوگند

Safed bâd, megardânam
 Surx bâd, megardânam
 Kabud bâd, megardânam
 Pushti bâd, megardânam
 Zaxm bâd, megardânam
 Zahar bâd, megardânam
 Guli qâq bâd, megardânam
 Safed bâd, megardânam
 Sari baqâ burda bâd,
 Megardânam
 Ilm bâd bâshi buraw,
 Amal bâd bâshi buraw,
 Murda bâd bâshi buraw,
 Ilm bâd bâshi buraw,
 Amal bâd bâshi buraw,
 Murda bâd bâshi buraw,
 Zinda bâd bâshi buraw,
 Pari bâd bâshi buraw,
 Harif bâd bâshi buraw,
 Lashkar bâd bâshi buraw,
 Zinda bâd bâshi buraw,
 Mushkak bâd bâshi buraw
 Aks bâd bâshi buraw,
 Tars bâd bâshi buraw,
 Suq bâd bâshi buraw,
 Hasud bâd bâshi buraw,
 Behbud bâd bâshi buraw,
 Kambud bâd bâshi buraw,
 Bâhâl bâd bâshi buraw, bâhâl
 Behâl bâd bâshi buraw,
 Aks bâd bâshi buraw,
 Tars bâd bâshi buraw,
 Bughulmish bâd bâshi buraw,
 Tugulmish bâd bâshi buraw,
 Bâda, bâda, bâda
 Ba haqqi illân Isâ payghambar
 Kushâyish

³⁹ سرخک یا سرخچه

⁴⁰ اشاره به گل‌ها و تیغ‌های سمی که زخم آن دردناک است.

⁴¹ ارواح‌اند.

⁴² درد از عطسه می‌آید.

⁴³ برخی دردها پس از ترس ظاهر می‌شوند.

به حق نوح پیغمبر
الله تعالی گشایش گردانیدم

هستی ۴۴ خضر دیوانه ۴۵ بهاءالدین
قوت و مدد
هفت پیر تدبیر قوت و مدد
بال پری گشا

گل - گل پری گشا
هفت - هشت سر گشا
همه سر گشا
از درون دل گشا
از روی دل گشا
دمل باشد گشا
بند باشد گشا
طلسم از مو باشد گشا
پیش راحت گشا
گشا گشا گشا
ملا پری گشا
ملا کشمیری گشا
ملا عرب گشا
ملا ارمنی گشا
پیش راحت گشا
گشا گشا گشا
رحیم پری گشا
رحمان پری گشا
پیش راحت گشا
شیدا پری گشا
علم گشا عمل گشا
عقده باشد گشا طلسم از مو باشد
گشا بند گشا

صالح گشا ظاهر گشا
ستار گشا رحمان گشا
به فرمان خداوند کریم
گشاده گردانیدم
علم گشا عمل گشا...
عقده باشد گشا طلسم از مو باشد
گشا بند گشا
صالح گشا ظاهر گشا
ستار گشا رحمان گشا

به فرموده‌ی نوح پیغمبر
الله تعالی
گشاده گردانیدم

Ba haqqi Nuh payghambari
Allâh ta'âlâ kushâda gardânidam.

Hasti-i Xizr, divâna Bahâuddin
quvvat o madad ;
haft pir tadbir quvvat o madad.
Bâli pari kushâ.

Gul-gul pari, kushâ
Haf-hash sar, kushâ
Hamai sar, kushâ
Az darun-i dil, kushâ
Az ru-i dil, kushâ
Tuguni bolsa, kushâ
Bandi bolsa, kushâ
Chigil bolsa, kushâ
Pesh-i râhat, kushâ
Kushâ, kushâ, kushâ
Mullâ pari, kushâ
Mullâ kashmiri, kushâ
Mullâ arab, kushâ
Mullâ armani, kushâ
Pesh-i râh-at, kushâ
Kushâ, kushâ, kushâ
Rahim Pari, kushâ
Rahmân Pari, kushâ
Pesh-i râh-at, kushâ
Shaydâ Pari, kushâ
Ilm kushâ, amal kushâ,
tugun kushâ, chigil kushâ,
banda kushâ,

Sâleh kushâ, Zâhir kushâ,
Sattâr kushâ, Rahmân kushâ,
ba farmân-i xudâvand-i karim
kushâda gardânidam.
Ilm kushâ, amal kushâ
tugun kushâ, chigil kushâ
banda kushâ,
Sâleh kushâ, Zâhir kushâ
Sattâr kushâ, Rahmân kushâ.

Ba farmud-i Nuh payghambar-i
Allâh ta'âlâ
kushâda gardânidam.

⁴⁴ هست: همیشه حاضر
⁴⁵ یک گروه از دراویش هم هست.

علم گشا عمل گشا...
 طلسم از مو باشد گشا، بند گشا
 صالح گشا ظاهر گشا
 ستار گشا
 رحمان گشا

Ilm kushâ, amal kushâ, tugun kusha
 chigil kushâ, banda kusha
 Sâleh kushâ, Zâhir kushâ,
 kushâ Sattâr
 Rahmân kushâ

مناجات

به فرموده‌ی سلیمان
 پیغمبر خدا
 گشاده گردانیدم
 یا مدد عزیز و اولیاء
 گشایش
 یا مدد جام هستی
 علی شیر خدا گشایش
 یا مدد حضرت لقمان
 حکیم گشایش،....
 یا مدد پیر قوس اعظم گشایش

Ba farmud-i Sulaymân
 payghambar-i xudâ
 kushâda gardânidam.
 Yâ madad-i aziz o avliyâ
 kushâyish orgulaman
 Yâ madad-i jam'-i hasti-i
 Ali sher-i xudâ, kushâyish,
 Yâ madad-i hazrat-i Luqmân-i
 Hakim, kushâyish, orgulaman.
 Yâ madad-i pir-i Ghaws ul-
 A'zam, kushâyish

یا مدد سید مدمین خان گشایش

Yâ madad-i tora-i ⁴⁶ Madamin xân,
 kushâyish.

یا سید مدد
 پادشاه مرد ولی گشایش

Yâ madad-i tora-i
 Pâshâ'i. Mard-i Vali kushâyish.
 Yâ madad-i Xâja Ahrâr-i Vali

یا مدد خواجه‌ی احرار ولی ⁴⁷
 گشایش

kushâyish,

یا مدد هفت حولی گنبد آتا گشایش

Yâ madad-i haft havli-i Gumbaz-i âta
 kushâyish

هجران میران

Hijrân-i mirân,

آفتاب هر دو جهان

âftâb-i har du jahân,

پیرو قوس اعظم

piram Ghavs-ul A'zam,

حضرت مولانا و دعای تکبیر پیرو گشایش

hazrat-i Mavlânâ, va duâ-i takbir-ipirânâ,
 kushâyish

حلقه‌ی مراسم کوچ: معالجه و نصیبه

کوچ خاص‌ترین مراسم عملیات بخشی‌هاست، به این دلیل که در آن به خلسه‌ی عمیقی می‌روند و بیمار را هم در حین جلسه‌ی درمان به همان حالت می‌برند⁴⁸. در سنت دو نوع کوچ وجود دارد: یکی برای درمان بیماران و دیگری در مراسم نصیبه و قبول وظایف فالبینی یا بخشی‌گری.

تورا معادل ایشان یا سید است.⁴⁶

⁴⁷ صوفی مشهور، با گرایش نقشبندی، قرن پانزدهم میلادی.

اگر بیمار به خلسه برود زودتر از درد راحت می‌شود. در اینجا خلسه، تجربه‌ی شدید از حالت خودآگاه تغییر یافته است.⁴⁸

کوچ در ترکی برای بیلاق و قشلاق به کار می‌رود و در فارسی به معنای جابجایی ایلات دامدار است. گاهی می‌گویند که وقتی بیمار قادر به حرکت و جابه‌جایی نیست، اجرای مراسم کوچ به او نیرو^{۴۹} می‌دهد. کوچ را فقط در موارد بیماری‌های وخیم اجرا می‌کنند. تشریفات این مراسم شامل چندین حلقه، از یک تا هفت است که بسته به نیاز و عکس‌العمل بیمار اجرا می‌شوند. در مراسم درمانی کوچ اگر بخشی شاگرد داشته باشد می‌تواند به او کمک کند. در این مراسم، یک تا سه بخشی با تجربه به همراه چند بزرگسال از اعضای خانواده، خویشان دورتر و سایرین شرکت می‌کنند. مردان به ندرت در این مراسم شرکت می‌کنند و اگر هم باشند تعدادشان کم است و فقط در صورتی که بیمار مرد باشد شرکت می‌کنند، اما کودکان در هیچ صورتی اجازه‌ی شرکت ندارند. از حضور افراد مجرب و سالمند (به‌خصوص زنان بالاتر از چهل سال) هم استقبال می‌شود؛ چراکه می‌توانند مراسم در سطوح پایین‌تر را اجرا کنند.

مراسم درمانی کوچ با خواندن فاتحه و دعا شروع می‌شود. سفره‌ای پهن می‌کنند که روی آن حتما هفت قلم جنس از جمله قَتَلَمَه، تونوکچه، چالپاک، قَتیر،^{۵۰} آبگوشت (کَل شُوربا)، رابولی (نوشواره، چوشواره)، کلوچه و انواع میوه‌های خشک یا تازه می‌گذارند. علاوه بر این‌ها یک شمع، آب، یک بشقاب آرد گندم یا برنج، اسفند، نمک و چای نیز می‌گذارند.^{۵۱} این سفره را برای ماماها آماده می‌کنند و بعد از انجام مراسم صرف می‌شود. همچنین چهار شمع روی سفره قرار می‌دهند و آن‌ها را روشن می‌کنند.

بخشی اولین حلقه‌ی مراسم را شروع می‌کند، سخنان مسحور کننده‌ای می‌گوید و چهلتن و مَوکَل‌ها را فرا می‌خواند که به کمکش بشتابند. در این موقع نام همه‌ی مَوکَل‌ها آورده می‌شود و بخشی با ذکر نام خدا، برای فراخواندن ارواح کمکی کسب اجازه می‌کند.

همه‌ی معالجات نیاز به کوچ ندارند. بخشی اول فال می‌گیرد و با مَوکَل‌ها مشورت می‌کند. اگر وضعیت بیمار ایجاب کند، بخشی یک روش درمان ساده مانند صدقات، قَتیرمه، آلس، یا ام را پیشنهاد می‌کند. مراسم کوچ برای اشخاصی توصیه می‌شود که گرفتار بیماری سخت و کهنه‌اند. عموماً مدت زمان و پیچیدگی دستورالعمل عملیات کوچ به وضعیت بیمار و نوع بیماری‌اش بستگی دارد و می‌تواند شامل سه تا هفت حلقه باشد. از همه‌ی مراسمی که در بالا تشریح شد کوچ از همه مشکل‌تر و پیچیده‌تر است.

این مراسم در روزهای شنبه، سه‌شنبه و چهارشنبه در خانه‌ی خود بیمار اجرا می‌شوند. مراسم با قربانی یک چهارپا مانند گوسفند، بز یا بزغاله و یا یک مرغ شروع می‌شود. خون حیوان را به بدن بیمار می‌پاشند. خصوصاً سر و مفاصل را خونی می‌کنند. در کوچ خون زیادی را روی سینه‌ی لخت^{۵۲} می‌مالند.

در آغاز مراسم، بخشی، خدا و پیغمبر، نزدیکان خدا و اولیاء، پیرها و استادان را دعا کرده سپس شمع‌ها را روشن می‌کند. اگر فرد بیماری سختی داشته باشد، وسط اتاق دراز می‌کشد و سرش را با پارچه‌ی سفید می‌پوشاند. بخشی مراسم را با دایره شروع می‌کند. ابزار او عموماً تسبیح، آینه، ترکه (خمیچه)، شلاق (قمچین)، چاقو، شمع، کمر بند، شال، دایره و کتاب است. رایج‌ترین نوع مراسم اجرای آن با سه حلقه است. حلقه‌ی اول مناجات و نام چهلتن‌ها، حلقه‌ی دوم، عزیزان و اولیاء و حلقه‌ی سوم، هیداش، هاید/ یا هی کردن است که معنایش در اینجا می‌شود: «بگذارید ارواح برگردند». بخشی در حین اجرای مراسم از خدا، ارواح مقدس و محافظان درخواست کمک می‌کند و برای بیمار خوشبختی، کامیابی و سلامتی می‌خواهد.

اگر مراسم شامل پنج حلقه باشد، سومی و چهارمی به پری‌ها و چهلتن و حلقه‌ی پنجم به بازگشت اختصاص می‌یابد. اگر هفت حلقه باشد، دوباره به پری‌ها برمی‌گردند و اولیاء و مکان‌های مقدس را مدح می‌کنند و با هاید/ تمام می‌کنند. در اینجا این حلقه‌های مختلف را به کمک ضبط‌ها و متونی بررسی می‌کنیم که در سه کوچ، نزد بخشی صنوبر قاسیموا از خجند، ملاحظه‌ی آنها از اوراتپه و ناربی حلیماآتو از قانچین انجام شده است.

متن مراسم کوچ نزد صنوبر قاسیموا در خجند

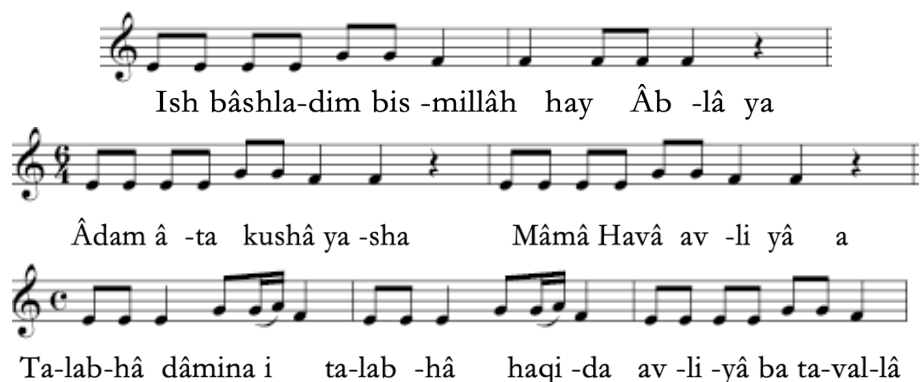
^{۴۹} محتوای کوچ مربوط به حلقه‌های مختلف مراسم است. از یک طرف احضار ارواحی که به طور گروهی در دنیای نامرئی خود جابجا می‌شوند و کمک‌رسانی می‌کنند و از طرف دیگر، خالی کردن همه‌ی دردها، ارواح بد و خبیث که بیمار را آزار می‌دهند. این مفهوم آخر در بعضی از وردها که بخشی کلمه‌ی کوچ را می‌آورد، کاربرد دارد.

^{۵۰} کَلپک: نان سرخ شده، قَتیر: نان شیرمال و قَتَلَمَه: نان گرد ورقه ورقه و سرخ شده است.

برخی خوراکی‌ها تقسیم می‌شوند و نقش نمادین خاص دارند.^{۵۱}

^{۵۲} وقتی خون زیادی پاشیده می‌شود، بیمار درون چاله‌ی خون می‌ایستد.

در هیچیک از مراسم کُوج با بخشی صنوبر قاسیموا، ضرب و سبک آواز عوض نمی‌شود. دایره یک ضربه‌ی بم (بوم بوم بوم) بدون ساختار ضربی می‌زند که سرعت متوسط آن 110 برای یک سیاه است. ضربه‌ها قوی‌اند و صدا صاف و محکم است. کلمات خط الحانی هم گاهی در شش ضرب و گاهی چهار ضرب خواهد بود که در آوازهای دیگری از بخشی‌ها هم آن را می‌یابیم. آن را می‌توان به شکل‌های متفاوتی آوانگاری کرد :



متن کُوج بدون قطع در سه حلقه و پشت سر هم اجرا می‌شود. حلقه‌ی اول با بسم‌الله شروع می‌شود و با مناجات خدا ادامه می‌یابد و مراحل شریعت و طریقت، قرآن کریم، چهلتن و نام‌های دیگر پریان و نام مزار ذکر می‌شود. قسمت اول با عبارت "بلند کنید" یا "بردارید" (کُوتارگین) ادامه می‌یابد و عباراتی مانند چهل زیان را بردارید، این طرف، دردها را بردارید؛ دردهایی که برمی‌گردند را بردارید؛ دردهای شیطان را بردارید؛ دردهای خونریز را بردارید و غیره به کار می‌روند و به این ترتیب درد از بدن دور می‌شود.

حلقه‌ی اول به زبان اُزبکی.

دعا

بسم الله الرحمن الرحيم
أعوذ بالله من الشيطان
الرجيم

کار را با بسم الله شروع می‌کنم
هی یا الله

راه الحمد بسم الله هی یا الله^{۵۳}
راه طریقت بسم الله هی یا الله^{۵۴}
راه شریعت بسم الله هی یا الله
حق یاسین بسم الله هی یا الله
راه قرآن بسم الله هی یا الله
بسم الله را یاد کردم هی یا الله
چهل و یک تن چهلتن شاد کردم
هی یا الله

مناجات/سوگند

معنی بسم الله هی یا الله

Bismillâh ir-rahmân ir-rahim
A'uzu billahi min a'sh-shaytân
ir-rajim

Ish bâshladim bismillâh,
hay Âblâ ya

Alhamd yoli bismillâh hay Âblâ ya
Tariqat yoli bismillâh hay Âblâ ya
Shari'at yoli bismillâh hay Âblâ ya,
Yâsun haqi bismillâh hay Âblâ ya,
Qur'ân yoli bismillâh hay Âblâ ya,
Bismillâni yâd qildim hay Âblâ ya
Qirqbir chiltan shâd qildim
hay Âblâ ya

Bismillâni ma'nâsi hay Âblâ ya

^{۵۳} سوره‌های حمد و یاسین (در زیر) را بیشتر از بقیه سوره‌ها می‌خوانند. در اینجا تاکید بر کلمه‌ی بسم الله است.

^{۵۴} در عرفان اسلامی چهار مرحله‌ی شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت را از هم تفکیک می‌کنند.

اول خدا گشایش هی یا الله
دوم راهها گشایش هی یا الله
ثانی پریها گشایش هی یا الله
سحرخیزان گشایش هی یا الله
روزه‌داران گشایش هی یا الله
تسبیح‌داران گشایش هی یا الله
پریان آسمانی هی یا الله
شما زنده به الله هی یا الله
امت (محمدی) گشایش هی یا الله
ته دریاچه پری دختر هی یا الله
پری دختر روی شاخه‌ی گل هی یا الله
در شیشه‌ی گل نام‌های بسیار هی الله^{۵۵}

Avval Xudâ kushâyish hay Âblâ ya
Duyyum yollar kushâyish hay...
Sâni pirlar kushâyish hay Âblâ ya,
Sahar-xezlar kushâyish hay Âblâ ya
Ruzadârlar kushâyish hay Âblâ ya,
Tasbehdârlar kushâyish hay Âblâ...
Âsmândagi parilar hay Âblâ ya
Âblâ bilan tiriklar hay Âblâ ya
Ummatlari kushâyish hay Âblâ ya
Kol tagida pari qiz hay Âblâ ya
Gul shâxida pari qiz hay Âblâ ya
Gul shishada kuk namâz hay Âblâ

سبب گناه من هی یا الله
چهلتن پری روشن کنید هی یا الله
ببر پری‌ام سر راه پرید هی یا الله
جاندار پری‌ام گشایش هی یا الله
مخلوق‌داران گشایش هی یا الله
چهل و یک چهلتن گشایش هی یا الله
سبب و شصت تن گشایش هی یا الله
مکه و مدینه‌ام گشایش هی یا الله

Gunâhimni sababi hay Âblâ ya
Chiltan pari suylab ber hay Âblâ ya
Yolbars parim yolga chiqqan hay...
Jândâr parim kushâyish hay...
Maxluqdârlar kushâyish hay...
Qirbir chiltan kushâyish hay...
Sesad o shast tan kushâyish hay...
Makka yu Madinam kushâyish hay...

پیرم پادشاهم مرد ولی
گشایش هی یا الله
خواجہ‌ی چار یار گشایش هی یا الله
خواجہ‌ی روشنایی^{۵۶} گشایش هی
الهی روشنایی گردان هی یا الله
قلندر خانه گشایش هی یا الله
چهل دختران گشایش هی یا الله
چله مزار گشایش هی یا الله
الهی همه را گردان هی یا الله
به خون طلب خون دادم هی یا الله
به جان طلب جان دادم هی یا الله
گشایش ده خدایا هی یا الله
لا اله الا الله هی یا الله
محمد رسول الله هی یا الله
آزخ مزار گشایش^{۵۷} هی یا الله
آبک مزار^{۵۸} گشایش هی یا الله

Piram pâdshâm Mard-i Vali
kushâyish, hay Âblâ ya
Xâja-i Châryâr kushâyish hay...
Xâja-i Rushnâi kushâyish hay...
Rushnâi gardân ilâhim hay Âblâ ya
Qalandar-xâna kushâyish hay...
Chil duxtarân kushâyish hay...
Chilla mazâr kushâyish hay...
Butun gardân ilâhim hay...
Xun talabga xun berdim, hay...
Jân talabga jân berdim, hay...
Kushâyishni ber Âblâ, hay...
Lâ ilâha illâ ‘Ilâh, hay...
Muhammad-i Rasulullâh, hay...
Âzax mazâr kushâyish, hay...
Âbak mazâr kushâyish, hay...

آ... مزار گشایش
چشمک^{۵۹} مزار گشایش
تنگه^{۶۰} مزار گشایش
برای شبه مرده گشایش

A... mazâr kushâyish, hay...
Chishmak mazâr, kushâyish hay...
Tanga mazâr, kushâyish hay...
Murda-tâblar, kushâyish hay...

^{۵۵} این جمله نامفهوم بود.

^{۵۶} در هر منطقه، یک زن دایه بود که به زنان زانو کمک می‌کرد. پیر او خواجہ‌ی روشنایی است.

^{۵۷} این مکان معروف به درمان زگیل است.

^{۵۸} مانند فوق برای درمان تاول است.

^{۵۹} چشمه

^{۶۰} محلی است که پول صلّقه که برای چشم زخم می‌گذارند.

Kotar yerlar kotargil, hay...

Amal qilsa kotargil, a
Bitirgi payvand kotargin, a
Mardini behâl kotargin, a
Az rahm-i dil kotargin, a
Az tahi dil kotargin, a
Chilla ziân kotargil, a
Biyân ziân kotargin, a
Qaytar ziân kotargin, a
Shaytân ziân kotargin, a
Xunxâr ziân kotargin, a
Latta ziân kotargin, a
Xasta ziân kotargin, a
Lashkar ziân kotargin, a
Ming xil mukcha kotargin, a
Ming hâl bâshad kotargina, a
Matalgu payvand kotargin, a
Barg o pâyash kotargin, a
Be dard-i miyân kotargin, a
Managhda osâl kotargin, a
Ba dili osâl kotargin, a
Kotar yollar kotargin, a

⁶¹ مکان شفا، درد را بردارید
اگر عمل (جادو) کردند آن را بردارید
ابتدا پیوند (گره) را باز کنید
مرد بی‌حال را بردارید
از رحم دل بردارید
از ته دل بردارید
چله زیان را بردارید
زیان دو طرف را بردارید
زیان عود بیماری را بردارید
زیان شیطان را بردارید
زیان خونخوار را بردارید
لته ⁶² زیان را بردارید
خسته زیان را بردارید
لشکر زیان را بردارید
هزار جور کلمات را بردارید
هزار حال باشد بردارید
متلگو پیوند (گره) بردارید ⁶³
برگ و پایش بردارید
درد میان (کمر) را بردارید
⁶⁴ بیمار در حال موت را بردارید
با دل (به خواست) بیمار، بردارید
⁶⁵ راه‌های (با صفا) بردارید

وقتی این فراخوان‌ها تمام می‌شود، او دعای کوتاهی می‌خواند و همزمان با ضرب کند روی دایره می‌نوازد.

حلقه ی دوم به زبان تاجیکی - اُزبکی.

کلمه‌ی *تولا* دائم در حلقه‌ی دوم تکرار می‌شود. مجری عزیزان و اولیاء، بی‌بی فاطمه، بی‌بی زُهره، بی‌بی سه‌شنبه و همچنین امام اعظم، بابا آدم و ماما حوّا و پری‌ها را فرا خوانده و از آن‌ها کمک می‌خواهد تا مشکل را حل کنند. ذکر کلمه‌ی *طلبات*، *طلبات*، *طلبات* مانند ترجیع‌بند بعد از هر خط ⁶⁶ می‌آید.
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

سوگند

اول خدا گشایش ⁶⁷ هی
ای الله راه‌های ناعیان
گشایش هی یا الله
دائماً طلب‌ها دارم

Avval Xudâ kushâyish hay
Âblâ, ya. Nâ-ayân yollar
kushâyish, hay Âblâ ya
Talabhâ dâmina, i,

⁶¹ اشاره به مکان‌های مقدس است که درد را سبک می‌کنند.

⁶² لته : اشاره به طلسم زبان‌بار دارد که با پیچیدن ناخن و مو در تکه پارچه‌ای کهنه درست می‌کنند.

⁶³ نامعلوم، شاید به اوراد جادوگران مربوط می‌شود.

⁶⁴ چهره‌ی بیمار رنگ پریده‌ی در حال مردن است.

⁶⁵ مربوط به مسیرهای زیارت است که در آن از نگرانی‌ها دور می‌شوند.

⁶⁶ *دامینا* یعنی دائماً یا بر *دوام*. در ضبط به نظر می‌رسد که گاهی به جای *طلبات* می‌گوید *صلوات*

⁶⁷ گشایش همان گشایش است.

در حق ۶۸ طلب‌ها
بی‌بی سه‌شنبه گشایش
با اولیاء چهارشنبه
به تولای اولیاء
اولیاء ما تاجدار
دائما طلب‌ها دارم
در حق طلب‌ها
امام اعظم گشایش
آتا آدم گشایش
ماما حوا اولیاء

به تولای اولیاء
دائما طلب‌ها دارم
در حق طلب‌ها
خدایا گشایش دهید
آفتاب پری‌ام گشایش
مہتاب پری‌ام اولیاء
یا طلبات، طلبات
طلبات دائما طلب‌ها
در حق، طلبات، طلبات
خدایا گشایش دهید
سفید پوشان گشایش
عمامه داران اولیاء
طلبات دائما
در حق طلب‌ها
یا طلبات، طلبات
الله گشایش دهید
فالچی پری‌ام الله
69 دختران رمال ای اولیاء

به تولای اولیاء
اولیاء ما تاجدار
جانم فدای الله
طلبات دائم
در حق طلبات
به کسانی که خون طلبند خون دادم
به جان طلبان جان دادم
چشمانم چپ می‌شود
خوراکم را برمی‌گردانم

گشایش دهید یا الله
طلبات دائما در حق طلبات
به کسانی که خون طلبند خون دادم
به جان طلبان جان دادم
جای سفرت در قبرستان ۷۰ است
زیان و زحمت نرسانید
طلبات دائما، طلب‌ها
در حق، طلبات، طلبات
خدایا گشایش دهید

Talabhâ haqida, ya
Bibi Seshanba kushâyish, a
Ba Chârshanbe avliyâ, ya
Avliyâba tavallâ, ya
Avliyâ-i mâ tâjdâr, a
Talabhâ dâmina, i,
talabhâ haqida, ya
Imâm A'zam kushâyish, a
Âdam atâ kushâyish, a
Mâmâ Havâ avliyâ, ya

Avliyâ-ba tavallâ, ya
Talabât dâmina,
talabhâ haqida,
Kushâyishni ber Âblâ, ya
Âftâb parim kushâyish
Mahtâb parim avliyâ, ya
ya, talabât, talabât
Talabât dâmina, talabhâ
haqida, ya, talabât, talâbât
Kushâyishni ber Âblâ
Safed-pushân kushâyish, a
Salla-pushân avliyâ, a
Talabât dâmina,
talabhâ haqida,
ya, talabât, talâbât
Kushâyishni ber Âblâ, ya
Fâlchi parim Âblâ, ya
Râmchi qizlar avliyâ, ya

Avliyâ-ba tavallâ, ya
Avliyâyî mâ tâjdâr, a
Jânam fidâyî Âblâ, ya
Talabât dâmina,
talabhâ haqida
Xuntalabga xun berdim, a.
Jântalabga jân berdim, a
Korshiginam galdirsın, a
Yemishginam galdirsın, a
Kushâyishni ber Âblâ, ya

Talabât dâmina, a talabhâ haqida
Xuntalabga xun berdim,
Jântalabga jân berdim, a
Yurara jâying qabristân, a
Ziân u zahmat bermagib, a
Talabât dâmina, talabât
Talabât haqida talabât

⁶⁸ برای

⁶⁹ رام: اهلی کردن، رامچی همان فالبین یا فالچی است.

⁷⁰ اشاره به سفر بخشی‌گری است.

بی بی فاطمه گشایش
 بی بی زهره اولیاء
 طلبات، طلبات
 در حق طلبات
 امام حسین گشایش
 امام حسن اولیاء
 دائما طلبات، حق طلبها
 یا طلبات، طلبات
 الله گشایش دهید
 بی بی مشکل گشایش
 بی بی عاشور^{۷۱} اولیاء
 طلبات دائما
 در حق طلبات
 بی بی مولود گشایش
 بی بی آهن اولیاء^{۷۲}
 طلبات دائما
 در حق طلبات
^{۷۳}حضرت یاسون گشایش
 حضرت قرآن اولیاء
 به تولای اولیاء
 اولیای ما تاجدار
 طلبات دائما
 در حق طلبات
 طلبات، طلبات
 الله گشایش دهید
 داود پری ام اولیاء
 طلبات دائما
 در حق طلبات
 الهمام پری گشایش
 این آش پری ام اولیاء
 طلبات دائما

در حق طلبها
 طلبات طلبات
 یا الله گشایش دهید
 شمشیر پری ام گشایش
 جاندار پری ام اولیاء
 طلبات دائما
 در حق طلبها
 بار بردارها گشایش
 شلاق پری ام اولیاء

Bibi Fâtima kushâyish, a
 Bibi Zuhra avliyâ, ya
 Talabât, talabât,
 talabât haqida, ya
 Imâm Huseyn kushâyish, ya
 Imâm Hasan avliyâ, ya
 Talabât dâmina, talabhâ
 haqida, ya, talabât, talâbât
 Kushâyishni ber Âblâ, ya
 Bibi Mushkil kushâyish, a
 Bibi Ashur avliyâ, ya
 Talabât dâmina, a,
 Talabât haqida, ya
 Bibi Mavlud kushâyish, ya
 Bibi Âhan, avliyâ, ya
 Talabât dâmina,
 Talabât haqida, ya
 Hazrat-i Yâsun kushâyish, a
 Hazrat-i Qur'ân avliyâ, ya
 Avliyâ -ba tavallâ, ya
 Avliyâ-i mâ tâjdâr, a
 Talabât dâmina,
 Talabât haqida, ya,
 talabât, talâbât
 Kushâyishni ber Âblâ, ya
 Dâvud parim avliyâ, ya
 Talabât dâminai,
 Talabât haqida, ya
 Ilhâm parim kushâyish, a
 Bu âsh parim avliyâ, ya
 Talabât dâmina,

talabhâ haqida, ya,
 talabât, talâbât
 Kushâyishni ber Âblâ, ya
 Shamsher parim kushâyish, a
 Jândâr parim avliyâ, ya
 Talabât dâmina,
 talabhâ haqida, ya
 Bâr-bardârhâ kushâyish, a
 Ximchi parim avliyâ, ya

^{۷۱} در ماه عاشورا

^{۷۲} به آهن پری اشاره می کند. به گفته ی س.خ. اطلاق اولیاء برای بزرگ کردن مقام آن در حد شفیع است.

^{۷۳} سوره ی یاسین، کلمه ی حضرت که عموما به یک شخص اطلاق می شود، در اینجا به مقدس بودن سوره اشاره می کند.

طلبات دائما طلبها
در حق، طلبات، طلبات
یا الله گشایش دهید

Talabât dâmina, talabhâ
haqida, ya, talabât, talâbât
Kushâyishni ber Âblâ, ya

این حلقه با آرزوی سلامتی بخشی برای شخص بیمار ختم می‌شود.

حلقه‌ی سوم به زبان تاجیکی - اُزبکی.

حلقه‌ی سوم به «سربازان» مربوط می‌شود که نامشان یکی یکی ذکر می‌شود. بنابراین ورود با کلمه‌های زیر اعلام می‌شود:
«سربازان روی سرش فرود آمدند، موکل‌ها روی سرش فرود آمدند».
بعد از آن، با دستور «بردارید» (کوترگین) به سربازان دستور می‌دهند که درد بیمار را بردارند.
«بردار، راه‌ها، بردار، تمام دردها را بردار، ای پری، زود بردار».
در آخر کلمه‌ی هید تکرار می‌شود که بر اساس توضیحات بخشی به معنی فراری دادن و بردن است یعنی بعد از برداشتن درد، سربازان بخشی آن را با خود به جای دور می‌برند.
در متن کوچ دردها و سربازان شمرده می‌شوند: "سر درد را ببر، دندان درد را ببر، گوش درد را ببر و غیره."

لشکر پری‌های پاک
لشکرها روی ابروانش آمدند
در راه لشکرها من فدایی
در راه لشکر من گدایم
لشکر بار برداران

Pari pâklar lashkari, ya
Lashkar keldi qâshida, ya
Lashkar yolda adâman,
Lashkar yolda gadâman, a
Bâr-bardârlar lashkari, ya

لشکر سبب چی ۷۴ قیز
لشکر فالچی قیز

Sababchi qiz lashkari, ya
Fâlchi qizlar lashkari, ya

سوگند/خروج

موکل روی سرش آمد
در راه لشکرها من فدایی
در راه لشکر من گدایم
راه‌های بالا بردارید
بار زیان را ببرید
پری زودتر ببرید
کوچ هیدا کوچ
زیان مرده هیدا کوچ
هیدا زیان هیدا کوچ
وهمک زیان هیدا کوچ
یکی از پهلوانان هیدا کوچ
گرد باد زیان هیدا کوچ
خواهران زودتر هیدا کوچ
عمه بی‌بی جان هیدا کوچ
خون طلبان را خون دادم
جان طلبان را جان دادم
جای سیر تان قبرستان است

Muakkal keldi bâshida, ya
Lashkar yolda adâman, a
Lashkar yolda gadâman, a
Kotar yollar kotargin, a
Bâri ziân kotargin, a
A, pari teztar kotargin, a
Koch-koch hayda koch, a
Ziâni murda hayda koch, a
Hayda ziân hayda kocha
Vahmak ziân hayda koch, a
Bir Bâtiyân hayda koch,
Topalang ziân hayda koch, a
Âpalar teztar hayda koch, a
Amma Bibijân hayda koch, a
Xuntalabga xun berdim, a
Jântalabga jân berdim, a
Yurar jâying qabristân, a

زیان و زحمت مده
 کوچ کوچ هیدا کوچ
 با درد سر هیدا کوچ
 با درد دندان هیدا کوچ
 با درد گوش هیدا کوچ
 جای قبلی هیدا کوچ
 از این درد هیدا کوچ
 احمد استاد هیدا کوچ
 حافظ استاد هیدا کوچ
 علم جادو هیدا کوچ
 لته‌ی زیان هیدا کوچ
 وهم زیان هیدا کوچ
 بی‌خواب زیان هیدا کوچ
 کوچ کوچ هیدا کوچ
 زیان حشرات هیدا کوچ
 بیمار زیان هیدا کوچ
 با درد استخوان هیدا کوچ
 بار مرده هیدا کوچ
 گردد وهم مرده^{۷۵} کوچ
 استخوان عیب‌دار کوچ گردد
 از مغز سر کوچ گردد
 با فغان چشم کوچ گردد
 زیان چرکین کوچ گردد
 کوچ کوچ کوچ گردد
 در و رنجش کوچ گردد
 درد و غمش کوچ گردد
 کوچ گردد علم بند^{۷۶}
 علم جادو کوچ گردد
 کوچ کوچ کوچ گردد
 مشکل زیان کوچ گردد
 درد زیان کوچ گردد
 از تیک عصبی هاید کوچ
 کوچ کوچ کوچ گردد
 زیان باشد کوچ گردد
 درد و رنجش کوچ گردد
 بار و زحمت کوچ گردد
 زیان از هر که باشد کوچ گردد
 مرغ زیان کوچ گردد
 کوچ کوچ کوچ گردد
 به خون طلب خون دادم
 به جان طلب جان دادم
 جای سیر تان قبرستان است
 زیان و زحمت مده
 کوچ کوچ کوچ گردد
 گشایش کار دردشان را
 درمان دهید
 بیماریش را شفا دهید

Ziân u zahmat bermagin, a
 Koch-koch hayda koch, a
 Ba dard-i sar hayda koch, a
 Ba dard-i dandân hayda koch, a
 Ba dard-i gush hayda koch, a
 Otgan yerdan hayda koch, a
 Bu dardidan hayda koch, a
 Ahmadi ustân hayda koch, a
 Hâfizi ustân hayda koch, a
 Ilm-i jâdu hayda koch, a
 Latta ziân hayda koch, a
 Vahmi ziân hayda koch, a
 Bexâb ziân hayda koch, a
 Koch koch, hayda koch
 Uchurmish ziân hayda koch
 Bemâr ziân hayda koch, a
 Ba dard-i ustûqân hayda koch
 Bâri murda hayda koch, a
 Vahmi murda hayda koch, a
 Aybdâr kostdâr hayda koch, a
 Az maghz-i sar hayda koch, a
 Ba fighâni chashm hayda koch a
 Ziâni chirkin hayda koch, a
 Koch-koch hayda koch, a
 Dard o ranjash hayda koch,
 Dard o ghamash hayda koch, a
 Ilm-i banda hayda koch, a
 Ilm-i jâdu hayda koch, a
 Koch-koch hayda koch, a
 Mushkil-i ziân hayda koch, a
 Bughm-i ziân hayda koch, a
 Az fe'li xuy hayda koch, a
 Koch-koch hayda koch, a
 Ziân bâshad hayda koch, a
 Dard o ranjash hayda koch, a
 Bâr o zahmat hayda koch, a
 Kimdan ziân hayda koch, a
 Murghi ziân hayda koch, a
 Koch-koch hayda koch, a
 Xuntalabga xun berdim, a
 Jântalabga jân berdim, a
 Yurar jâying qabristân,
 Ziân o zahmat bermagin, a
 Koch-koch hayda koch, a
 Kushâyish-i kâr, dardashân-ba
 darmân dihetân,
 Bemârish-ba shifâ dihetân.

^{۷۵} کسی مرده را می‌بیند و می‌ترسد.

عملیات جادوگری^{۷۶}

حلقه‌ی اول به زبان اُزبکی.

مناجات

با راه را باز کنید
ان مددکار باشید
الله الان بیایید
سرار الان بیایید
تپه جای گرفته
ام جبارقل کمک کنید
کنار رودخانه جای گرفته
نگل آتا کمک کند
مهر کمک کند
بر مزار کمک کند
الله الان بیایید
صحبت الان بیایید
ن غبار^{۷۷} را از خودت دور کن
بارش را بردارید
فدای راه تو
راه تو را ستایش می کنم
حق اولیاء
شما من شفا می خواهم
حق بزرگان
از شما کمک می خواهم
بازار رفته گدایی کردم
حق بزرگ آتا
شما شفا می خواهم
شما نیرو می خواهم
شما که در پس زمین هستید
چم شما در باد تکان می خورد
در حق بابا جیگدالی
از شما شفا می خواهم
از شما قوت می خواهم
با خدا الان بیایید
الان با شما بیایید
اکنون از من غبار را بردارید
بی غبار کنید
جای تو در مزار است
با خدا الان بیایید
در حق چهلتن پیرم
از شما شفا می خواهم
روز بازار جای خود قرار می گیرند
در حق مهر و وفا
راه را باز کنید و بیایید
بندها را باز کنید
در پس زمین جای گرفته‌اند

Avliyâlar yol bersin,
Pirlar madadgar bolsin,
Âblâh bilan kel endi,
Sirlar bilan kel endi,
Teppa bilan jây bolgan,
Jabbârqul âtam qollasun.
Sây boyidan jây âlgan,
Changal âta qollasun,
Mehri bolib qollasun.
Bâtir mazâr qollasun.
Âblâ bilan kel endi,
Suhbat bilan kel endi.
Sandan ghuvâr âl endi,
Beghuvârlar qil endi,
Man aylanay yolingga,
Man orgilay yolingga,
Avliyâlar haqida
Sizlardan shifâ tilayman.
Buzurgvârlar haqida,
Sizlardan madad tilayman,
Bâzâr bârib yâlvârgan.

Buzurg âta haqlarida
Sizlardan shifâ tilayman,
sizlardan quvvat tilayman
Yâ, pas uylarda jâylaring
Xilpiraydi tughlaring.
Jigdalari bâbâ haqida
sizlardan shifâ tilayman,
sizlardan quvvat tilayman
Âblâ bilan kel endi,
Sizlar bilan kel endi.
Mandan ghuvâr âl endi,
Beghuvârlar qil endi
Mazârvârli jâylaring,
Âblâ bilan kel endi.
Chiltan pirim haqida
Sizlardan shifâ tilayman,
Bâzâr bârib jây âlgan
Mehr u vafâm haqida
Yolini âchib kel endi

Bandini âchib ber endi.
Pasliklardan jây âlgan.

⁷⁷ غبار، دود، مه در متن به معنی بیماری است.

⁷⁸ یکشنبه بازار. در این روز پری‌ها در مرخصی‌اند و از آن‌ها می‌خواهد در مکان خود بمانند.

79 ها در حق پدرم جیگدعلی
اگر گره باشد باز کنید
اگر بندی باشد باز کنید
در حق پدرم قولان باش
از شما شفا می‌خواهم
از شما قوت می‌خواهم

با خدا الان بیایید
الان با شما بیایید
الان غبار را از من بگیر
من را الان بی‌غبار کن
جای تو در مزار است
با خدا الان بیا
در حق چهلتن پیرم
از شما شفا می‌خواهم
در روز بازار در جای خود قرار دارند
در حق مهر و وفا
راه را باز کنید و بیایید
بند را باز کنید
در پس زمین جای گرفته‌اند
در حق جیگدلی بابام

گره باشد باز کنید
بند باشد باز کنید
در حق قولان باش آتام
از شما شفا التماس می‌کنم
از هر یک یا پیرم
از هر یک مدد می‌خواهم
از شما شفا التماس می‌کنم
به من سخن دانی دادید
شهرت من را بالا بردید
اگر روزی دهی من اینطور باشد
من برای صاحب خود ناله می‌کنم
ناله کردم خدایا
عرضم به خدا رسید
در راه تو من خود را فدا می‌کنم
در راه چهلتن من گدایم

تن و جان من سالم‌اند
در حق فرزندانم
دیگ تو را جوشاندم⁸⁰
ملاقه را چرخاندم
خون خواسته را خون دادم

جان طلبان را جان دادم
چراغ‌ها را روشن کردم
مجلس⁸¹ تو را ترتیب دادم
مددکارم تویی یا الله

Ha, Jigdali bâbâm haqida.
Tuguni bolsa, âchib ber
Bandi bolsa âchib ber.
Qulân bâsh âtam haqida
Sizlardan shifâ tilayman,
sizlardan quvvat tilayman.

Âblâ bilan kel endi,
Sizlar bilan kel endi.
Mandan ghuvâr âl
Beghuvârlar qil endi
Mazârvârli jâylaring,
Âblâ bilan kel endi.
Chiltan pirim haqida
Sizlardan shifâ tilayman,
Bâzâr bârib jây âlgan
Mehr u vafâm haqida
Yolini âchib kel endi
Bandini âchib ber endi.
Pasliklardan jây âlgan.
Ha, Jigdali bâbâm haqida.

Tuguni bolsa, âchib ber
Bandi bolsa âchib ber.
Qulân bâsh âtam haqida
Sizlardan shifâ tilayman,
Har biridan yâ pirim,
Biridan madad tilayman,
Sizlardan shafâ tilayman.
Yaxshi qilib sayrating,
Sanga jânim kirlating,
Bergan risqing shu bolsa,
Man egamga nâlam bâr.
Nâlam yetib Xudâyim
Arzim yetib Âblâga
Man yolingga adâman
Chiltan yoliga gadâman

Tan u jânim sâghida
Bâlalarim haqida,
Qazâningni qaynatdim
chomichingni oynatdim
qân talabga qân berdim,

jân talabga jân berdim,
chirâghingni yândirdim
majlisingni âchirdim.
Madadgârim Âblâ, ya,

⁷⁹ احتمالا جیگدعلی یک نام است.

⁸⁰ در طول کُوچ، در آشپزخانه، یک شاگرد بخشی یا کسی مورد اعتماد، گوسفند را در دیگ می‌جوشاند.

اشاره به حلقه‌ها یا مراسمی دارد.⁸¹

شفا کارم یا هوی الله هوی
 رزقم الله هوی
 هوی جانم هوی فکرم الله هوی
 سحر خیزان هوی الله هوی
 نماز خوانان هوی الله هوی
 هوی الله هی هوی الله هی
 یار گرداننده هوی الله هوی
 میراث خواران
 یا الله یا جانم
 یا دوستم یا ذکرم
 درد را درمان می‌خواهم
 به این تن شفا و تنی بده
 به عمر و جان و کسب و کار
 برکت دهید
 آنانی که در جستجوی شفا هستند
 به خانه و کاشانه‌اش برکت بده
 برای مادرش قرائت کنید
 که چهل و یک تن چهلتن یار باشند

ماما دختران شفا دهید
 من فدای روح و ارواح
 زبان کامل ماما دختران
 من فدای سخاوتمندان
 از غایبان باشند
 از حاضران باشند
 از روح باشد از ارواح باشد
 از ذغال باشد و از قاشق
 از نیشترها باشد
 از زبان‌ها باشد
 از ماماها باشد
 جای خود را دارند
 منزل و مکان خود را دارند
 به آن‌ها تلقین نکردم

غبار را نیافتم
 دستت که می‌روید راست^{۸۲} باشد
 گوسفند (قربانی) در جایش باشد^{۸۳}
 قوچ سر جایش باشد
 روح و ارواح شام و سحر
 قوت دهید

من هم تو را دیوانه
 خانه و جا بیگانه
 با فرزندانم بیگانه
 دیگ را جوشاندم
 ملاقه را چرخاندم
 خون طلبان را خون دادم

Shifākârim, ya, huy, huy Âblâ huy
 Risqim Âblâ - huy,
 Huy jânim huy fikrim Âblâ huy
 Sahar-xezlarni, huy Âblâ, huy
 Namâz-xânlarni, huy Âblâ – huy
 Huy Âblâ - hay, huy Âblâ – hay
 Yâr gardânlarini, huy Âblâ – huy
 Merâs-xorlarni
 Yâ Âblâ, yâ jânim,
 yâ dostim, yâ zikrim
 Dardga darmân tilayman
 Tanga shifâ yu tanni bergan
 Umri jâni kasmi (kasbi)-kâriga
 baraka bersin
 Bâqtirgan, qâqtirgan
 Uyu, jâyginasiga baraka bersin
 Ânasini qirâ'at qisin
 Qirbir chiltan yâr bosun

Mâmâ qizlar shifâ bersun
 Aylanaman ruh u arvâhlardan
 Kâmil tillardan mâmâ qizlardan
 Sâxavâlardan, urgulaman
 Ghâyiblardan bosun,
 hâzirlardan bosun
 ruhidan bolsa, arvâhdan bolsa
 chughdan bolsa, qâshugdan bolsa
 nishtârdan bolsa,
 ziândan bolsa,
 Mâmâlardan bolsa,
 jây-jâyingga bâr,
 Manzil makâningga bâr
 Talqiningni topmadim

Ghubâringni topmadim
 Urgan qoling ong bolsin
 Qoy orniga bolsin
 Qochqâr orniga bolsin
 Ruh u arvâhlar shâmu sahar
 quvvat qilsunlar.

حلقه‌ی دوم به زبان اُزبکی.

پس از مرحله‌ی فراخوانی، بخشی به پری‌ها دستور می‌دهد که درد را ببرند.

Manam senday devâna
 Uy u jâydan begâna,
 Bala chaqadan begâna,
 Qazâningni qaynatdim,
 chumichingni oynatdim.
 qântalabga qân bergan

⁸² اشاره به رویدنی دارد که به نام پیر کرده است. سالم و سفت و درست.

⁸³ «که اینجا باشد» زیرا اغلب به جای آن به قربانی کردن یک مرغ یا سر گوسفند هم راضی‌اند.

جان طلبان را جان دادم
چراغها را روشن کردم
نان را قسمت کردم
پری دختران برقصید و بیایید
در سرما نمانید
در غبار^{۸۴} خود نمانید
رعنا پری بیا
گلرو پری بیا
من در راه الله
من در راهت ناله می‌کنم
به نام تو توبه می‌کنم
پری پری می‌گویند
مهر آدم برای پری است

رخصت^{۸۵} من برقرار است
مرا همراهی می‌کنند
اکنون با همراهانم بیایید
من در راه تو الله می‌گویم
اکنون راه خود را باز کنید
اکنون به گندم آب دهید
آتش پری‌ام اکنون بیا
آتش گرفته نمی‌سوزد
رعنا پری‌ام اکنون بیا
در تن غبار نماند
ما لعنت^{۸۶} نشویم
دست برنده راست باشد
به جای گوسفند بگذار بنشینند
دو تا دو تا بنشینند
پری اتمام کمک کنید
انا پری‌ام کمک کنید

خروج

با نیت صاف (درد را) بردارید
چشم بد را بردارید

در راه نوری ماما
باربرداران بلند کنید
فقط از لانه‌تان بیایید^{۸۸}
دوستان خود را بیاورید
عذاب آمد از طرف خدا
ماماها و پیرها بردارید
قسمت‌ها را تقسیم کنید
سایه‌شان ضرر نرساند
به عضلات روی استخوان
اگر گره باشد باز کنید
راه را باز کنید راهی کنید

jântalabga jân bergan
chirâghingni yândirdim,
nânrezingni âshirdim.
Pari qizlar oynab kel,
salqiningni tâpmagin
ghubâringni qoymagin
Ra'nâ parim kel endi,
Gulru parim kel endi,
Man Âblâni yolida,
Nâla qilay yolingga,
Tavba qilay ismingga
Pari pari deydular
Mehri âdam paridu

Ruxsatinga qaradur
Oziga hamrâh qiladur,
Hamrâhlarim kel endi,
Âblâ deyman yolingga,
Yoling âchib ber endi,
Gandumga suv kir endi,
Âtash parim kel endi,
Âtash bolib yânmaydi
Ra'nâ parim kel endi,
Tanda ghuvâr qâlmasun,
Elga na'lat tegmasun
Âygan qoli ong bolsun,
Qoy orniga otqazsin
Par-parângga^{۸۷} otqazsin
Âta parim qollasun
Âna parim qollasun

Sâf niyatga kotargin,
Kurar kozdan kotargin,

Nuri mââmâ yolida,
Bâr-bardârlar kotargin,
Kel, kel faqat inidan,

Ham joralar kotargin,
Azâb âmad Xudâdan,
Mâmâ pirlar kotargin,
Bol bolagi bolagidan,
Salqiningni sâlmagin
Sulqullagan suyagidan
Tuguni bolsa âchib kel,
Yolin âchib haydagin

^{۸۴} وقتی بخشی ارواح را دعوت نمی‌کند، مثل این است که در زمان بیکاری‌اند، در غبار؛ اکنون آن‌ها را صدا می‌کند.

^{۸۵} رخصت، زیرا بخشی ارواح را دعوت نمی‌کند، او به آن‌ها اجازه می‌دهد که فرود بیایند که قدرتشان را بر آن‌ها نشان می‌دهد.

^{۸۶} لعنت را نعلت می‌گویند.

^{۸۷} پار، در روسی به معنی جفت است.

^{۸۸} اشاره به ارواح می‌کند که در دخمه و غار زندگی می‌کنند.

گره‌ها را باز کنید و آن‌ها را دور کنید
درد هفتاد و دو مفصل
آن‌ها را با کاروان راهی کنید

سایه‌اش صدمه نزند
غبارش رنج ندهد
در راهشان
راهزن را دور کنید
همراهان آن‌ها را دور کن
دیگت جوش آمد
من ملاقه را چرخاندم
چراغ‌ها را روشن کردم
نان را قسمت کردم
این چراغ را بگیر
گرفته‌ها را کوچ دهید
هفت چراغ دار باشید
آن‌ها را برای هفت سال کوچ
تقدیر در راه^{۸۹} کوچ ببر
به صحرا و بیابان کوچ
در راهی که آدم نباشد کوچ
تقدیر در راه کوچ
امیدشان را ببرید کوچ
چادرها را باز کنند کوچ
^{۹۰} در آب جویبارها
تقدیر را در راه بیندازید
به پیش رانید کاروان را
عمرش دراز باشد
رزقش فراتر باشد
با مادر و پدرش باشد
رزق و رضایت باشد
آتا پیر به او کمک کند
آنا پیر به او کمک کند
جانم الله هو
بار بردار هو الله هو
من فدای ماماها
از چهلتن‌ها، از آن‌هایی که ترسناک‌اند
درد را درمان دهید
درد را شفای جانانه دهید
چشم ما را روشن کنید
زبان ما را باز کنید

آنچه می‌خوریم حلال کنید
روح و ارواح را قدرت دهید
عزیز و اولیاء ما را تربیت کنید
صورتشان را ببینم

شفا دهی از الله است
یا پیر یا استاد عمل کنید

Tugunin âchib haydagin
Yetmish ikki boghnidan
Hayda nârim haydagin,

Salqiningni sâlmagin,
Ghubâringni qilmagin,
Yurgan yoli yolidan,
Yurganlarni haydasin,
Hamrâhlaringni haydasin.
Qazâningni qaynatgan,
chumichingni oynatgan
chirâghingni yândirdim
nayrezingni âchirdim.
Âlchi chirâq âl buni,
Âlchilikni yoliga koch,
Yetti chirâqli bolgin,
Yetti yilli yoliga koch,
Taqdiri â, yolga koch,
Choli biyâbânga koch,
Âdam yurmagan yolga Koch
Taqdiri, â yolga koch,
Umedingni uzib koch,
Châdiringni buzib koch,
Ariqdagi suvlarga,

Taqdiri, â yollarga,
Hayda nârim haydagan,
Umri uzunlar bolsin,
Risqi farâlar bolsin,
Âta-ânasi bilan bolsa,
Risqi-râzilik bolsa,
Âta piri qollasun,
Âna piri qollasun
Jânim Âblâ-huy,
Bâr-bardârlar, huy, Âblâ-huy
Aylanaman mâmâlardan,
chiltânlardan, hurkutganlarda,
dardga darmân bering,
dardga shifâ-i jânini bering,
kozimizni yârugh qilgin,
tilimizni uzun qilgin,

yeganimizni halâl qilgin,
ruh u arvâhlar quvvat qilsin,
aziz u avliyâlar tarbiyat qilsin,
kor kozlarni

Shifâ bermaq Âblâdan
uztâzi qilsun yâ piri

^{۸۹} منظور راه‌های گم شده است و به راه بخشی‌گری مربوط نیست.

^{۹۰} هر چه که برای درمان بیمار استفاده شد در آب ریختند.

در اجرای کوچ ملاحه آفا، وزن و لحن مخصوص اند و ساختار آن متفاوت است. دایره وزن 4/4 را می‌نوازد: تک+ بوم بوم/ تک + بوم بوم که به راحتی با هفت سیلاب اکثر جملات ذکر مطابق است. طرز خواندن او قسمت به قسمت است و بستگی به دور وزنی روی آهنگ زیر دارد.



می‌بینیم که بعد از هر حلقه، وقتی متن اساسی کوچ خاتمه می‌یابد و قسمت دعاها تمام می‌شود، ضرب دایره عوض شده و تبدیل به یک ضربه یا نبض ساده می‌شود: بوم بوم بوم بوم ...

فضای کوچ

وردهای طولانی قَیَترمه و کوچ هنر نمایش‌پردازی (دراماتورژی) است که با شخصیت‌های فراخوانده شده ارتباط دارد. در دعا شخص به حالت نیستی فرو می‌رود و در مناجات ناله می‌کند، ولی درخواست به احضار تبدیل می‌شود. سپس لحن محکم‌تر و مصرانه شده و به هشدار و خروج می‌رسد. در مراسم کوچ، مجری باید اقتدار خود را نشان دهد. این امر کم و بیش با طبیعت ارواحی ارتباط دارد که به کمک می‌آیند. دعا برای خداوند و اولیاء و همچنین چهلتن (قیرق‌کر) است. در مناجات بیشتر به اولیاء (پیر، بابا، ماما) متوسل می‌شوند ولی برخی ارواح حمایت‌کننده (پری) را هم ذکر می‌کنند که بیشتر به فضای بخشی‌گری ارتباط دارند و کمتر در حوزه‌ی اسلامی اند. بعد از ذکر نام شخصیت‌های معنوی، گروه پری‌ها و دیگران فراخوانده می‌شوند که برای درمان درد با احترام به آن‌ها التماس می‌کنند. در مجموع، کلمه‌ی کوچ ده‌ها بار تکرار می‌شود و معنی خروج ارواح و لشکرها را می‌دهد. عبارت‌های آوازی، ساده و تکراری‌اند، ولی اجرای آن‌ها اغلب بستگی به تعداد هجاهای کلمات هر خط متن دارد. گاهی باید یک ضرب اضافه شود یا یک نت، نصف شود. زینت‌دهی و همچنین صدادهی دارای دگره‌اند. طرز بیان، که بستگی به خوی بخشی یا حلقه‌ی مراسم دارد، می‌تواند نسبتاً با خویش‌ن‌داری، به شکلی هیجانی و یا احساسی باشد. به این ترتیب اجرای ملاحه آفا با توجه به قدرت بیانش از دیگران متمایز می‌شود.⁹¹

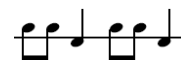
نحوه‌ی اجرای مراسم در هر قسمت فرق می‌کند زیرا بخشی به نیازهای شخص بیمار توجه دارد. بعد از هر حلقه او نحوه‌ی اجرا را تغییر می‌دهد. مثلاً اگر وضعیت بیمار بهتر شود، او تعداد حلقه‌های کوچ را کم می‌کند، ولی اگر حالش خوب نباشد، تعداد آن‌ها را زیاد می‌کند. بخشی‌های با تجربه در حین انجام مراسم به وضعیت حال بیمار و شرکت‌کنندگان توجه دارند. به گفته‌ی آن‌ها، وقتی مَوَکَل‌ها اثر خود را بر جمع اعمال می‌کنند، نوعی هماهنگی خاص در اجرای مراسم ایجاد می‌شود. شرکت‌کنندگان هم صدا با بخشی ذکرها را می‌خوانند، بعضی وقت‌ها ناله یا گریه می‌کنند یا حتا شروع به رقص می‌کنند. گاهی پیش می‌آید از خانه خارج شوند و در حال خلسه در حیاط، در کوچه یا حتا گاهی در محل‌های مقدس (مزار، گورستان، درختان و ...) گردش کنند. در پایان، همه‌ی شرکت‌کنندگان مراسم به خانه برمی‌گردند و یکی از بخشی‌ها (اگر چند تا باشند) از خدا برای بیمار سلامتی می‌خواهد و پیامبران، عزیزان، اولیاء، پری‌ها و چهلتن، پیران و استادان را نام می‌برد، به این امید تا اینکه کسی از اعضای خانواده بیمار نشود.

در سنت، اولین قسمت کوچ با دعا شروع می‌شود و حلقه‌ی اول هم شامل مناجاتی در رابطه با ورود ارواح است: «الهی اولیاء راه را باز کنند، الهی پیران به ما کمک کنند، با نام خدا، بیا. با سر و اسرار بیا». بعد از چند بیت، فراخوان در راستای معالجه‌ی بیمار صورت می‌گیرد. در آخر حلقه‌ی اول ضرب ساده می‌شود و به صورت یک ضربه‌ی ساده‌ی بوم بوم بوم بوم ... در می‌آید.

⁹¹ این بند (پاراگراف) از ژان دورینگ است.

بقیه‌ی ذکر با دعا تمام می‌شود. محتوای حلقه‌ی دوم مناجات پری‌ها و سربازان، با فرمان برداشتن بار یعنی درد از بدن بیمار همراه است.

شروع عموماً با دعا انجام می‌شود سپس با ضرب دایره ادامه می‌یابد و پس از آن به بخش اصلی کوچ نزدیک می‌شود. ضرب دایره تندای متوسط و منظم دارد:



در زیر نمونه‌ی لحنی را می‌بینیم که در این وزن خوانده می‌شود:



Ber Âblâh ber yigh-lay man pa -nâh bergil vâ ma -ni

ملاحظات: بر روی وزن‌ها، لحن‌ها و متن‌ها

تجزیه و تحلیل اطلاعات جمع‌آوری شده در ارتباط با عملیات فالبین‌ها نشان می‌دهد که هر یک از آن‌ها روش خاص خود را دارند. شیوایی سخن و طرز آوازخوانی و رعایت وزن از عناصر مهم‌اند. صدای خوش، انتخاب کلام تاثیرگذار و اجرای صحیح وزن همیشه از نکات مهم برای جلب توجه بیماران است. متون از نظر قافیه و تکرار غنی‌اند و متر و ضرب دایره را دنبال می‌کنند. نمی‌توان گفت که بخشی‌ها، آواز هنری معمول را اجرا می‌کنند، بلکه با الحان شیرین و کلمات قوی بر روی شنوندگان اثر می‌گذارند و توجه بیمار را به خود جلب می‌کنند. علاوه بر این هر یک از آن‌ها سبک خواندن خود را بر اساس استعداد و وزن و لحن‌های او را دارد که کارگان شخصی او را می‌سازد. در این زمینه قواعدی برای اجرا وجود دارد که ضمنی‌اند و بخشی نمی‌تواند آن‌ها را به روشنی توضیح دهد. اکثر آن‌ها در این باره می‌گویند که مربوط به قواعد مافوق‌الطبیعه است و فقط در حین اجرای مراسم با کمک موکل‌ها به کار گرفته می‌شوند.

مثلاً روایت نرزی آپا (در بالا) دارای این ویژگی است که در ضرب دایره به شکل منظم چنگ (بوم تک)، گاهی 8 ضربی و گاهی 7 ضربی اجرا می‌شود.

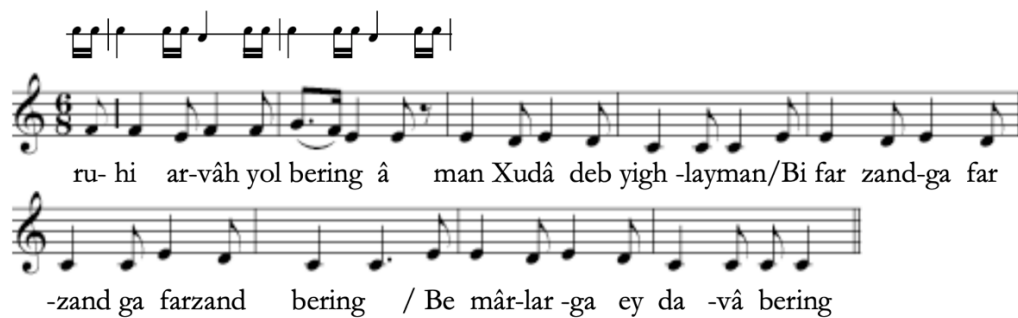


Ay -la -na -man a -ziz -lar ey

Har bi -ri -ga bir nâ -la -man

به تدریج وزن تندتر می‌شود و پس از زمان معینی، لحن در پرده‌ی بالاتر (اکتاو، چهارم و...) تکرار می‌شود. در پایان، متن به لحن گفتاری درمی‌آید و در این حالت ضربه‌های دایره قطع می‌شوند و فقط صدای حلقه‌های دایره شنیده می‌شوند. کلمات به صورت شکوه و شکایت درمی‌آیند که اوج شور و هیجان مراسم را نشان می‌دهد و اثر آن را باز هم تسخیر کننده‌تر می‌کند.

بخشی دیگر توردی جان آپا است. او فال خود را در سبکی روان، در وزن 6/8 به صورت: تک + تک بوم + تک انجام می‌دهد. لحن با ویژگی نسبتاً خاص تقریباً روی نت‌های زیر خط به خط تکرار می‌شود.



سبک اجرای او همواره منظم است و حالت گفتاری با لحنی یکسان دارد که بر خلاف مورد قبلی تغییر نمی‌کند. ساختار آن نیز مانند لحن بخشی قبلی عاری از دراماتورژی است. این لحن همیشه در سرعت متعادل اجرا می‌شود.

نایل شدن به نصیبی کوچ در عملیات فالبین و بخشی

برای انجام عملیات بخشی‌گری عموماً نیاز به مراسم نصیبی است، اما این فقط به بخشی‌ها منحصر نمی‌شود بلکه در سلسله مراتب، اول کینه‌چی به (نصیبی) نایل می‌شود که البته تشریفات آن کمتر است. یک درجه بالاتر، نایل شدن فالبین به نصیبی‌گری است و بالاتر از آن بخشی قرار دارد. مراسم این گروه دستورالعمل خاصی دارد و در دوره‌ی زمانی مشخصی انجام می‌شود. این کار سه حلقه‌ی مشخص دارد:

1- قبول وظیفه‌ی فالبینی و بخشی

2- تجدید ضیافت

3- نصیبی گرفتن شاگرد در رده‌ی بخشی

اولین مراسم در طول مدتی انجام می‌شود که طی آن شخص مربوطه 3، 7، 9، 11، 21 یا 40 روز به چله می‌نشیند. دومین آن در رابطه با وظیفه‌ی اجباری بخشی یا فالبین است که باید سالی یک بار برای تجدید قدرت خود یک کوچ انجام دهد. برای این کار باید چند روز به چله بنشیند و دستورات استاد خود را انجام دهد. بخشی پس از چله، کوچ را در حضور استاد خود و دیگر بخشی‌های مدعو انجام می‌دهد. سومین مراسم نیز زمانیست که شاگرد به مرتبه‌ی استادی می‌رسد و یا از درجه‌ی فالبینی به درجه‌ی بخشی نایل می‌شود. بنابراین باید دو نوع کوچ بزرگ در نظر بگیریم؛ آن‌هایی که بدون برنامه‌ریزی و بنا بر خواسته‌ی اشخاص اجرا می‌شوند و آن‌هایی که الزاماً و با برنامه‌ریزی در موعد معینی انجام می‌شوند. با وجود این اختلافات، این دو در محتوا با هم فرقی ندارند.

در جریان ورود و رسمی شدن شمن، سه یا چهار بخشی با تجربه (که یکی از آن‌ها استاد یا بخشی اصلی است) شرکت دارند. همچنین اشخاصی که با دنیای دیگر ارتباط دارند و به آن‌ها جن‌دار یا آرکه‌دار^{۹۲} (روحی در پشت دارند) می‌گویند. حضور آن‌ها برای فضای مراسم مفید است و متقابلاً، این هم برای آن‌ها مفید است.

در اینجا برای ختم این بخش، مراسم نصیبی (کمر بستن)^{۹۳} را به همان صورتی که ناربی بخشی برای ما تعریف کرد، توضیح می‌دهیم.

مراسم نصیبی بخشی‌گری در خانه‌ی استاد انجام می‌شد. برای انجام آن، افراد خانواده و برخی زنان و مردان از بخشی‌های قدیمی دعوت شده بودند. روی یک سفره‌ی بزرگ علاوه بر غذا، لوازمی که بخشی‌ها در اجرا استفاده می‌کنند از جمله، چاقو، ترکه، تازیانه، تسبیح، آینه، دایره، کتاب و سنگ قرار داشت. بعد از خواندن دعا، استاد چند تا

^{۹۲} در زبان ترکی، آرکه یعنی پشت و در معنی گسترده‌تر به ارواحی می‌گویند که شخصی را همراهی می‌کنند. در تعدد معانی (مانند کلمه‌ی پشت در فارسی) همینطور است. زیرا آرکه معنی تکیه یا گذشتگان یا نیاکان هم دارد، اما ارواح، اغلب ارواح نیاکان‌اند و خود به خود تکیه گاهی برای شخص به حساب می‌آیند.

کمر بستن، در این مراسم خاص، معنایی متناسب با سرسپردگی دارد و معادل نصیبی گرفتن و مواجهه با سرنوشت تعیین شده و تحقق آن است. در مراسم برای زنان بخشی، عمل کمر بستن انجام نمی‌شود.

بستن کمر یک عمل نمادین است که در موقعیت‌های گوناگون انجام می‌شود؛ به طور مثال برای نشان ورود به یک گروه و یا گذر از یک وضعیت (مثلاً در مراسم ازدواج). در بین بخشی‌های بلوچ (خلیفه) به خلصه رفتن با این عمل مشخص می‌شود، با این تفاوت که خود شخص کمر بند را به

دور کمر خود می‌بندد.^{۹۳}

از این وسایل را که از نظر او برای شاگرد مفید بود، نظیر تسبیح، تازیانه (به ویژه برای مردان)، ترکه یا چاقو را انتخاب می‌کرد. او نقش هر یک از این وسایل را شرح داده و قاعده‌ی استفاده از آن‌ها را می‌گفت. مثلاً چاقو برای دفاع، تسبیح برای فال گرفتن و تازیانه برای دور کردن ارواح خبیثه و بیماری‌ها بود. سپس آن‌ها را یکی پس از دیگری به شاگرد داده و به او توضیح می‌داد که چه وقت و چگونه باید از آن‌ها استفاده کند. در زمان اوج گرفتن مراسم، استاد دو گرده نان به شاگرد داد و او باید یک تکه از آن را می‌خورد. این کار علامت شاگردی در محضر استاد، کسب علم از او و گذار به یک مرحله بالاتر بود. بعد از این مراسم، همه‌ی شرکت‌کنندگان به شاگرد تبریک گفتند و او را بخشی خطاب کردند. اما قاعده این است که هر بخشی سالی یک بار ضیافتی برگزار کند و فعالیت‌های خود را تجدید کند. برای این منظور، او باید خوراکی را آماده کند و استاد خود را دعوت کند و مراسم کوچ را به جای آورد. رسم ایجاب می‌کند که بخشی‌ها، در زمانی معین از سال برای پیران، استادان و ماماها مهمانی ترتیب دهند. فقط کسانی که در این حرفه‌اند و به آن‌ها نزدیکند یا اینکه سنت بخشی‌گری را درک می‌کنند در این ضیافت شرکت دارند.



ملاحت آبا رَجَبُوا

بخش دوم کوچ و جن‌زدایی

ژان دورینگ*

* با همکاری سلطانعلی خداپردی او در روایت‌های بخش ا. الف و ا. ج

تجربیات بخشی‌گری

الف . درمان و ورود به بخشی‌گری

مقدمه: بررسی کلی

مطالعات انجام شده و مستندات موجود از عملیات بخشی‌ها در آسیای میانه، چندان زیاد نیست و آن اندکی که وجود دارد تنها برای آشنایی کلی از این سنت کافیهست. برای روشن‌تر شدن آن، شاید بهتر باشد که بین نگاه از دور و گسترده و مقایسه‌ای با نگاه از نزدیک همراه با جزئیات و دقیق‌تر و تشریحی‌تر تعامل بیشتری انجام دهیم سپس آن را تجزیه و تحلیل کنیم. به ویژه بهتر است سعی کنیم عملیات بخشی‌ها را در این مورد خاص از درون ببینیم. محتوای عملیات بخشی‌گری چیست و شخص در مراسم بخشی‌گری چه چیزی می‌بیند و حس می‌کند؟ چرا این کار را انجام می‌دهد، و با این عمل چه نتیجه‌ای می‌گیرد؟ ما می‌خواهیم به این‌ها نیز بپردازیم.

این تحقیق در فصل‌های آتی به این سوالات با روشی علمی و مناسب (متودولوژیک) پاسخ می‌دهد. در فصل اول صحنه‌ی کوچ به صورت بزرگنمایی ارائه می‌شود و سه نوع مشاهده و سه نقطه نظر مختلف مطرح می‌شود؛ یکی از طرف شخصی که معالجه می‌شود و دو شاهد دیگر که یکی س. خ. است که تا حدودی درگیر سازماندهی مراسم کوچ است و دیگری نقشی است که چشم‌دوربین و گوش ضبط صوت در انتخاب صحنه دارند. این زوایا در عین تلاقی با هم فرق دارند؛ بیمار می‌خواهد بداند و بفهمد که چه می‌گذرد، حاضران که به طور مستقیم در آماده‌سازی مراسم شرکت می‌کنند و فیلمبردار که آنچه مفید است انتخاب می‌کند و در چهارچوب قرار می‌دهد. حتا اگر مشاهده‌گر مورد اعتماد حاضران باشد، در هر حال حضورش بر جلسه اثر می‌گذارد. این موضوع خیلی مزاحمت ایجاد نمی‌کند، بلکه بر عکس، وجود اشخاص بیرونی مجریان را تشویق می‌کند که نسبت به معمول بیشتر مایه بگذارند و همه‌ی نیروها را جمع کنند و از افراد بیشتری در مراسم کمک بگیرند.

اجرای این روش خاص تحقیق به علت نوعی هماهنگی ماهرانه و هدفمند (تاکتیکی) بین اشخاص شرکت‌کننده، از این نظر که این موضوعات برایشان از نظر تحقیقی و علمی جالب بود و همچنین به دلیل موقعیت خاص برخی از شرکت‌کنندگان امکان‌پذیر شد. یعنی شخص بیمار، حضور س. خ. خدا پردی او، یک همکار و بالاخره شخص خودم به عنوان مشاهده‌گر که فیلمبرداری می‌کردم.

شرکت‌کنندگان

س. خ. خدا پردی او از تاجیکستان که به عنوان محقق، موقعیت بیرونی دارد. حسن حضور او در این است که بخشی‌ها به موقعیت علمی او که همراه با فروتنی است احترام می‌گذارند و احتمالاً به او اعتماد بیشتری نسبت به دیگری دارند. در واقع آن‌ها نه تنها به خاطر توجه خاصش به او اعتماد دارند بلکه خیلی زود حس می‌کنند که او نسبت به دنیای آن‌ها بیگانه نیست و آن‌ها را درک می‌کند و از همه مهم‌تر اینکه او نیمه تاجیک و نیمه ازبک است. او در قسمت مقدمه به دیدگاه خود اشاره کرد و از برخورد عقیدتی (ایدئولوژیکی) که در تحقیقات گذشته در مورد بخشی‌ها و بخشی‌گری انجام شده، انتقاد کرد.

من نیز مانند س. خ. در همان محور قرار می‌گیرم البته با کمی فاصله زیرا از خارج هستیم. در عین حال حضور من به این دلیل که به زبان آن‌ها صحبت می‌کردم و همکارم س. خ. نیز مرا به آن‌ها معرفی کرده بود، راحت پذیرفته شد. همراه ما دو زن جوان ن. و ل. از دوستان م. و من و س. خ. هم در محل بودند. شاید حضور همه‌ی این افراد که مانند

نزدیکان یا فامیل م. به نظر می رسیدند، به طور ضمنی حاکی از این بود که به مفید بودن مراسم باور داشتند و از این نظر مزاحمتی برای مجریان ایجاد نمی کردند و برای آن‌ها با روزنامه‌نگارها فرق داشتند.

شخص کلیدی این کار م. است که شهادت او مراسم را از درون روشن می کرد. چگونه یک زن به جایی می‌رسد که می‌تواند خود را در اختیار بخشی‌ها قرار دهد و هم در عمل درمانی و هم به تشکیلات بخشی‌گری وارد شود؟ او چنین شرح می‌دهد:

«من سال سختی داشتم، دائم بیمار بودم و نمی‌توانستم دوباره قوه‌ام را به دست آورم. اولین بار بود که برایم پیش می‌آمد. من گاهی زنان مذهبی (آئین) را می‌دیدم و آن‌ها هر بار به من می‌گفتند که بیمارم و باید مراسمی برایم اجرا شود. اوایل حرف آن‌ها را جدی نمی‌گرفتم، ولی بالاخره آن را قبول کردم».

او پس از ملاقات عجیب با دو فالبین قزاق که وی را معاینه‌ی کامل کردند، تصمیم گرفت خود را در اختیار بخشی‌ها قرار دهد.⁹⁴ این دو زن موفق شدند که دقیقاً مشکلات بیماری او را که تنها دکتر معالجش از آن‌ها خبر داشت، تشخیص دهند. علاوه بر این، زن‌ها پی برده بودند که اجدادش از مذهبی‌هایی بودند که استعدادها و کراماتی داشتند و او هم ظرفیت رشد آن را در خود دارد.

«من با تصمیم خودم برای معالجه نزد بخشی رفتم که بی‌دلیل نبود. قبل از این باید یک چیز را بگویم که شرط اولیه این است که بیمار باید به تاثیر آن اعتقاد داشته باشد. دلیل اصلی که من نزد بخشی رفتم، این بود که در زندگی همیشه کمبودی حس می‌کردم. نمی‌دانستم چگونه و از چه طریق این کمبود را پر کنم. کارهایم همیشه انباشته می‌شد و دائم خودم را بی‌قوت می‌یافتم و قادر به انجام هیچ کاری نبودم. باید یادآوری کنم که برای این موضوع بارها با پزشکان مشورت کرده بودم. بالاخره دوستی به من پیشنهاد کرد که با بخشی‌ها مشورت کنم».

به این ترتیب بود که م. با س. خدا پردی او تماس گرفت و همانطور که در فصول قبلی دیدیم او با همه‌ی بخشی‌های منطقه آشنایی داشت.

آماده‌سازی‌ها

چند وقت بعد، س. خدا پردی او برای شخص م. که در آن زمان جای دیگری زندگی می‌کرد، نزد یک بخشی فالبین در اطراف خجند رفت. هدف از اینگونه مشاوره، تصمیم‌گیری در نوع درمانی است که برای باز کردن گره‌ی مشکل مناسب باشد.⁹⁵ روش‌ها و مراسم دارای درجه‌بندی‌اند به عبارت دیگر درمانگرها سلسله مراتب دارند. بیمار کسی را برای مشاوره تعیین می‌کند. کافست که شیئی متعلق به شخص مورد نظر بیاورند و در این مورد خاص یک قطعه عکس از او خواستند. لازم به ذکر است که هیچگونه نظر روانشناسی در این مشاوره نقشی نداشت، زیرا فرد مورد نظر غایب بود. ما دیدیم که فالبین‌ها نیازی به گوش کردن به خواسته‌ی مراجعه‌کننده نداشتند و تنها چند کلمه کافی بود. در این مورد در مطب مشاور خانواده نبودیم. جالب است که مانند بسیاری از مذاکرات، شخص ثالثی نقش داشت.

در زیر می‌بینیم که س. خ. چگونه این مرحله مقدماتی مراسم را نقل می‌کند:

⁹⁴ این موضوع در محل یک زیارتگاه روی داد. دو فالبین که لباس کامل سفید پوشیده بودند و گروهی دوازده نفره دورشان گرد آمده بودند. آن‌ها دست خود را روی قبر زن مقدسه گذاشته بودند و پیام‌های الهامی دریافت می‌کردند که پیروانشان آن را با ضبط صوت ضبط می‌کردند. آن‌ها ادعا می‌کردند که بخشی‌اند و می‌گفتند مسلمانند، ولی رفتارشان مانند مدیوم‌هایی بود که با ارواح ارتباط دارند (احضار کننده‌ی ارواح) و به م. پیشنهاد کردند که در آملاتی به آن‌ها پیوند تا او را درمان کنند.

⁹⁵ ت. لوین (246): فال نشان می‌دهد که آیا شخص ناخوش به کُوج نیاز دارد یا نه و اگر نیاز داشته باشد، کدام بخشی باید آن را انجام دهد و چه نوع حیوانی باید قربانی کرد. توردی جان می‌گوید: «من بیشتر کسانی را که نزد فرستاده می‌شوند، قبول می‌کنم، ولی گاهی هم قبول نمی‌کنم. من نمی‌توانم به همه کمک کنم. اگر ارواح من شخصی را بپذیرند، از همان اولین لحظه که شخص وارد منزل می‌شود، معلوم می‌شود. اگر ارواح من او را قبول نکنند، من خیلی محترمانه او را نزد بخشی دیگری می‌فرستم. همه ملزومات و نوع درمان با فال مشخص می‌شود. فال به شما می‌گوید که چه حیوانی را باید قربانی کنید. مثلاً گوسفند سفید یا خروس سرخ، یا یک گاو نر سیاه»

در این کتاب نویسنده شرح می‌دهد که بخشی چگونه پیشگویی خود را تفسیر می‌کند (247): «من به پشت دایره‌ام خیره شدم و چیز مبهمی در داخل دایره دیدم. من با چشم خود نمی‌دیدم، ولی با روح می‌دیدم. چشمانم را بستم و در خیالم تصویری شکل گرفت که درون دایره مانند تصویر برفک‌دار تلویزیون بود».

نَقل فال از زبان س. خُدا پردی اِو:

« می‌دانیم که در خجند و اطراف آن چندین بخشی و فالبین بسیار مجرب وجود دارند. من برای پاسخ به خواسته‌ی دوست خود م. به این فکر می‌کردم که نزد کدامیک از آن‌ها بروم. می‌دانستم که قوی‌ترین و با سوادترین آن‌ها بخشی سارا آبا بود که هفتاد و پنج سال داشت. نزد او رفتم و دلیل رفتنم را توضیح دادم، ولی او به دلیل ضعف سلامتی خود در اثر کهولت سن، خواسته‌ی مرا رد کرد. با همه‌ی این‌ها، به من گفت که نزد شاگردش مَمَلْکَت که پنجاه و پنج سال داشت بروم که در آن محله زندگی می‌کرد. من نزد او رفتم و مشکل را مطرح کردم. او از من پرسید که آیا عکس آن شخص را دارم و سن او را پرسید. من عکس او را نشان دادم و سن تقریبی او را گفتم.»

« فالبین کارش را شروع کرد. او با تسبیح خود، سرنوشت دوست مرا دید و گفت:

- 1- دوست شما با قلم سر و کار دارد، یعنی اهل قلم است. (درست بود چون او زیاد می‌نوشت).
 - 2- او سالهاست که از بیماری رنج می‌برد و حالش خوب نمی‌شود و گاهی شکم‌درد و سردرد دارد.^{۹۶}
 - 3- اجداد او انسان‌هایی پاک و بسیار قوی بودند که بینشان حتا د/ملاها هم حضور داشتند.
 - 4- او خودش ایمان ندارد برای همین است که ارواح اجدادش از او ناراضی‌اند.
 - 5- او هیچ کاری نمی‌تواند بکند و دائما احساس خستگی می‌کند، کارش پیش نمی‌رود و راه‌ها به رویش بسته‌اند.
 - 6- تا وقتی که دوست شما نصیبه/ش (فالبین یا کینه چپ و دعاخوان) را قبول نکند، دردش تسکین نمی‌یابد. نتیجه‌ی فال این شد که برای معالجه‌اش نیاز به انجام کوچ بود. برای همین می‌بایستی که:
 - تمام بدنش را با لکه‌های خون گوسفند سیاه و پیشانی سفید، آغشته می‌کردند.
 - او را با پوست گوسفند می‌پوشاندند و کوچ را انجام می‌دادند.
 - او باید نصیبه را، یعنی یکی از وظایفی را که در بالا گفته شد، قبول می‌کرد.
- پس از این مشاوره، همه را نکته به نکته به دوست خود اطلاع دادم. او از نتیجه‌ی این تشخیص بسیار راضی بود و قدری هم حیرت زده، زیرا تقریباً می‌توانست همه‌ی سخنان بخشی را تایید کند. او همه‌ی شرایط کوچ را قبول کرد و از من پرسید که آیا اجرای مراسم در خجند ممکن است یا خیر سپس تاریخ آن را برای یک روز چهارشنبه مشخص کردیم. من به او گفتم که رعایت شرایط و مقررات مراسم، اولین قدم در معالجه‌ی درد و رنج است. به علاوه، بیمار باید همه‌ی مخارج مربوط به مراسم را بپردازد و آن را کاملاً بپذیرد و باید از ته قلب به این معالجه اعتقاد داشته باشد وگرنه به نتیجه‌ی مطلوب دست نمی‌یابد.»

در جستجوی گوسفند تعیین شده

ارواحی که مَمَلْکَت با آن‌ها مشورت می‌کرد، تعیین کردند که گوسفند قربانی باید قهوه‌ای رنگ باشد و روی پیشانی‌اش هم لکه‌ای سفید داشته باشد. کمی بعد درست شب قبل از اجرای مراسم کوچ، م. به خجند آمد. س. خُدا پردی او نگرانی خود را نسبت به انتخاب گوسفند تعیین شده ابراز کرد؛ چراکه از نوع نادری بود. او فرصت نکرده بود به دنبال آن برود و تنها فرصت باقی مانده فردای آن روز بود. از طرف دیگر، بازار گوسفند در روز دیگری از هفته برگزار می‌شد و او بایست در روستا می‌گشت و برحسب اتفاق گوسفند را پیدا می‌کرد. در واقع می‌بایست به تمام نکات مربوط به خوراک و مواد آن با دقت توجه کرد، به ویژه گوسفند را که مشخصاتش در فال تشریح شده بود. در این مورد خاص، س. خ. نگران از دست خالی برگشتن، این موضوع را با فالبین مطرح کرده بود و پاسخ این بود که احتمالاً ارواح به گوسفندی دیگر از نوعی معمولی هم برای مراسم راضی‌اند و آن‌ها در هر حال به هر قیمتی که بود می‌بایست گوسفند مناسبی پیدا کنند. روز بعد وقت سحر با اینکه روز مناسبی هم نبود، او به دنبال پیدا کردن حیوان رفت. وی پس از کمی گشتن، بازار کوچکی از حیوانات در اطراف شهر پیدا کرد و خوشبختانه، گوسفند پیشانی سفیدی را که می‌خواست در گله پیدا کرد.

^{۹۶} سردرد و شکم‌درد مورد اصلی معاینه‌ی بخشی‌هاست. در همه‌ی مشاوره‌ها این دردها را تشخیص می‌دهند و بندرت پیش می‌آید که بیماران از آن شکایت نداشته باشند. یک روز در مشاوره با یک بخشی، من جرات کردم و گفتم که بندرت سردرد و شکم‌درد دارم ولی او خوشش نیامد.

او حیوان را با خود به محل انجام مراسم برد سپس با خیال راحت با پولی که م. داده بود برای خرید ملزومات و مواد خوراکی لازم جهت چیدن سفره از جمله روغن، آرد، میوه، نان و شکر و همچنین پنج پیراهن و پنج حوله‌ی دست به عنوان هدیه برای بخشی‌ها⁹⁷، به بازار رفت. بخشی‌ها برای مراسم پولی نمی‌گیرند ولی تمامی آنچه که برای کوچ فراهم می‌کنند، گران تمام می‌شود و در آخر به طور مشخص یک قسمت مهم از گوشت گوسفند، آش پلو و تکه‌های پارچه به مجریان می‌رسد.

سه نسل زنان بخشی

حدود ساعت دو، همه به خانه‌ی مَمَلکت آبا آمدند (کلمه‌ی آبا مانند خواهر بزرگ برای احترام اضافه می‌شود). او زنی بخشی بود که کوچ را تجویز کرده بود و می‌بایست آن را هدایت می‌کرد. او را در اینجا به اختصار مَم می‌نامیم.

خانه‌ی مَم در محله‌ای ساده در حومه‌ی خجند بود و به شکلی سنتی، شامل یک بنا بود که اتاق‌ها در آن قرار داشتند و یک مجموعه جداگانه که آشپزخانه و انباری در آن بود. در وسط حیاط نیز تنها یک منبع آب بود. چندین نفر که بیشترشان زن بودند بین اتاق‌ها و حیاط رفت و آمد داشتند. ما نمی‌دانستیم که این‌ها چه کسانی بودند، اما کاملاً واضح بود که مَم کارها را اداره می‌کرد. مانند بقیه‌ی حاضران زبان اول او ازبکی است. چهره‌ی او با آن صورت پهن و گرد، چشم‌های ریز بادامی و بدنی نیرومند و روحیه‌ی قوی‌اش، نشان دهنده‌ی تیره‌ی نژادی او بود.⁹⁸

هوا در اوایل آذر ماه خیلی خنک بود و داخل خانه هم سرد. بخاری بزرگ مدت‌ها بود که کار نمی‌کرد زیرا خانواده توان مالی نداشت که پول قبض گاز را بپردازد. مهمانخانه کم‌کم داشت تاریک می‌شد. برق هم فقط شب‌ها وصل می‌شد. پس از نوشیدن چای و صرف کمی نان، ترجیح دادیم بیرون بمانیم تا هنوز کمی از پرتو ضعیف نور خورشید برخوردار شویم.

در حیاط، گوسفند پیشانی سفید ملزوم ارواح منتظر آخرین ساعت حیات خود بود. مردی وارد شد و با حالتی کند و مطمئن به خود که کاردش را تیز می‌کرد، گوسفند را به پهلوی خواباند. دست و پای گوسفند را بستند و به آرامی سرش را بریدند. خون در چاله‌ای که در زمین کنده شده بود می‌ریخت. مقدار زیادی از خون برای انجام مراسم جمع شد. سر گوسفند را از تنش جدا کردند و کنار گذاشتند سپس پوستش را کردند. دیگ نیز در کنجی از خانه که نقش آشپزخانه را داشت می‌جوشید.

بعد از ظهر خسته‌کننده‌ای بود. با چند زن جوان صحبت کردیم و متوجه شدیم که همگی بخشی یا شاگرد بخشی بودند. نزدیک غروب، خانمی حدود شصت ساله، شبیه تاتارها به نام پاشاخان وارد شد. او از خانواده‌ی مذهبی/ایشان ازبک بود و بخصوص در حلقه‌ی مقدماتی، نقش بخشی کمکی داشت.

به جزء مردی سی و پنج ساله، یک مرد جوان و دختر مَم که شانزده سال داشت، بقیه افرادی که در خانه به کاری مشغول بودند، همه بخشی بودند. دو شاگرد مَم که هجده ساله و بیست و پنج ساله بودند و دیگری که پاشاخان بود و سی سال داشت به همراه سارا که پیرترین زن بود؛ دست کم شش بخشی در مراسم شرکت می‌کردند که البته دو تای آن‌ها جوان‌تر بودند و نقش کمرنگ‌تری داشتند.

⁹⁷ در آن زمان، کل هزینه‌ها حدود 90 یورو شد که 50 یورو آن برای گوسفند بود و این مبلغ در تاجیکستان رقم قابل توجهی است. به هر صورت در چنین مواردی، مردم این گوسفند را در بازار روز ارزان‌تر می‌خرند و در مورد پارچه هم، از آنچه که در خانه ذخیره دارند استفاده می‌کنند چون در موارد مختلف پارچه جزء چیزهایی است که به هم هدیه می‌دهند. به هر حال هزینه‌ها هر چقدر هم کم باشند از 50 یورو بیشتر می‌شوند.

⁹⁸ تودور لَوین می‌نویسد: «در منطقه‌ی شهرستان که 90 درصد مردم تاجیک‌اند، نیمی از بخشی‌ها، ازبک و از نژاد قبیچاق‌اند».

در داخل اتاقی که کمی با غروب آفتاب روشن شده بود، پاشاخان با کمک یک دستیار به دقت توئیسیرا (از خانوادگی تورتلینی که نوعی خمیرنان است و درونش را با موادی پر می‌کنند) را آماده می‌کرد. ن. که از دوستان م. بود به او کمک می‌کرد و چند بار آن‌ها را شمرد که تعدادشان دقیقا 91 (72+19) باشد.

به نظر می‌رسید که توئیسیرا (تورتلینی) خوراکی برای پری‌ها باشد. آتین‌ها که دارای پری و ماماها هستند روزهای چهارشنبه آن را درست می‌کنند زیرا هر از چندی باید آن‌ها را سیر کرد. این غذاها برای ارواح درست می‌شوند، ولی بخشی‌ها هم می‌توانند از آن بخورند. از آنجا که سر هر کدام از این تورتلینی‌ها بسته (توقون) است، نمادی هستند از مشکلات و سختی‌ها که به هم گره خورده‌اند و وقتی به شکل نذر برای مراسم تهیه می‌شوند، در واقع به صورت نمادین به وسیله‌ی ارواحی که برای حل مشکل فراخوانده شده‌اند، باز می‌شوند.

م. روی تشک (گریاچه) دراز می‌کشد و صحنه‌ی خسته‌کننده را نگاه می‌کند.

دختر جوانی یک دسته چوب نازک، هم اندازه‌ی قلم نی، روی میزی کوتاه می‌گذارد. چند تا زن کنار م. دور میز می‌نشینند و قبل از شروع، همه دو دست خود را به سوی آسمان برده و دعای کوتاهی می‌خوانند.

سپس عملیات طولانی بستن پنبه دور چوب خشک‌های حدودا سی سانتیمتری شروع می‌شود که با آن مشعل‌هایی برای روشن ماندن در طول مراسم درست می‌کنند.⁹⁹



سر شب، سارا آپا، غیره منتظره وارد می‌شود. زنان برای بوسیدن محترم‌ترین و گرمی‌ترین بخشی منطقه برمی‌خیزند. او در بالای سفره، دورترین جا نسبت به در ورودی می‌نشیند. طبیعتا مَم، هدایت عملیات را به او واگذار می‌کند.

او دختر یک آتین‌آی و ملای معروف است که در نه سالگی علائمی از استعداد بخشی‌گری را از خود نشان داد و در سن چهل سالگی نصیبه‌ی خود را دریافت کرد (در بالا، فصل 1). از آن پس، او از شهرت زیادی برخوردار شد و شاگردان زیادی از جمله مملکت آپا را تربیت کرد. سارا آپا به علت ناتوانی، قصد نداشت در مراسم ما شرکت کند، ولی وقتی وارد شد، طبعاً مراسم کوچ به دست وی انجام شد.

⁹⁹ این عمل در مراسم مشکل گشا هم انجام می‌شود. یک روش دیگر و بسیار دقیق و خسته‌کننده‌ای هم وجود دارد که در آن دُم کشمش‌ها را جدا می‌کنند و آن‌ها را یکی یکی با پنبه می‌پیچند. سپس زنی روی آن‌ها دعایی می‌خواند. آن‌ها را به خانه‌ی خود می‌برند و در کنجی از خانه می‌گذارند. نقطه‌ی مشترک این روش‌ها که آماده کردن تورتلینی هم جزء آن است، دقت و مدت زمانیکه باید صرف آن کرد و آن را به عنوان حلقه‌ای از مراسم در نظر گرفت چراکه این کارها فقط یک آماده‌سازی معمولی نیست.

سارا آبا به زنان دیگر شباهت ندارد. وجهه‌ی قدرت او با بقیه فرق دارد. چهره‌اش دارای خطوطی نازک است که به او نجیب‌زادگی قابل احترامی می‌دهد. بدن سنگین و خسته‌اش او را روی زمین می‌نشانند. نگاهش با آن چشمان آبی در پشت عینک ته استکانی به جاهای دیگر بود.

سارا آبا پیش از شروع عملیات دعای کوتاهی می‌خواند؛ مانند دعا‌هایی که برای گشایش جلسات می‌خوانند:

...مشکل‌ها آسان کند، دردشان شفا کند...

او پس از اندازه گرفتن چند ترکه‌ی بلند با دست، آن‌ها را می‌برد سپس با کنار هم گذاشتن چند تا از آن ترکه‌ها مشعل درست می‌کند جوری که جدا جدا آتش بگیرند.

دختر جوان خانه با آتش گردان حاوی اسفند در دستش وارد اتاق می‌شود. او اسفند را به تک تک حاضران نزدیک می‌کند و آن‌ها دود را به سمت صورت خود می‌برند تا نیروهای منفی را پاک کند.

همه‌ی حرکات در تمام طول عملیات طبیعی و موثراند، مانند آنچه که زن‌ها در خانه انجام می‌دهند. به غیر از دعاها و دقت در آماده کردن ملزومات، هیچ علامتی از آماده شدن مراسمی مرموز نیست. کودکی جلو میز نشسته است. سارا آبا و بخشی با هم گفتگو می‌کنند، کار خود را شرح می‌دهند و یا به سوالات محتاطانه‌ی س. خدا پردی او که در گوشه‌ای نشسته و با نگاه علمی به مراسم توجه دارد، پاسخ می‌دهند.

در این موقع مجموعه‌ی گوسفند در دیگ را می‌آورند و برای آن دعای زیر را می‌خوانند:

پری‌های پاک، موکل‌های پاک، چهلتن یک تن، سیصد و شصت تن

سه دایره روی زمین کنار یک کاسه خون گوسفند قربانی قرار داده شدند. یکی از بخشی‌های جوان سر انگشتان خود را به خون آغشته کرد و روی پوست داخل دایره‌ها نقشی کشید و سپس با یک بشقاب روی کاسه‌ی خون را پوشاند.

روی اولین دایره که متعلق به جوانترین بخشی بود، با خون علامت گذاشتند. بقیه نقش‌های بزرگتری داشتند و روی آن‌ها تعداد کوچ‌هایی که در آن‌ها این دایره‌ها نواخته شده بودند، نوشته شده بود.

حلقه‌ی مقدماتی

تا اینجا آماده‌سازی‌ها انجام شدند پس از آن و در آغاز حلقه‌ی اصلی فقط م. و پنج زن بخشی شرکت می‌کردند. آن‌ها اتاق را ترک کردند و ما را با سارا آبا تنها گذاشتند.

کمی بعد، برای انجام باقی عملیات به دنبال ما آمدند. اتاق کوچکی برای این کار در نظر گرفته شده بود. روی یک سفره روی زمین، لوازم ضروری برای مراسم گذاشته شده بود؛ مجموعه‌ی گوسفند، تورتلینی، آرد، چای و شکر، گرده‌ی نان سرخ شده، اسفند، چند روسری و چهار عدد اسکناس صد صوم تاجیکی.

چند فتیله‌ی روشن جاسازی شده در خمیر نان، مانند شمع اتاق را روشن می‌کرد. بوی آن کمی تند بود ولی نور سفید قشنگی داشت. بیمار در وسط اتاق نشسته بود. او پیراهن بلند و تنگی به تن داشت و برای اینکه بتواند بازوانش را حرکت دهد، دست در آستین‌هایش نکرده بود. به نظر می‌رسید زیر تکه پارچه‌ای سفید مثل چادر، پوست گوسفند بود که روی سر و پشتش انداخته بودند (بعداً می‌بینیم که اگر فقط زن‌ها در مجلس بودند، نیازی به پوشیدن پیراهن نبود). زن پیش‌کسوت دعای کوتاهی با صدای آرام خواند و ترتیب بقیه مقدمات را داد. او با کمک دستیارانش، فتیله‌ها را آماده می‌کرد و آن‌ها را می‌شمرد چراکه تعداد آن‌ها بایست 87 عدد بود، 41 عدد برای چهلتن، 21 عدد برای ماما، 11

عدد برای مَوَکَل، 7 عدد برای پیر و استاد¹⁰⁰، 2 عدد برای ارواح، 2 عدد برای بی بی سه شنبه، 2 عدد برای بی بی مشکل گشا و در نهایت یکی برای بیمار.

در ادامه نقل جزئیات صحنه‌ای که م. با بخشی‌ها رفت و دوباره به اتاق مراسم بازگشت از زبان خود او آمده است.

خون و اشک

«زنی مرا به اتاقی که چسبیده به اتاق اصلی مراسم بود، هدایت کرد. آن‌ها لباس‌های مرا درآوردند. یک نفر ظرفی پر از خون (حیوان قربانی) آورد، پارچه‌ای نخی را در آن فرو کرد و خون را وسط سرم مالید و همزمان عبارات یا وردهایی را زمزمه می‌کرد. زنانی که دور من بودند همان سه زن جوان دستیار من بودند. خون خیلی سرد بود (با اینکه سعی کرده بودند بعد از قربانی کردن چند ساعت آن را نزدیک دیگ داغی بگذارند تا گرم شود). تمام بدنم تا کف پا از خون، قرمز بود. ناراحت بودم، خون چسبیده بود و بوی بدی داشت و اتاق هم یخ زده بود. من نمی‌توانستم تکان بخورم و وقتی پوست گوسفند (قربانی) را روی بدنم کشیدند، دیگر نمی‌توانستم راه بروم».

حلقه‌ی اول

اکنون م. وسط اتاق نشسته است. جلوی او سفره‌ی رنگین، فتیله‌ها و سر گوسفند در لگنی قرار دارند. پشت سر او چهار زن، طرف راستش پاشاخان و طرف چپش سارا آقا نشسته‌اند.

حلقه‌ی اول شروع شد. اول مناجات خدا و اولیاء بود که در آن درخواست تشکیل مراسم بیان شد. زن پیش‌کسوت یک مشعل روشن کرد که از چند ترکه درست شده و آن را دور سر م. چرخاند. او همزمان دعایی را که در آن از هفت پیر کامل، لقمان حکیم، دیوانه بهاء‌الدین (نقشبند) نام می‌برد، زمزمه می‌کرد.

او چند شمع را سه بار با مشعل روشن کرد و ذکر زیر را می‌گفت:

Cheltanhâ-i pâk parihâ-i pak, muakalhâ-i pâk, cheltan yak tan, sesad o shasht tan, kushâyesh beringler.

چهلتن‌های پاک، پری‌های پاک، مَوَکَل‌های پاک، چهلتن یک تن، سیصد و شصت تن، گشایش دهید.

بلافاصله بعدش فتیله‌ها را دور سر م. می‌چرخاند و می‌گفت:

Ruh o arwahlar, aylanaman pirim ostâzhâ, cheltanhâ-i pâk, parihâ-i pak, muakalhâ-i pâk, cheltan yak tan, sesad o shasht tan, kushâyesh beringler.

روح و ارواح، من فدای پیر و استادم، چهلتن‌های پاک، پیرهای پاک، مَوَکَل‌های پاک، چهلتن یک تن، سیصد و شصت تن، گشایش دهید.

مجری دسته فتیله‌ی بزرگ را باز کرد و آن‌ها را در خمیر فرو کرد تا پنج فتیله درست کند.

بخشی‌ها دست به دعا برداشتند. آن‌ها همگی با هم ذکر چهلتن، لقمان حکیم و پری‌ها و دیگر دستیاران را کردند. با گفتن نام لشکرها، سارا آقا لرز کرد. ضمن فرا خواندن این چهره‌ها این مناجات انجام شد:

¹⁰⁰ احتمالاً همان‌هایی هستند که سلطان می‌نامیم. بر اساس دستورالعمل دیگری 9 دانه‌اند که با فتیله‌ها مشخص می‌شوند.

Yehishingni qabul bolsin, qumushingni qabul bolsin, yuzimiz yâruq bolsin, savap parvardegârning oziden bolsin, mashharda qiyamatda pil-sirat sharmanda qilmagin.

ای که این خوراک قبول شود، که این فتیله‌های از نی قبول شوند، که صورت‌های ما نورانی شود، که ثواب را خود پروردگار بدهد، که در روز محشر و قیامت در گذر از پل صراط شرمند نشویم.

مجری یک فتیله را در خمیر فرو کرد و روی سر م. گذاشت و دو تای دیگر را در کف دو دست او قرار داد طوری که در ادامه‌ی ذکر کاملاً بی‌حرکت شده بود. مجری دایره‌ها را از روی شمع‌ها^{۱۰۱} رد کرد، برکت طلب کرد و آن‌ها را به دست سه زنی داد که پشت م. نشسته بودند. ذکر شروع شد. پاشاخان که در بین پنج نفر دایره‌نواز نبود، ترکه‌های بلند نی را آماده می‌کرد. او آن‌ها را با یک نوار پارچه‌ای سفید بست و چیزی شبیه یک جاروی کوچک درست کرد که از آن به عنوان تازیانه‌ی کوچکی برای زدن به پا و بازو و سینه‌ی بیمار با ضرب تقریبی دایره استفاده می‌کرد.

متن ذکر مانند متن فصل قبل (قَیْتَرْمَه) است که در آن پس از نام هر یک از متحدانش، درخواست گشایش می‌آید که مانند ترجیع‌بند است.

Kâmil pirlar kushâyesh, Âdam âta kushâyesh, Mâmâ Havâ kushâyesh, Namâzxânlar kushâyesh.

Karbâlâda tâsh otgan. Hur shahidlar kushâyesh Pir Ismâ'il kushâyesh, Pir Ibrâhim kushâyesh...

پیران کامل گشایش، آتام آدم گشایش، ماما حوا گشایش، نمازگزاران گشایش، کشته‌شدگان کربلا گشایش، خُر^{۱۰۲} شهیدان گشایش، پیر اسماعیل گشایش، پیر ابراهیم گشایش.

دایره‌ها ضربه‌های منظم می‌کوبیدند. با کمک آواز، گوش به طور طبیعی ضربه‌ها را دوتایی می‌شنید، حتا وقتی فرق بین بوم و تک خیلی روشن نبود (از بین چهار نفر فقط مَم فرق بین بوم و تک را به وضوح رعایت می‌کرد که در نتیجه به شکل بوم بوم تک تک در می‌آمد). در این بخش سرعت عملاً تغییر نمی‌کرد، ولی لحظاتی وزن دایره‌ها تدریجاً نیم ضرب جابجا می‌شد، این تغییر ناخواسته، اثر قابل توجهی می‌گذاشت. شخص پیش‌کسوت راضی نبود و به گروه یادآوری می‌کرد که نظم را رعایت کنند. او بود که فراخوان را انجام می‌داد، ولی دستیاران با اینکه با متن او آشنا بودند و شاگردان او بودند، شناخت دقیقی نداشتند و نمی‌توانستند هماهنگی لازم را داشته باشند. علاوه بر این احتمالاً تجربه‌ی اجرای گروهی را هم نداشتند. این لحظات مبهم در وزن، چندین بار در طول مراسم پیش آمد، ولی تاثیر زیادی بر کیفیت اجرا نداشت.

نغمه دارای دو بخش قرینه به صورت «سوال و جواب» است که دو بار 8 ضرب کند دارد، ولی در آخر هر سیکل، آواز در طول دو میزان قطع می‌شود. این جور ناموزونی هیچوقت در آواز سنتی این فضای فرهنگی دیده نمی‌شود. آن را می‌توان به شکل زیرنوشت و زینت‌ها و زیر و بمی و نوسان صدا را در نظر نگرفت.



Â dam â-ta ku -shâ -yesh Mâ -mâ Ha vâ ku-shâ-yesh

¹⁰¹ آتش جای مهمی در تمام مراسم دارد؛ چراکه درد را پاک کرده و دور می‌کند. شرکت‌کنندگان چندین بار دست خود را از روی شعله‌های آتش رد کردند و بر روی صورت خود کشیدند که این حرکت نزد مسلمانان مرسوم است.

¹⁰² خَرَبَن یزید لشکر کفر را ترک می‌کند و به خط امام حسین می‌پیوندد و در کربلا شهید می‌شود.



Pir Is -mâ'il kushâyesh, pir Ibrâ -him kushâyesh..

پس از مدتی، مجریان استراحت کردند اما م. همواره در جای خود بی حرکت بود. چشمان او نیمه باز بود ولی از سه فتیله راحت شد. سه بخشی کاملاً آرام شدند و نگران حال او نبودند. سارا آپا به شوخی گفت که از ترکه زدن خسته شده بود و پنج شش بخشی برای زدن ضربه‌ی محکم کافی نبود.



ذکر با سرعت بیشتر در وزن 4 ضربی و 150 ضربان در دقیقه با آوازی بیشتر چکشی تا نغمگی ادامه یافت که برخی از آن‌ها همان نغمه‌ی قبلی را داشتند، ولی بقیه به شکل یکنواخت می‌خواندند. گروه هماهنگی نداشت ولی بعد از چند لحظه خط نغمگی عوض می‌شد و هماهنگی برقرار می‌شد. بخش کلامی چهار ضربی بود و با پسوند گشا^{۱۰۳} تمام می‌شد، مثلاً :

/awliyalar kushâ + / kâmil pirlar kushâ + /
/ولیاءها گشا+ / پیران کامل گشا+ /

ادای سخن یکنواخت حالت اصرار را تقویت می‌کند. سارا آپا و یک بخشی دیگر دایره را کنار گذاشتند و ترکه‌ی کوچک را برداشتند. آن‌ها م. را گاهی همزمان از دو پهلوی و گاهی از جلو و پشت ضربه می‌زدند. علاوه بر این با پهلوی دایره هم به پهلوهایش ضربه می‌زدند.

اولین قسمت مراسم که تمام شد مانند دفعات پیش، زن‌ها خستگی در کردند و در حالیکه با لحن ملایمی گفتگو می‌کردند، برایشان چای آوردند.

رنج و وجد

¹⁰³ بخش تحلیف قَیَترمه که در فصل قبل ذکر شد.

چهار شاهد که در پشت یا در بغل گروه نشسته بودند، میزان ملایمت و نفوذ ذکرها را حس کرده بودند، با این همه حالت خاصی در آنها ایجاد نشده بود (نسبت به حالی که در جمع درویشان پرشور و خروش است این یک حال ملایم بود). زن‌ها متمرکز بودند، ولی خیلی بیشتر از این از خود مایه نمی‌گذاشتند و از خود بی‌خود نمی‌شدند. می‌گویند که عموماً در این حلقه است که بیمار حالت‌های وجد و حال را تجربه می‌کند که این حالت‌ها می‌تواند مراسم را طولانی‌تر کند یا اینکه یک بخش به آن اضافه کند. م. با بودن شمع روی سرش نمی‌جنبید و نمی‌توانست بگوید عمیقاً چه چیزی در درون خود حس و تجربه می‌کرد و ما هم نمی‌توانستیم حدس بزنیم که در درونش چه می‌گذشت.

او شهادت می‌داد:

«وقتی من را به اتاق بردند (جایی که مراسم در آن اجرا می‌شد) نمی‌دانستم چه چیزی برایم پیش می‌آید. هوا زیاد سرد نبود، ولی با لباس خواب و پوست گوسفند، من اصلاً نمی‌توانستم بجنبم. شرایط خیلی سخت بود و من از خود می‌پرسیدم چه خواهد شد؟ حالم خوب نبود و دلم می‌خواست گریه کنم، ولی سعی کردم رنج و ناراحتی را فراموش کنم. ضرب دایره به من کمک می‌کرد که متمرکز باشم و رنج را فراموش کنم. کم‌کم فراموش کردم که سردم بوده و در این پوست بدبوی سنگین در فشار بودم. من در حال دیگری قرار گرفتم. احساس بسیار خوب و خیلی سبکی پیدا کردم. هیچگاه چنین حالی نداشتم. کاملاً به جای دیگری رفته بودم و علاوه بر این، نوری می‌دیدم. بعداً از من پرسیدند که آیا این نور سفید بود، ولی واقعاً سفید نبود، بلکه مانند نور شمعی دلپذیر بود. یک حال خیلی قوی بود؛ احساسی که بیان آن با کلمات مشکل است. یک لحظه دیدم پرنده‌ای پرواز می‌کند. بعداً از من پرسیدند که چه پرنده‌ای بود ولی نمی‌توانستم هیچ چیز در این باره بگویم. دلم می‌خواست که ادامه پیدا کند. نمی‌خواستم مرا بیدار کنند. حالم خیلی خوب بود، ولی کاملاً خواب هم نبودم زیرا وقتی بخشی از من خواست که چشمانم را باز کنم و یا دست او را بگیرم هنوز هوشیار بودم. بالاخره من را از این حالت درآوردند تا از اتاق بیرون بروم.»

بخشی جوان م. را به اتاق بغلی برد. در این موقع ظرف آبی آوردند. بقیه نشسته بودند و گفتگو می‌کردند و نظر خود را در مورد مراسم می‌گفتند. س.خ. از آنها می‌پرسید که حلقه‌ی چندم بود و بعد از آن کدام حلقه است. این بار هم حاضران نمی‌دانستند که واقعاً در اتاق بغلی چه می‌گذشت و بعداً فهمیدند که قبل از بردن م. به اتاق مراسم، او را شسته (پاک کرده) بودند. (احتمال دارد که اگر آن دو مرد حضور نداشتند، تمام این‌ها در همان اتاق انجام می‌شد).

ارواح حرف می‌زنند

حلقه‌ی دوم

بعد از ده دقیقه، او برای دومین بخش مراسم به جای خود برگشت و این بار جامه‌ی خود را پوشیده بود. سارا آپا دوباره فتیله‌ها را دور سرش چرخاند و خیلی کوتاه ارواح اولیاء محافظ را فرا خواند. این بخش از برنامه تقریباً مانند قبل از سر گرفته شد. گروه تقریباً یک دگره از آهنگ اولی را هم‌خوانی می‌کرد، ولی سارا آپا به روش خود آهنگ را ملایم می‌کرد. او دانه را یک پرده کم می‌کرد که به آن حالت شکوه آمیز غمناک می‌داد. هر دور دارای میزان 4 ضربی بود (تک تک بوم بوم) که یکی از آنها مکث، و ترجیع‌بند آن هی/لاهو، هی/لاهو بود. سارا آپا در حال خواندن فتیله‌ها را نگه می‌داشت یا با ترکیه‌ی کوچک به سر م. می‌زد و بعد دوباره دایره را در دست می‌گرفت. تنش بالا رفته و آواز تاثیر گذاشته بود و آنها اشک می‌ریختند. مَم کماکان موزون با قاب دایره به پشت م. می‌زد.

لحظه‌ای، صدای دایره‌ها قطع شد و جای خود را به آواز تنها داد. این یک فراخوانی لحنی، غمناک، بدون وزن و تقریباً تک صدایی بود. بخشی‌ها با تواضع در وصف صفات خدا دعا می‌خواندند و از او پناه می‌خواستند.

سپس چهار دایره روی همان لحن اولی ولی زیباتر نواختند. به نظر می‌رسید اتفاقی افتاد که زنان از دایره زدن بازماندند و به سارا آپا نگاه کردند. ناگهان، او به ارواح وصل شد و شروع به حرف زدن با آنها کرد. او از زبان آنها به صورت بی سر و ته و تند سخن می‌گفت و سرش را تکان می‌داد و بین هر دو جمله نفس عمیقی می‌کشید.

مَم، که کنار او بود، حالت خود را با بیرون دادن چند باد گلوی عمیق نشان داد^{۱۰۴}. او تقریباً به صورت طبیعی صحبت می‌کرد و رو به دستیاران کرده و حالت زن پیش کسوت همان ساراآپا را تشریح می‌کرد. او به ارواحی اشاره می‌کرد که روی شانه‌شان، شال زردوزی بود و او هم آن‌ها را می‌دید.

پس از این حلقه‌ی کوتاه، سارا آپا به حال عادی برگشت و ظاهراً خیلی تحت تأثیر این واردات قرار گرفته بود (در اصطلاح تصوف چیزی به او وارد شده بود). او وردی طولانی را به شکل حرف زدن شروع کرد و بین نام‌های ذکر شده هم مکث کوتاهی می‌کرد. سپس دست خود را بالا برده، با صدایی غم‌انگیز همه‌ی افراد کمک کننده را فراخواند که همگی از اولیاء مسلمان بودند. بعد لرز کوتاهی کرد و ذکر نام اولیاء که اول مراسم به نظر حالت لفظی داشت، حالت واقعی و معنی‌داری به خود گرفت. بقیه بخصوص مَم، با کمی تأخیر او را دنبال می‌کردند زیرا ذکر می‌کرد که همه‌ی آن‌ها آن را می‌شناختند. آن‌ها همگی با هم دایره‌های خود را آرام تکان دادند طوری‌که از حلقه‌های زنجیر صدایی فلزی درمی‌آمد.

دعای اُزبکی

Yâ pirân hey / pirân aziz o awliyâ ââ, hey / pirânim shâh-i mardân vali / Aylanaman pirân / orgilaman uzstâzân / cheltanhâ-i pâk / pari-hâ-i pâk / muakkalhâ-i pâk / cheltan yak tan / sesad o shast tan / aziz o awliyâlar / haft pir-i kâmel / haft pir-i zabardast / Luqmân-i hakim / divâna Bahâuddîn / Shâh-i mardân-i vali / yâ pîram / hasti-i Ali shir-i khodâ / darmân bering ... aylanaman, orgilaman... / pir-i balâgardân / dast be darmân / pirân-i madadgâr / Luqmân-i hakim

یا پیرانِ هی/ پیران عزیز و اولیایا هی/ پیرم شاه مردان ولی/ من فدای پیران/ ... استادانم/ چهلتن‌های پاک/ پیرهای پاک/ مَوَکَل‌های پاک/ چهلتن یک تن/ سیصد و شصت تن/ عزیز و اولیایا/ هفت پیر کامل/ هفت پیر زبردست/ لقمان حکیم/ دیوانه بهاء‌الدین/ شاه مردان ولی/ یا پیرم/ هستی علی شیر خدا/ درمان دهید...../ پیر بلا گردان/ دست به درمان/ پیران مددکار/ لقمان حکیم

برگشت تدریجی به حالت طبیعی همگی با ذکر بسم‌الله، آیاتی از قرآن کریم، سوره‌ی فاتحه و دعایی کوتاه در حالت دست‌های دعاخوان و ذکر نام برخی از اولیاء و با آرزوی سلامتی انجام شد.

نذر

رئیس‌هی مراسم یک کاسه‌ی آب و چند گرده‌ی نان را دعا داد و دستانش را از روی شعله شمع گذراند و به صورت خود کشید و چهلتن را یاد کرد. مَم و به دنبالش پاشاخان و مهم‌ترین شاگردش یکی بعد از دیگری آمدند و همین عمل را تکرار کردند و روی آب و نان دعا خواندند. سپس نوبت به م. رسید که این کار را کمی ناشیانه انجام داد. سارا آپا یک گرده نان را با او، مَم و شاگرد جوان گرفتند و دعای سنتی کردند که «لقمه‌ی حلال دهید». سپس یک تکه از نان را در دهانش گذاشتند. قبل از اینکه کاسه‌ی آب دعا داده شود، او کمی آب سر کاسه را خالی کرد که این کار برای شرکت‌کنندگان جالب بود. دوباره روی کاسه‌ی آبی که هشت تا دست با هم آن را نگه داشته بودند، دعا خواندند. بعد از دعای دیگر، م. دوباره از آب نوشید سپس باید سکه‌ی پول که ته کاسه بود را روی زبانش قرار می‌داد. سارا آپا توضیح داد که کاسه‌ی آب، شراب پری‌ها بود.

این عملیات را که در بسیاری از آیین‌ها می‌بینیم، می‌توان به سرسپردگی تعبیر کرد. بیمار با خوردن و نوشیدن خوراکی که سرسپردگان در دهانش می‌گذارند، مانند نوزادی به زندگی برمی‌گردد. تقسیم نان هم که در مراسم نصیبیه‌ی بخشی‌ها

این پدیده که نزد خیلی از زنان بخشی یا کسانی که با آن سر و کار دارند مشاهده می‌شود، نوعی حالت همدلی، درک وضعیت درونی بیمار یا یک بخشی سطح بالا را نشان می‌دهد. این هم نفسی با بیمار می‌تواند با خمیازه‌ی قوی هم نشان داده شود.¹⁰⁴

انجام می‌شود، همین معنی را دارد. برای خاتمه سارا آقا از م. پرسید که چه چیزی دیده و حس کرده و او پاسخ خود را که به هر حال همان برداشت گردانندگان و شاهدان از موضوع نبود، اینگونه بیان کرد:

«الان تمیز بودم، با این همه خود را بهتر حس نمی‌کردم. کلا ترجیح می‌دادم که پوست را نگه دارم زیرا به آن عادت کرده بودم. بخصوص که در قسمت دوم، پوست نبود تا ضربه‌های دایره را خنثی کند. دایره‌ی مَم، همچنین ضربه‌ی ترکه‌های چوب روی سینه‌ام خیلی دردآور بود. خودم را نگه می‌داشتم چون می‌ترسیدم که آن‌ها را ناراحت کنم، اشخاص غریبه هم حضور داشتند. دلم می‌خواست خودم را رها کنم ولی نمی‌توانستم».

گاهی پیش می‌آید که در برخی مراسم کوچ، شرکت‌کنندگان که در حالت شور و حال هستند، برمی‌خیزند و حتا خانه را ترک می‌کنند تا به زیارتگاه بروند. ولی در این مراسم کسی خود را رها نکرد. فقط یک لحظه‌ی قوی بود که سارا آقا با ارواح ارتباط یافت.

او دوباره شروع به دعا کرد و یک دسته فتیله روشن را دور سر م. چرخاند. همان اولیاء دوباره فراخوانده شدند و پس از آن دوباره سرودها با همراهی ضربه‌های تازیانه خوانده شدند.

حلقه‌ی سوم.

حلقه‌ی دوم در فضایی ملایم‌تر تکمیل شد. به نظر می‌رسید که تماس بخشی پیشکسوت با ارواح موجب شده که مراسم با موفقیت انجام شود. آن‌ها به مقصود خود رسیده بودند و حلقه‌ی سوم که شروع می‌شد، برای تایید بود. این بار مناجات نبود، ولی مناجات احساسی بود. نوع صدا حالت التماس را مانند حلقه‌ی پیشین که کلمه‌ی گشا را می‌گفتند، نداشت. در واقع، فضا مانند ذکر درویشان بود؛ با یک نوع شادی که احتمالا ناشی از موفقیت دو حلقه‌ی اول بود. آواز گروهی کماکان هماهنگ نبود، ولی گروه وحدتی داشت و به نظر می‌رسید که مَم نقش هدایت‌کننده را داشت. کلام نیز مانند ذکر بود و شبیه کوچ نبود. آواز همچنان یکسان بود؛ دوبار چهار ضرب و دو ضرب خالی از متن و تکرار لا اله الا الله محمد رسول الله / یا کریم یا رحیم، محمد... .

سارا آقا وزن را با دست زدن مشخص می‌کرد که عادت‌یست کاملاً اسلامی. او بعد از لحظه‌ای، تازیانه‌ی ترکه‌ای خود را برداشت و به آرامی به پشت و سر بیمار زد. چادر سفید ضربه‌ها را خنثی نمی‌کرد ولی آن‌ها از ضربه‌های دردناک قاب دایره ضعیف‌تر بودند.

در حین ذکر، مجری و دستیارانش چندباری فتیله‌ها را دور سر بیمار چرخاندند. در یک لحظه سارا آقا چشم‌هایش را بست و سر خود را گرفت و به نظر می‌رسید که دوباره به ارواح وصل شده است، ولی این بار فرق داشت. لبانش بی‌آنکه صدایی از آن دربیاید، تکان می‌خورد. او با انگشت اشاره‌ی راست خطوطی روی صفحه‌ای نامرئی که در دست چپش نگه داشته بود، ترسیم کرد. نوشته‌ها از راست به چپ بنابراین به فارسی و یا عربی بودند و سارا آقا این خط را از پدر ملایش یاد گرفته بود. وقتی او نوشتن پیام را تمام کرد، دستیاران آواز را قطع کردند و سارا آقا اتفاقی را که افتاده بود برای آن‌ها شرح داد. ارواح گفته بودند که م. نصیبه‌ی کینه‌چی را به طور خاص برای کودکان، دریافت کرده؛ به این معنی که او از آن به بعد می‌توانست چشم بد را پس از خواندن دعا و ساخت طومار با فوت کردن روی بیمار دور کند.

او پس از این سخن، شمع‌ها را دوباره روشن کرد و دور سر بیمار چرخاند و یادآوری کرد که او می‌بایست شب را در محل سپری کند.

آوازی جدید شروع شد و سپس آیه کلام قرآن کریم قرائت شد: *أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم*. نغمه دائماً ثابت بود، ولی متن فراخوان *لشکر* و چهلتن فرق داشت و ترجیع‌بندش اغلب این بود:

آیا چهلتن یک تن نیستند؟	Cheltan yek tan emas mi ?
آیا همه‌شان یک تن نیستند؟	Hammani bir tan emas ?

در اینجا دیگر ورد و ذکر نبود بلکه بیشتر آوازی بود بر روی شعر؛ مانند آهنگ‌های صوفیانه. پرسش «آیا نیستند؟/ مَس می؟» که نقش تأیید را داشت، دائم تکرار می‌شد. بین این ترجیع‌بند کلام اُزبکی زیر قرار داشت:

Jam-jam-i pirân-i kâmil, haft avliyâ'i âsudayman, qabri gumbazingni yâqlayman. Jam-jam-i parishta u malâyiqlarni yâqlayman, panâh beringlar. Qâdir Allâhim, sattâr egam, jabbâr egam, jahldingdan qorqaman. Rahim Allâh rahmatingdan umedvâram, rahmatini yubârgin.

جمع جمع پیران کامل، هفت اولیاء آسوده‌ام، برای قبر و گنبدشان (شمع) روشن می‌کنم. برای جمع جمع فرشته‌ها و ملائک روشن می‌کنم؛ پناه دهید. قادر الله، ستار آقام، جبار آقام، از خشم او می‌ترسم. رحیم الله به رحمتش امیدوارم، رحمت کنید بر ما.

بالاخره آوازه‌ها قطع شدند. سارا آیا یک تکه نان و کمی آب به بیمار داد. او سکه‌ی پول را از ته کاسه برداشت و در جیب خود گذاشت.

زن‌ها آرام با هم حرف می‌زدند. مَم به م. نزدیک شد و به آرامی به سر او می‌زد. سه زن دیگر هم همگی با هم به پشت او می‌زدند. مثل اینکه می‌خواستند بدنش را از خمودگی بیدار کنند و هم‌زمان سارا آیا چهلتن را کوتاه نام می‌برد.

در دعای خاتمه همه دست به دعا گرفتند و تقریباً مانند شروع با ذکر نام چهلتن، بهاء‌الدین، لشکرها، پری‌های پاک، هفت پیر، لقمان حکیم و اشاره‌ی روز قیامت و طلب رحمت الهی خوانده شد. سپس تکبیر آخر گفته شد و هر شش بخشی کف زدند.

س. خُدا بردی او پرسید که آیا تمام شد و زن‌ها پاسخ دادند بله و برخاستند. دختر جوان در ایوان خانه با دود اسفند که برای زدودن و محافظت نهایی بود، در انتظار ما ایستاده بود و این کار در شادی انجام شد. م. خود را در این فضا غریبه حس می‌کرد و فوراً به داخل مهمانخانه رفت و روی نیمکت دراز کشید. او حرف نمی‌زد و فقط بله یا خیر می‌گفت. ما دورتر ایستاده بودیم.

خستگی و آوازه‌ها

این سه حلقه^{۱۰۵} پشت سر هم دارای اثر یکسانی نیستند. هر یک نقش خود و تاثیر خاص خود را دارد.

بر اساس آنچه که بخشی‌ها بعد گفتند، در حلقه‌ی اول هر چه که برای سلامتی بدن یا روان بیمار ضرر داشته باشد دور می‌شود. حلقه‌ی دوم، به ایجاد ارتباط با اجداد م. و کسب برخی قدرت‌های بخشی‌گری او مربوط بود و در حلقه‌ی سوم، ارواح اعلام کردند که م. اجازه‌ی انجام برخی فنون بخشی‌گری مقدماتی، مانند درست کردن طومار برای حفاظت کودکان را دریافت کرده است. در نهایت با دادن آب و نان برای بار دوم، سارا آیا نصیبه‌ی کینه‌چی و دعا گو^(دَمچی) را به او اعطا کرد.

م. می‌گفت که پس از حلقه‌ی اول احساس راحتی نمی‌کرده است:

«من به این دلیل که از حالت خیلی خوبی خارج شده بودم در وضعیت بدی به سر می‌بردم. در واقع نسبت به اول بدتر بودم. من خسته و بی‌حال بودم، می‌خواستم بخوابم.»

¹⁰⁵ تقسیم سه حلقه‌ی مساوی نزد چهرچی (درا دامه می‌آید) و در ذکر درویش سین کیانگ نیز یافت می‌شود. از آنجایی که هر حلقه را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد، مجموع کار روی عدد نه قرار می‌گیرد.

¹⁰⁶ کینه‌چی چشم بد و نتایج ناسالم آن را که از کینه جویی می‌آید دور می‌کند. دَمچی کسی است که نفس و دَم او تاثیر می‌گذارد.

در واقع به نظر می‌رسید که او به آن حال و هوا وارد نشده باشد با اینکه خود ابراز می‌کرد که آوازه‌ها روی او تاثیر گذاشته بودند.

«چشمانم را باز کردم و بدون اینکه متوجه باشم اشک‌هایم جاری شدند».

او می‌گفت که وقتی جلسه تمام شد فقط دلش می‌خواست بخوابد. او احساس خستگی داشته، حالش بد بوده و نیاز داشته که دراز بکشد.

زن‌ها به او می‌گفتند که حتماً می‌بایست قبل از خواب خوراکی بخورد چرا که خود او درخواست اجرای مراسم کرده بود و همه‌ی هزینه‌ها را هم خودش پرداخت کرده بود، بنابراین برای تاثیر مراسم لازم بود که از خوراکی‌ها بخورد. پس از آن، مَم به او گفت که برای حفظ سلامتیش باید سه روز در یک جا بماند و خیلی کم با افراد دیدار داشته باشد و از سلام و علیک و روبوسی خودداری کند. آن‌ها به او گفتند که تا سه روز بیرون نرود و شب اول را حتماً در خانه‌ی مَم بخوابد.

بعد از خوردن چند لقمه از پیلوف (پلویی مخصوص در تاجیکستان و ازبکستان)، ما بدون م. برگشتیم و او با ما خداحافظی هم نکرد. در این موقع بود که فهمیدیم او در حالت خیلی خاصی قرار داشته و ما در طول جلسه آن را نفهمیده بودیم. از این به بعد مرحله‌ی چله شروع می‌شد.

«آن شب، غیر ممکن بود که بتوانم برای خوابیدن جای دیگری بروم. اولین روز چله را نزد مَم گذراندم. شب اول فقط خواب مادرم را دیدم و دلم می‌خواست هر چه زودتر او را ببینم. بالاخره در خواب چمدان خود را بستم، به فرودگاه رفتم، سوار هواپیما شدم و نزد مادرم رفتم. وقتی فردا صبح از خواب بیدار شدم، احساس خوبی داشتم و سبک شده بودم، افکارم آزادتر و روشن‌تر از پیش شده بود».

او شب همانجا ماند و دو روز بعد را در خانواده‌ی دوستش، در مکان تقریباً بسته‌ای در حالت چرت زدن، سپری کرد. اثرات مراسم به شکل غیرمنتظره‌ای ادامه داشت:

«تمام این مدت، مانند این بود که در حالت خلسه بودم زیرا سخنان مردم دور و برم را نمی‌شنیدم. من دردنیای خیالی خودم زندانی شده بودم».

روزهای بعد، او بی‌وقفه خواب می‌دید کسانی دورش جمع شده‌اند. پس از آن تقریباً تمام کسانی را که در زندگی با آن‌ها آشنا شده بود می‌دید که از جلوی چشمش رد می‌شدند.

«یک شب دیگر خواب وحشتناکی دیدم. تقریباً مانند کابوس بود؛ من تنها در خانه‌ی مَم بودم و دورم میلیون‌ها حشره بود. آن‌ها وحشتناک بودند. سوسک و مارمولک‌هایی که مثل قورباغه می‌جهیدند و می‌خزیدند. وحشت‌زده بودم و می‌خواستم فرار کنم تا اینکه ناگهان مَم را در وسط اتاق دیدم که مرا صدا می‌کرد و می‌گفت بیا اینجا. او مرا روی زانوی خود نشاند و گفت: "تترس، آن‌ها تو را آزار نمی‌دهند، آن‌ها از دوستان‌اند"».

ب. تفسیر

در قسمت دوم به موضوع فواید مراسم و تاثیر روانی آن می‌پردازیم.

آنچه که از تشریح م. در مورد تجربه‌اش بدست می‌آید، این است که خود را در طول مراسم در تنگنا و ناامیدی احساس می‌کرده ولی در نهایت به نظر می‌رسد حالی پیدا کرده که به حدی مفید و مهم بوده که دلش می‌خواست این جلسه دوباره تکرار شود. از نظر زنان بخشی، با وجود قدری نارضایتی م. کوچ با موفقیت همراه بود و نتیجه‌اش از آنچه انتظار می‌رفت هم بهتر شده بود.

از آنجایی که منفعت بخشی‌ها در این است که فارغ از هر اتفاقی ادعا کنند کار پر زحمتشان به نتیجه رسیده است، می‌توان به قضاوت‌شان در اینجا نیز شک کرد و ما هم نمی‌توانیم آن را نفی کنیم زیرا معیاری برای سنجش موفقیت یا شکست مراسم نداریم. به هر حال م. با وجود اینکه می‌گفت حال خوشش را از او گرفته بودند و احساس ناامیدی هم کرده بود اما در نهایت از این تجربه خرسند بود. او پس از چند هفته متوجه شد که حال جسمی و روحی‌اش بهتر شده است، اما به نظر می‌رسد از توانایی درمانی که در مراسم به او اعطا شده بود، استفاده نکرده باشد.

باید پذیرفت که بنا به هر دلیلی، حال و هوای مجلس اصلاً پر شور و حال نبود و ذکر هم در فضایی آرام برگزار شد. م. فکر می‌کرد که یکی از دلایل وجود دو مرد و همینطور دو زن از دوستانش بوده و اگر فقط بخشی‌ها بودند احتمالاً او حتا می‌رقصید.

اینکه آیا م. می‌توانسته بیش از این خود را در حضور زن‌های بخشی رها کند، قابل تردید است چرا که او از عملیات درمانی‌اش از جمله تازیانه زدن به پا و سینه و ضربات محکم قاب دایره به پشت و کمرش شکایت داشت و می‌گفت که از این بابت رنج کشیده است. البته او نکته‌ی مهم دیگری هم به این رنجش اضافه کرد و گفت که از قواعد و محدودیت‌های عملیات و آنچه که از او انتظار می‌رفته، بی‌اطلاع بوده است. او پیش از اجرای کوچ سعی کرده بود بداند چه چیزی برایش اتفاق می‌افتد، اما چند زنی که تجربه‌ی چنین درمانی داشتند به او اطمینان داده بودند که: «از همه مهم‌تر این است که یک روسری سفید بر سر کنی»^{۱۰۷} و بقیه کارها خودشان انجام می‌شوند، خود به خود است و آن‌ها تو را هدایت می‌کنند».

واریسی

لازم است که تمام این عوامل برای ارزیابی چگونگی همکاری م. و نیز شناخت سیستم درمانی بخشی‌گری در نظر گرفته شوند.

س. خدا پردی او در مورد دلایل عمیق‌تر م. و حس بازدارندگی‌اش، این طور توضیح می‌دهد که احساس او ناشی از وضعیت ایجاد شده به وسیله‌ی سارا آفا در طول اجرای جلسه بود. مهم است که بدانیم، تفسیر چنین وضعیتی مانند خود مراسم بخشی‌گری، پیچیده است. چگونه باید تفسیر شاهدان را ارزیابی و به داده‌ها اطمینان کرد؟ فقط محققانی که به شرکت‌کنندگان نزدیک‌اند و آشنایی کافی با این عملیات دارند می‌توانند آن را تفسیر کنند. باید توجه داشته باشیم که جنبه‌های دیگر و عوامل ظریف دیگری موجودند که به تفسیر وقایع کمک می‌کنند. ولی این عوامل چه هستند؟ در اینجا س. خدا پردی او اطلاعاتی را که در پی آن شب جمع آوری کرده است، گزارش می‌دهد.

در اصل مَم باید کوچ را هدایت می‌کرد، ولی اصول ادب و فروتنی در مقابل بزرگترها و استادان و همچنین رعایت احترام در ساختارهای سلسله‌مراتبی در سنت بخشی‌ها، او را مجبور می‌کرد که حق تقدم را به سارا آفا بدهد. بنابراین احتمال دارد شخصی که واقعا ناراحت شده، مَم باشد، بخصوص که سبک او و خلق و خوی او با شخص پیش‌کسوت فرق داشت. در مراسمی اینچنین، قدرت تقسیم نمی‌شود بلکه همه‌ی قدرت فقط از او می‌آمد و قدرت دیگران را خنثی می‌کرد^{۱۰۸}. س. خدا پردی او می‌گوید که در کوچ، به هر صورت این قدرت ظاهر می‌شود. اگر سارا آفا آنجا نبود، مَم به روش خود روی او متمرکز می‌شد که احتمالاً فضایی دیگر به وجود می‌آمد. در واقع مَم خود را محو کرد، ولی چند بار

¹⁰⁷ احتمالاً روسری به سر کردن دو علامت دارد: یکی اینکه بعد مذهبی مراسم را نشان می‌دهد، دیگر اینکه جزء مقررات مراسم است که در بعضی آیین‌ها مانند مراسم زار انجام می‌شود. ممکن است تقلید از عمل پیامبر اسلام باشد که وقتی جبرئیل ظاهر شد و قرآن کریم به او وحی شد، چهره‌ی خود را می‌پوشاند.

¹⁰⁸ ما با زنی از یک گفتگو کردیم، که همان وضعیت را در چهارچوب مراسم مذهبی آتین‌آی شرح داد: «آتین‌آی روش خود را دارد؛ برخی کاملاً مراسم را در دست می‌گیرند و در نشستن و برخاستن شرکت‌کنندگان تخفیف نمی‌دهند. آن‌ها باید در حالت آرام بنشینند و دخالت نکنند. آن‌ها نمی‌توانند به جای مجری بخوانند اما می‌توانند گریه کنند. البته حق جیغ زدن هم ندارند چراکه نباید صدایشان از صدای مجری بلندتر شود. ولی گاهی برخی از شرکت‌کنندگان متن‌ها را حتی بهتر از مجری‌ها و یا کسانی که وانمود می‌کنند به آن‌ها شناخت دارند، می‌شناسند».

در طول جلسه از خود شور و اشتیاق نشان داد که سارا آفا فوراً جلوی او را گرفت. مثلاً وقتی که کمی نامحسوس سرعت نواختن را زیاد می‌کرد یا ضربه‌هایی به دایره می‌زد که با بقیه همزمان نبود، فرد پیش‌کسوت اجرا را قطع می‌کرد و از جمع می‌خواست که او را دنبال کنند. یک بار هم وقتی مِم همزمان با او حرف زد، به او گفت که ساکت شود. بعدها، مِم به طور خصوصی به س. خُدا پردی او گفته بود که بیشتر شرکت‌کنندگان در طول مراسم گرم بودند و دلشان می‌خواست برخیزند و برقصند، ولی سارا آفا به آن‌ها اجازه نداده بود.

مسئله‌ی مهم دیگر این بود که قسمت درمانی مراسم از همان حلقه‌ی اول به نتیجه رسید بنابراین دیگر لازم نبود که ذکر و ورد در چهارچوب کوچ ادامه پیدا کند. در واقع جلسه با انتخاب شدن م. برای عملیات کینه چپ، که مرحله‌ی اول سیر بخشی‌گری است جهت دیگری پیدا کرد.

گرچه ممکن است نارضایتی م. بر پایه‌ی برداشتهای شخصی او بوده باشد، ولی به یک وضعیت کلی واقعی و پیچیده منتهی شده بود که شخصی نبود و او آن را نمی‌شناخت. زن‌ها به وجد نیامدند و از بروز احساسات خود جلوگیری کردند و کل جلسه به صورت خویشتن‌دارانه و درونی انجام شد. ممکن است که سارا آفا به دلیل حضور چند نفر، بخصوص مردها که محرم نبودند، اینطور تصمیم گرفته بود. او خودش هم، گاه‌گاهی هیجان زیادی داشت و نشان داد که مایل است برخیزد و دستور «کوثر» یا برخاستن دهد ولی نطقش را کرده بود و حتا اگر او می‌خواست که همه برقصند، دیگر آن‌ها در انجامش تردید داشتند.

پالایش (در یونانی کاتارسیس) و وجد

پس از بحث و گفتگو با م. معلوم شد که نارضایتی او مربوط به پیش‌فرضش از اینگونه آیین‌ها بوده که مانند عموم مردم تصور می‌کرد کارایی آیین‌هایی مانند کوچ به میزان وجد مجریان و شرکت‌کنندگان بستگی دارد. ولی به نظر ما، این فقط یک وجه مسئله است. چنانچه مؤلفه‌ی هیجانی و وجدآور خیلی مهم باشد، پس باید درجات و شدت و ضعف (نوانس) آن هم مشخص شوند.

در آسیای مرکزی، جلسات دینی که توسط آئین‌های مذهبی انجام می‌شود، اساساً بر مبنای کاتارسیس و پالایش است. برای انجام آن باید فضای تنش ایجاد شود که در آن آواز مجریان و الحان نقش اساسی دارند. در واقع به اوج رسیدن مراسم تحت تأثیر چنین فضایی اتفاق افتاده و اصولاً با گریستن و فریاد زدن همراه است که وقتی همه از آن تأثیر بگیرند، این حالات شدت می‌گیرند. آن‌ها پس از این انفجار هیجانی حالشان بهبود می‌یابد.

بدون توجه به شکل اسلامی و یا صوفیانه که در اغلب مراسم آسیای داخلی وجود دارد، باید دو نوع از مراسم را به طور کامل از هم تفکیک کنیم؛ یکی مراسمی که مربوط به تهییج احساسات جمعی است و دیگری مراسمی که مشخصاً نیروهای عالم غیب و ارواح در آن‌ها دخالت دارند و وجه مهم نمادین و تخیل درشان بسیار مهم است. با وجود تشابهات و اشتراکات، این دو مراسم از نظر محتوا و عملکرد با هم فرق دارند.

مراسم نوع اول بسیار کلی و هماهنگ با تقویم اسلامی یا رویدادهای روزمره‌ی زندگی (تولد، مرگ، ازدواج و غیره) است. اساس این نوع مراسم بر هدف پالایش است و به صورت جمعی عمل شده و زن‌ها را گرد هم می‌آورد.

نوع دوم مراسم اساساً تعلیمی و انتقالی است و دامنه‌ی آن هم محدود است. این مراسم در گروه‌های کوچکی انجام می‌شود و به تحول و مسیر شخصی مربوط است.^{۱۰۹} برای همین است که سنت بخشی‌ها، آنطور که ت. زرکن می‌گوید، کمتر به شمنیسم اسلامی و بیشتر به شمنیسم صوفیه مربوط است. بخصوص که در آسیای مرکزی، درویش‌ها و درمانگرها را می‌توان مشابه هم در نظر گرفت.

¹⁰⁹ در اولی که اسلامی است مرد و زن را از هم جدا می‌کنند درحالی‌که در چهارچوب بخشی‌ها، مرد و زن هر دو می‌توانند حضور داشته باشند.

در واقع خاکسپاری‌ها به دسته اول مربوطند که در آن‌ها احساسات به شدت اوج می‌گیرند. این طبیعی است ولی وجه فرهنگی که در بیان احساسات مهم است آن را تبدیل به مراسمی واقعی و پدیده‌ای اجتماعی می‌کند.^{۱۱۰} قطعاً بیان درد در این مراسم حالت نمایشی و اغراق آمیز دارد و همه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و هدف دیگری جز تخلیه‌ی احساسی در آن نیست که مردم خود را از غم‌هایی که داشته‌اند خالی کنند یا اینکه برای رنج‌های روی هم انباشته شده‌شان در ماه‌های گذشته حالا گریه کنند. در واقع مرگ دیگران بهانه‌ای فراهم می‌کند تا آن‌هایی هم که افراد نزدیک خانواده نیستند، گریه کنند.

دنیایی خطرناک

یکی دیگر از پدیده‌های مذهبی مجلس یا جمع درویشان است که دارای آیین خاصی است و مستقل از اقتضای مادیست. آنچه تفاوت آن‌ها را از موارد واجب در شریعت به وضوح مشخص می‌کند، تعهدات شخص مورد نظر است. هرکسی درویش و /ایشان نمی‌شود و هرکسی نمی‌تواند بخشی باشد. خوشبختانه تعداد کمی‌اند که برای درمان مجبورند نزد بخشی‌ها بروند.

اینجا هم شرکت‌کنندگان در انتظار یک تجربه‌ی قوی‌اند که مثل بالا لزوماً به اشک و فریاد جمعی محدود نمی‌شود و با مراسم /آیین تفاوت دارد. درواقع در این تجربه آنان از یک سو، با توجه به عالم غیب و هدف عالی (نزدیکی به خدا، جذب قدرت، مشاهده‌ی صحنه‌های غیبی، عالم برزخ و غیره) و از سوی دیگر در اثر آموزش و راهنمایی استاد به عالم غیب و پر خطر وارد می‌شوند.

دنیای تصوف، عالم آگاهی و خودشناسی است که با بیرون راندن نیروهای شیطانی (نفسانی)، مشاهدات، تسلط بر خواهش‌ها و خواسته‌ها و غیره همراه است (در مسیحیت هم وجود دارد). در شمنیسم، این عالم غیب است که اغلب پر از ارواح پرخاشگر و خشن است که باید آرام و رامشان کرد. در هر دو مورد، شاگرد فراخوان را قبول می‌کند (نصیب را دریافت می‌کند) و متعهد می‌شود.

این مشخصه‌ی نسبتاً کلی هم در مورد بخشی‌ها و هم در مورد صوفیان صدق می‌کند. البته مطمئناً شدت و ضعف (نوانس) دارد. در اصل، صوفی‌ها به فرقه وصل‌اند، اما بخشی‌ها دانش خود را در دودمان خود منتقل می‌کنند. صوفی‌ها مانند بخشی‌ها نیستند و درمان نمی‌کنند. آن‌ها با اسلام رسمی، نوعی تعلیمات مدون، رساله، متون و غیره ارتباط دارند. با این حال، اکثر این خصوصیات در واقعیت و عمل به هم نزدیک می‌شوند و در واقع بین دو گروه بخشی و صوفی فرق زیادی نیست و دو سنت با هم تداخل می‌کنند. (آیین /آی‌ها وجه زنانه‌ی /ایشانیسم هستند که رایج‌ترین شکل صوفیانه در آسیای مرکزیست). فرق اساسی این است که شاید بتوان گفت بخشی‌ها در خدمت مردم هستند، ولی دراویش در درجه‌ی اول به سیرکمال خود می‌پردازند.

باید توجه داشت که این عملیات در عین داشتن تفاوت‌های ظریف، نقاط مشترکی هم دارند. با توجه به دوگانگی رایج در تفکر اسلامی بین ظاهر و باطن یا شریعت و معنویت، بهتر است مراسمی را که بعد اجتماعی و روانی در آن‌ها اولویت دارد، در یک طرف و مراسمی را که به بعد مقدس و باطنی از راه تجربه خاص ادراکی می‌پردازند در طرف دیگر قرار دهیم.^{۱۱۱} با این وجود، نمی‌توان بعد نمادین (سمبولیک) مجالس دعا و ذکر را انکار کرد که آواز و موسیقی در جمع

معروف است که از یک منطقه به منطقه‌ی دیگر، رفتارها در مراسم تدفین کاملاً متفاوت‌اند. در تاشکند (شهرآزبک زبان) فریاد نمی‌زنند و تلاش می‌کنند درد خود را نشان ندهند درحالی‌که در بخارا و سمرقند (شهرهای تاجیک زبان)، زنان فریاد می‌کشند و کاملاً از خود بی‌خود می‌شوند. آن‌ها وارد خانه‌ی مردانه می‌شوند، به آن‌ها سلام می‌کنند و پس از دعا و نماز فریاد می‌زنند، گریه می‌کنند، بر سینه می‌زنند و زاری و شیون می‌کنند.

در این همه‌می بزرگ در کل آیین‌ها سعی می‌کنند ورد بخوانند.^{۱۱۰}

^{۱۱۱} در واقع می‌توانیم این طور در نظر بگیریم که گریه و زاری در مراسم تدفین یا سوگ شهادت امامان، از نوع عواطف بنیادی‌اند در حالیکه احساسات مقدس یا زیبایی‌شناسانه طبیعت دیگری دارند.

بخشی‌ها هم نقش مشابهی دارند. همانطور که س. خُدا پردی او به عنوان موسیقی‌دان، تفسیر می‌کند که این عناصر فقط جنبه‌ی ظاهری ندارند بلکه می‌توانند حالت‌های مخصوصی القاء کنند که شخص در آن به درجات بالا صعود کند.

تأثیرات

برای بررسی موضوع حالات روانی، باید توجه داشت که برخلاف تصور عمومی، دور از ذهن نیست که در آیین‌هایی مانند کوچ یا ذکر درویش، لازم است شخص مایه‌ی بسیار زیادی بگذارد تا تأثیرات بیشتری از مراسم بگیرد. همچنین توجه به اجزای فنی و نمادین آن‌ها که تأثیر را تضمین می‌کند نیز مهم است. در مورد ذکرها، کاملاً مشخص است که نقش بدن یعنی نفس کشیدن عمیق همراه با ضرب تند (مانند ذکر اَره و غیره) برای مدت زمان طولانی در فعال شدن مراکز آگاهی درونی (طایف در مکتب صوفیانه یا یوگی‌ها) و ایجاد این حالات (معنوی - روانی) بی‌تأثیر نیست. در مورد کوچ نیز اگر با صبر و تمرکز کافی، تعداد دقیقی از تورتلینی (چوچواره) و فتیله‌هایی را که برای ارواح در نظر گرفته شده‌اند، بسازند و اگر دعا بخوانند و قبل از گذاشتن شمع روی سر بیمار، خون بر بدن او بمالند و اگر در مراحل مختلف اولیاء و ماموران نامرئی را فراخوانند، به این مفهوم است که به تأثیر مرموز (یا شاید روانی) این عملیات اعتقاد قوی دارند. از این جهت این مراسم با مراسم درویش که در آن‌ها این جنبه‌ها کاملاً ثانویه‌اند، تفاوت اساسی دارند. ممکن است چنین برداشت کنیم که در آیین‌هایی مانند کوچ، اعتقاد راسخ به تأثیر عملیات و اهمیت دقت اجرا و توجه و نیت، مهم‌تر از تکیه بر برخی تجربیات خلسه است. در واقع موفقیت در اجرا تا حد زیادی به انجام عملیات بر مبنای قواعد و با ذهنیت صحیح بستگی دارد.

در مورد قسمت اصلی مراسم نیز همینطور است با این فرق که در یک لحظه با ذکر و دعا اتفاقی می‌افتد که برآمده از حالی معنویست و به صورت نوعی وجد بروز می‌کند. همانطور که م. و ح. تجربه کرده‌اند (در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد). در دستگاه بخشی‌ها (یا صوفی) بین عالم ناسوتی (طبیعی) و ماوراء طبیعی ارتباط برقرار می‌شود (به عنوان مثال در واردات سارا آیا)، اما همیشه به این شکل واضح اتفاق نمی‌افتد.

بحث درباره‌ی جنبه‌های مرموز و نحوه‌ی کار کوچ برای ما دشوار است، اما در مورد نتایج تجربی که ارتباط مستقیمی با صورت معنوی ندارند، باید اثر روانی آیین را بشناسیم. می‌دانیم که روانشناسان غربی فنونی را از عملیات و روش‌های شمن‌ها و درمانگران الهام می‌گیرند و آن‌ها را جزء همکاران خود می‌دانند. در مواردی مانند این جلسه، به نظر می‌رسد که عامل روانشناسی عنصر اولیه است و دلیل آن چندان پیچیده نیست چراکه فشار زیادی از طرق مختلف بر بیمار اعمال می‌شود تا تسلیم شود و درد، بی‌زاری و ترس را پشت سر بگذارد، درپچه‌ی فکرش باز شود، قوه‌ها و احساسات غیرمنتظره را آزاد کند و موفق شود بر درد غلبه کرده و گره‌ی مشکل خود را باز کند. شهادت م. نیز این تفسیر را تأیید می‌کند زیرا او وجدی را تجربه کرد که نسبتی معکوس با ناراحتی و زحمتی که در مراسم تحمل کرده بود، داشت. این روش درمانی احتمالاً یک جنبه‌ی نمادین دارد که تأثیری قوی بر تخیل می‌گذارد و کسی که تماشا می‌کند نمی‌تواند بفهمد در درون این افراد چه می‌گذرد. این مراسم مانند روند زایمان لُخت بودن، خون آلودگی (مانند بچه که از رحم مادر بیرون می‌آید)، ناتوانی در حرکت و وابستگی کامل به دیگران، غسل و شستشو، برگشت تدریجی به اجتماع انسانی با تقسیم نان (گذاشتن نان در دهان شخص مانند یک نوزاد) و سپس شرکت در ضیافت را به همراه دارد. می‌توان هر بخش از عمل کوچ را با علم روانشناسی تفسیر و تاویل کرد ولی بیم آن می‌رود که مورد تأیید بخشی‌ها نباشد^{۱۱۲}. علاوه بر این پوشیده شدن با پوست گوسفند خونی و گرم شاید برای شخص به معنی کودکی که از شکم مادر بیرون می‌آید، نباشد بلکه احساس کند که به حالت طبیعی برگشته یا قوای حیاتی را جذب کرده و یا حس کند که گوسفند قربانی شده (یا شاید حیوان توتمیک) یا هر چیز دیگری باشد.

بیرون از جنبه‌های روانی و نمادین، جنبه‌ی «اقتصادی»، بعد نذر، مبادله در مقطع افقی با آدم‌ها یعنی در ظاهر (تقسیم، غذای جمعی، هدیه‌ی کوچکی که بخشی‌ها دریافت می‌کنند، خدمت رایگان، خرج مراسم، کمک شخص ثالث برای مشاوری و در مقطع عمودی غیب یعنی در باطن به آنچه برای ارواح است برمی‌گردد (خون، شمع) و هدایایی که به

¹¹² البته اصلاً مطمئن نیستیم که آنان این مراسم را به این شکل تفسیر کنند.

ارواح اعطا می‌شود و... از موارد مهم‌اند. عامل جزئی دیگری هم که باید در نظر گرفت، خوردن اندکی از غذایی است که بیمار خرج آن را داده و حتماً منطقی هم دارد ولی ما دلایل را هنوز پیدا نکرده‌ایم.

با توجه به ابهامات بهتر است پیش از هر چیز بر آنچه که بیمار از تجربه خود می‌گوید تمرکز کنیم: ایجاد تأثیر مفید روانی مستلزم چله‌ی سه روزه است که در طی آن بیمار که هنوز شکننده است از تماس با دیگران محفوظ بماند تا حالت ذهنی و رویایی شگفت‌انگیزی را تجربه کند. در عین حال ابعاد روانی درمان بخشی‌گری فقط مربوط به نقش احساسات نیست بلکه ساختار وجودی و زندگی شخصی م. مانند گذشته، فرهنگ و هدف او در زندگی را هم در بر می‌گیرد ولی ما در اینجا به آن نمی‌پردازیم.

هرگز درمان نمی‌شود

تجزیه و تحلیل م. در مورد نگرش و برداشت‌های نسبتاً منفی خود درباره‌ی کوچ، نیاز به قدری بررسی دارد. تقریباً طبیعی است اگر او همانطور که انتظار می‌رفت واکنش نشان نداد از این رو بود که مشکلش نوعی گره‌ی روانی بود که باید گشوده می‌شد، که به هر حال این گره‌گشایی در حین مراسم انجام شد. البته، صوفی‌ها می‌گویند که وضعیت درونی هر شرکت کننده، شرط لازم برای فایده بردن از جلسه‌ی ذکر نیست. به عنوان مثال، در مراسم بلوچ‌ها مانند گوتی — دمالی، مهم این است که خلیفه (بخشی) وارد خلسه شود و بیماری را درمان کند و اینکه خود بیمار هم حالت درونی خاصی را تجربه کند، ضروری نیست^{۱۱۳}. با همین منطق، بخشی‌های وادی خُجند برای انجام مرحله‌ی تشخیص به حضور بیمار نیازی ندارند. تنها کافیست کسی عملیات را برای او انجام دهد که در مورد م. هم همینطور بود.

با وجود قدری ناامیدی که در توضیحات م. منعکس بود، این تجربه برای او اولین قدم در روند معنوی و کشف حالات درونی بود که کافی به نظر می‌رسید. شاید احساس نارضایتی همان چیزی باشد که فرد را به سمت بخشی یا صوفی شدن می‌راند. باور به اینکه ناخوشی هرگز شفا نمی‌یابد و به همین دلیل جلسات باید به طور مرتب تکرار شوند. روشن است که افراد در این راه پیشرفت می‌کنند، عادت می‌کنند، به حالات خاص مسلط می‌شوند و نیروهای جذب می‌کنند تا روزی که موفق شوند آن‌ها را در خدمت دیگران بگذارند و کینه‌چی، /مگر، یاسین چی و ... شوند.

ج. بدهی به ارواح

مورد م. خاص است زیرا با موقعیت اجتماعی، چهارچوب فکری و مراجع نمادین و ذهنی‌اش نمی‌توانیم تجربه‌اش را در قالب مشخصی بگذاریم و به همین جهت نمی‌توان آن را در تشکیلات بخشی‌ها قرار داد. تجربه‌ی او بیشتر جنبه‌ی روانی و کلی و همگانی دارد. او در زیر شرح کلی این تجربه را گفته است:

«در کوچی که متحمل آن شدم، همه چیز به نظرم عجیب می‌رسید. من کاملاً با پوست گوسفند پوشانده شده و آغشته به خون وسط حلقه‌ی بخشی‌ها نشسته بودم ... از اول مراسم خودم را کاملاً جور دیگری حس می‌کردم. مثل این بود که در دنیایی مرموز بودم. گاهی خوشحال بودم، گاهی پرواز می‌کردم، گاهی در نوعی رؤیا فرو می‌رفتم و گاهی خودم را می‌دیدم که در جاده‌ای طولیل می‌رفتم. صدای دایره‌ها و آواز بخشی‌ها برای من آشنا بود و طوری بر من اثر داشت

¹¹³ در آیین گوتی — دمالی بلوچی، خلیفه باید لااقل در آخر وارد خلسه شود. در حالیکه در مورد بیمار، اغلب بر این باورند که وارد نشدن به خلسه به دلیل عدم تأثیرپذیری از ارواح است و در این شرایط مراسم بی‌فایده و بی‌هدف شمرده می‌شود. با این وجود برخی هم معتقدند که لازم نیست بیمار حتماً به حالت خلسه برسد. این اختلافات شاید تفاوت در نگرش و عقاید و مرام و برداشت را نشان دهد که یکی بیشتر/نیمیسست و مراسمی و دیگری درمانی‌تر و درویشی باشد. در واقع، از دیدگاه صوفی‌ها، شرکت‌کنندگان برای بهره‌مندی از ذکر، جم یا سماع، نیاز ندارند که برخی حالات عمیق در آن‌ها ایجاد شود. البته بدیهی است که اگر شخص چیزی حس نکند، جلسه سرد و بی اثر خواهد بود، اما در این تفسیر باید اهمیت عنصر روانی را در نظر بگیریم که موضوع فواید مراسم و نیت شخص به آن مربوط است. معادله‌ی گردشی یا مارپیچی آن اینگونه است که نیت نیک و شور شرکت‌کنندگان سبب جذب ارواح پاک و «نور الهی» می‌شود. افراد مستعد به شدت این حضور را حس می‌کنند، اما حتی اگر مستعد هم نباشند، ارواح پاک فیض می‌بخشند و در گشایش مشکلات فردی، جمعی، مادی یا معنوی شرکت می‌کنند.

که دلم نمی‌خواست قطع شوند زیرا تحت تاثیر آن‌ها احساس می‌کردم آزاد شده‌ام و گاهی مانند مست‌ها بودم. افسوس که این حالت زیاد دوام نیاورد و من به مرحله‌ی آخر این وجد نرسیدم».

ما با بررسی یک نمونه‌ی دیگر خواهیم دید که کُوج می‌تواند برای شخصی که به صورت ریشه‌دار با دنیای ارواح آشنایی دارد کاملاً متفاوت باشد، حتی اگر تا روزی که مشکلی برایش پیش نیامده به آن بی‌توجه بوده است.

شرحی که می‌آید مربوط به همسر ح. است که توسط سلطانعلی خدا پردی او جمع آوری و نوشته شده است.

امتحان زندگی

«من و همسر ح. در انتظار تولد سومین پسرمان بودیم. تولد نزدیک بود که یک روز حال ح. بد شد. اوضاع او رو به بدتر شدن بود بنابراین او را به بیمارستان و نزد پزشک بردیم. پس از معاینه، به نظر می‌رسید که کودک در شکم مادر بی‌حرکت بود و احتمال می‌رفت مرده باشد. تشخیص درست بود و ح. یک نوزاد مرده به دنیا آورد. پس از آن، او مدت طولانی برای مداوا در بیمارستان ماند ولی بعدها هیچگاه احساس سلامتی کامل نکرد و همیشه از درد رنج می‌برد».

نتیجه‌ی غفلت

«نزدیکان وی و مادرمن، مطابق رسم محلی، او را نزد فالبینی بردند که در مورد سلامتی او فال بگیرند. نتیجه‌ی فال این بود که ح. "ماما داشت" و آن‌ها از این تولد جلوگیری کرده بودند. بیمار برای رهایی از درد و آسیب‌های فرستاده شده به وسیله‌ی این ماماها، بایستی مراسم کُوج انجام می‌داد. این تشخیص تا حدودی صحیح به نظر می‌رسید زیرا دو فرزند ما در خُجند متولد شدند و پدر و مادرم در آنجا زندگی می‌کردند و مادرم مراسم و دستورالعمل‌های لازم و تجویز شده را انجام داده بود. سالی که فرزند سوم ما به دنیا می‌آمد، در شهر دوشنبه زندگی می‌کردیم و به دلیل ناآگاهی و عدم تجربه‌مان، در موعد مقرر مراسم لازم را برای ماماها انجام نداده بودیم. ما فتیله روشن نکرده بودیم، هنگام پخت گرده نان (چالپاک یا تونوکچه) برای روح آن‌ها، بخار و بوی دود تولید نکرده و برای ماماها دعا نکرده بودیم. طبق نظر زنان با تجربه، به نظر می‌رسید که ماماها از رفتار همسرمان راضی نبودند و شروع کردند هم به خود او و هم به فرزندش که در شکمش بود، آسیب برسانند. از طرف دیگر داستان ح. هم این تفسیر را تایید می‌کرد. او وقتی فهمید که بارداری است، خواب‌های عجیب و غریب می‌دید که در آن‌ها در موقعیت‌های مختلفی قرار داشت. مثلاً در یکی از آن‌ها، پیرزنی را دیده بود با لباسی سفید که یک شمع در دست داشته. او می‌خواست آن را به ح. بدهد، ولی او ترسیده و آن را نگرفته بود. بعدها هم کابوس‌هایی می‌دید که در اغلب آن‌ها پیرمردها و پیرزن‌هایی که جامه‌ی سفید داشتند، دائماً به شانه‌های او فشار می‌آوردند. با این حال او در مورد خواب‌هایش با هیچکس حرفی نزد و هرگز از افراد با تجربه نخواست که خوابش را تفسیر کنند».

کُوج عادی

«مادرم برای اجرای مراسم کُوج پیش یک بخشی رفت. ظاهراً قرار شده بود که مراسم روز چهارشنبه برگزار شود. ما از بازار یک خروس سیاه خریدیم و در روز موعود به خدمت دو زن بخشی رفتیم؛ یکی، حدود پنجاه ساله که استاد بود و دیگری، حدود بیست و سه ساله که شاگرد بود. در اتاقی جداگانه، جایی را آماده کرده بودند که بخشی‌ها بنشینند. آن‌ها وسایل لازم مانند فتیله‌های شمع، دایره، تازیانه و ترکه‌هایی از شاخه‌های هفت درخت میوه شامل توت، سیب، گلابی، هلو، انار، آلو و زردآلو آورده بودند. آن‌ها سر وقت، وسایل لازم را که برای این منظور آماده شده بود برای اجرای مراسم آوردند. وسایلی مانند هفت پارچه با رنگ‌های گوناگون که دو تا از آن‌ها سفید بودند؛ یکی برای پای/انداز و دیگری که

مانند چادر برای پوشاندن بیمار بود. بقیه‌ی پارچه‌ها برای زیرانداز بود. آن‌ها برای چیدن سفره؛ چوچواره (راویولی)، نان گرد سرخ شده (نونوکچه و قتلمه)، نان، آرد، آب، کشمش و ناز و نعمت‌های (خوراکی) دیگری هم آوردند.

«سپس بخشی‌ها نان و چای صرف کردند و پس از آن برای ارواح پیران و استادان فاتحه خواندند و مراسم گشایش آغاز شد. آن‌ها همسر را آوردند و پیرترین‌شان سر خروس را برید و تمام بدن بیمار بخصوص ابروها، پاها، کف دست و خود دست‌ها را به خون حیوان آغشته کرد. پس از آن سرش را با پارچه‌ای سفید پوشانده و همگی دور سفره نشستند. سالخورده‌ترین بخشی دایره را برداشت و کوچ شروع شد. شاگرد بخشی با او همخوانی می‌کرد و به آرامی هماهنگ با ضرب دایره، با ترکه به سر بیمار می‌زد. نام اولین حلقه مناجات بود.

«... صدای دایره‌ها خاموش شد و چند لحظه عملیات بخشی‌ها قطع شد. بخشی سالمندتر از ح. پرسید که آیا در وضعیت جسمانی و افکار و حالات روحی‌اش تغییری حس کرده بود. اما ظاهراً او چیز قابل توجهی ندیده بود.

اندکی بعد، حلقه‌ی دوم به نام مناجات برای پری‌ها و لشکرها و چهلتن شروع شد. آن‌ها اول پری‌های آسمان و بعد پری‌های زمین را دعوت کردند...»

مبارزه با ارواح

«این حلقه بیشتر از اولی طول کشید و جو آن نسبتاً گرم‌تر بود. مهم‌ترین مسئله این بود که خود بخشی با بستن چشم‌هایش به حالت مستی فرو رفت و مراسم را به اوج خود رساند. او با ضرب دایره حرکاتی شبیه به نوعی رقص انجام می‌داد و گاهی به آرامی با قاب دایره به شانه‌ی بیمار می‌زد.

«ح. در این حلقه وارد حالتی دیگر شد و خود را با حرکات بخشی هماهنگ می‌کرد. او با تاثیر آواز و ضرب، سر و بدن خود را تکان می‌داد و آنقدر هیجان‌زده بود که همزمان با آواز خواندن بخشی، او هم با صدای بلند و کلمات نامفهوم آواز می‌خواند. به نظر می‌آمد که او با کسی در حال نبرد بود و بعضی وقت‌ها هم با ناله التماس کمک می‌کرد. ح. بعد از این هیجانات کمی آرام شد و به حالت قبلی خود بازگشت سپس کم کم با ضرب دایره، حرکاتش منظم‌تر و آرام‌تر شد.

او در تمام این مدت حالات عجیب و غریبی را نشان داد؛ گویی که در خواب و رویا با کسی حرف می‌زد و مثلاً معمایی را با دست و صورت خود حل می‌کرد یا که چیزی را تأیید می‌کرد. در پایان این حلقه، بخشی آواز خود را تمام کرد و سپس چشمان خود را باز کرد و دعایی برای سلامتی بیمار خواند.

وی پس از تشریح قسمت اول کوچ، به شرح زیر ادامه داد:

«ح. در تمام این مدت خوابیده بود. به نظر می‌رسید که او در دنیای شخصی خود به سر می‌برد. انگار که اتفاقی در اطراف او نیفتاده باشد، بعد از مدتی چشمانش را باز کرد و نگاهی به اطراف خود انداخت. می‌شد از رفتار و حرکاتش حدس زد هر آنچه که بر او گذشته، مانند یک خواب طولانی بوده. طبق معمول، بخشی از او پرسید که در این حلقه‌ی دوم چه احساسی داشته و ح. به آرامی گفت که چه اتفاقی برای او افتاده است.

«او اول گفت که به جایی رفت که آدم‌های زیادی آنجا بودند و او آن‌ها را نمی‌شناخته. بیشتر آن‌ها زن و دختر بودند. آن‌ها جامه‌های مختلفی پوشیده بودند. برخی از آن‌ها که پیراهن کثیف و موهای پریشان داشتند، می‌خواستند به او حمله کنند. آن‌ها حتا زنان گروهشان را مجبور می‌کردند که بهشان بیبوندند. دخترانی هم با لباس سفید و چهره‌های پاک آنجا بودند که دائم به او نگاه می‌کردند و به سوی خودشان دعوتش می‌کردند. او می‌خواست به آن‌ها نزدیک شود، اما گروه دختران بد و بدجنس نمی‌گذاشتند. او غرق در ناامیدی فریاد می‌زده تا کسی به کمکش برود و بالاخره مجبور شده با آن دختران بجنگد تا بتواند خود را آزاد کند. در آن زمان بعضی از دختران که لباس سفید به تن داشتند به طرفش دویدند تا به او کمک کنند و در نهایت به لطف تلاش آن‌ها، او از شر بدجنسان نجات یافته. دختران لباس سفید می‌گفتند که

به او کمک کردند تا خیلی نترسد سپس آن‌ها تأیید کردند که دیگران در واقع ارواح خبیثه بودند و اگر کسی به دست آن‌ها می‌افتاد تا پایان عمر او را رها نمی‌کردند».

«حال او پس از شنیدن این سخنان بسیار بهتر شده و با آن‌ها گفتگوی دلپذیری داشته است. دختران جوان از او دعوت کردند که دنبال آن‌ها به جایی برود که افرادش همیشه کارهای شایسته‌ای انجام می‌دادند و به او گفتند که هر مشکلی داشته باشد به کمکش خواهند رفت. او بلافاصله قبول کرده و همراه دختران جوان به مکانی رسیده که زنان میانسال و مسنی نشسته بودند. آن‌ها پیراهن و روسری سفید داشتند و بدون اینکه چیزی بگویند به سمت او رفته‌اند و از مشت و مال دادن سر و شانه‌های او خوشحال بودند. پس از آن هم ناپدید شدند. بعد از این دیدار، او احساس سبکی بسیاری داشته؛ مانند کبوتری که در آسمان به سمت خانه اش پرواز می‌کند».

«بخشی داستان ح. را با دقت گوش کرد و گفت که این دختران بدجنس نمادی‌اند از آنچه برای او از شر و امتحان رخ می‌دهد. او گفت که مدتیست *ماماها* از دستش عصبانی‌اند چراکه در ابتدای بارداری به یاد آن‌ها مراسم و عملیات لازم را انجام نداده. او شمع‌ها را روشن نکرده بود، بخار تولید نکرده و دعا‌های لازم را انجام نداده بود بنابراین آن‌ها از دستش عصبانی بودند و هیچ کاری برای محافظت او و طفل در شکمش نکرده بودند. بخشی گفت که در زمان *کوچ* این مطلب برایش روشن شده و برای رهایی او از دست بدجنسان، *موکل‌ها* و سربازان خود را فرستاده است. دختران جوان با جامه‌ی سفید همان پری‌های او بودند. آن‌ها رفته بودند که به درخواست‌ها و آرزوهای او جواب دهند. بخشی گفت که پرواز در آسمان علامت فوق العاده‌ایست و روح او از بیماری آزاد شده و دیگر سبک شده است.

کمی بعد بخشی‌ها وارد حلقه‌ی سوم شدند که به آن *هید*، به معنی هدایت کردن (*کوچ* - *کوچ هید کوچ*) می‌گویند. بخشی پری‌ها و گروه‌های خود را برگرداند و درخواست کرد یا دستور داد که بدن بیمار از هرگونه درد، رنج، علم *سحر* و جادو و مصیبت خلاص شود و دوباره سلامتی خود را بازیابد و دردهایش شفا یابد. در پایان، سالمندترین بخشی دعایی را خاص بیمار قرائت کرد.»

برگشت به حالت عادی

«او دعا کرد آیین *کوچ* که برای شفای همسرمان انجام شده بود با نیت نیک پایان یابد. سپس برخی از شرایط لازم را یادآوری کرد. او بلافاصله پس از مراسم باید به چله می‌نشست. یعنی سه روز در یک اتاق جداگانه می‌ماند و با غریبه‌ها ملاقات نمی‌کرد. او نباید تنها از خانه خارج می‌شد و نباید چیزی بخصوص خوراکی، از غریبه‌ها می‌گرفت. بخشی‌ها آنچه را که لازم داشتند از روی سفره برداشتند و به خانه برگشتند. آن‌ها ح. را در اتاق تنها گذاشتند تا چله‌ی خود را انجام دهد. او سه روز آنجا ماند و من پس از این مدت از حالش خبر گرفتم. حال او نسبتاً خوب بود و گفت که احساس می‌کند رو به بهبودی می‌رود. او تعریف کرد که شب‌ها خواب‌های زیادی می‌دیده که بیشترشان خواب‌های خوب بودند. مثلاً، شب اول چله نشینی، خواب دیده که در آسمان با موتور سیکلت پرواز می‌کند. یا در خواب دیده بود که بچه‌های کوچک در اطرافش پرواز می‌کردند».

پس از آن و در سال‌های بعد حال ح. کاملاً خوب شد و مدتی بعد فرزند سومش را به دنیا آورد. البته پیش از تولد فرزندش به طور مرتب و بر پایه‌ی قواعد زمانی خاص به همراه مادرش و چند زن مسن، مراسم اجدادی و قدیمی را با روشن کردن فتیله و خواندن فاتحه برای *ماماها* و ارواح انجام داده بود.

دیدگاه فقه‌شناسی

تا اینجا فقط نقطه نظر بخشی‌ها مطرح شد که افکار عمومی با آن آشناست. با این حال روش کاملاً متفاوتی در برخورد با پدیده‌ی بخشی‌گری و روش‌های درمانی وجود دارد که ضمن تصدیق وقایع، آن‌ها را بر اساس اصول اسلامی تفسیر

می‌کند. در اینجا ما برای دستیابی به یک دیدگاه جامع درباره‌ی جلسه‌ی کوچی که در بالا توضیح داده شد، تفسیر ملایی که در زمینه‌ی علوم غیبی با تجربه است ارائه می‌دهیم. او خود جن‌زدایی را بر اساس روش‌های بسیار رایج در فرهنگ و تمدن اسلامی انجام می‌دهد. نظر او درباره‌ی حکمت ادیان ابراهیمی در پایان کتاب آورده شده است. ما مورد ح. را بدین ترتیب برای ملا عبدالنبی^{۱۱۴} شرح دادیم.

پرسش: یک زن باردار خواب ترسناکی می‌بیند و در مورد آن حرفی نمی‌زند سپس در ماه هفتم بچه در شکمش می‌میرد. فالبینی که فال گرفته می‌گوید که *ماماها* از دست او عصبانی‌اند و کوچ را برایش تجویز می‌کند. در طول کوچ، بخشی و بیمار احساسات مشترکی دارند و بخشی نظرش این است که *ماماها* خشمگین‌اند و باید برای آن‌ها مراسم آیینی اجرا کرد. نظر شما درباره‌ی این مسائل چیست و این *ماماها* چه کسانی هستند؟

پاسخ: این مورد ارثی است و نزد ما نیز رخ می‌دهد و می‌گویند که این کار نیاکان (*کار/آولاد*) است. این *ماماها* که ما آن‌ها را بی‌بی می‌نامیم، یک گروه از پری‌ها هستند. میراثی از نیاکان به جا مانده است و برای طلب آن است که ظاهر می‌شوند. زمانی، این زیان شیطانی (جن و پری و غیره) در یکی از اجدادش بوده است. از یک نسل به نسل دیگر، از مادر به مادر، میراثی منتقل شده و جن و پری وارثان را می‌آزارند. از آنجا که این زن برای دو فرزند اول مراسمی انجام داده بوده اما برای سومی غفلت کرده، *ماماها* به او آسیب رساندند. در دو بار اول راضی، اما برای سومی ناراضی بودند.

در مورد چلنتان نیز همین‌طور است؛ اگر آن‌ها را راضی نکنیم، قطعاً آزار می‌دهند. مثلاً اگر نیاکان شما همیشه به افتخار چلنتان کارهای خوب کرده‌اند یا صدقه^{۱۱۵} داده‌اند و خلاصه اینکه اگر آن‌ها همه‌ی عملیات (مراسم) را انجام داده باشند، ولی خود شما به آن عمل نکنید، به ناچار برای شما اتفاقات بدی پیش می‌آید. شما وارث نخواهید داشت، کاملاً بیمار خواهید شد و غیره. در این شکی نیست.

پرسش: جدا از این موارد، چگونه ممکن است که فرد در دام جن بیفتد؟

پاسخ: پیامبر فرموده‌اند که می‌تواند بر حسب اتفاق باشد یا اینکه در خواب روی دهد زیرا آن‌ها مکان‌های خود را دارند. برای مثال، آن‌ها در اصطبل‌ها و آخور حیوانات یا در ویرانه‌ها زندگی می‌کنند و در غارها یا در شکاف‌های زمین می‌خوابند. بعضی اوقات برای ادرار کردن به مکان‌هایی مانند مکان‌های عبادت، سکونت یا استراحت خود می‌روند و به همین دلیل به ما آسیب می‌رسانند. شاید بعداً دست خود را با چاقو ببریم یا ضربه بخوریم یا بازویمان منقبض شود، پاهایمان لنگ شوند، دهان یا چشم‌مان کج شود و ... اما تا وقتی آن‌ها را اذیت نکنند، آزار نمی‌دهند زیرا قول داده‌اند.

پرسش: چطور ممکن است که یک کودک بی‌گناه بتواند در چنگ یکی از این موجودات بیفتد؟^{۱۱۶}

پاسخ: مثلاً مدفوع خود را در خاکستر بیندازند. آنجا یکی از جاهاییست که آن‌ها خوششان می‌آید. یا گوشه‌ای که خون حیوانات ذبح شده را در آنجا می‌ریزند جاییست که آنجا عادت به خوردن دارند^{۱۱۷}. اگر کودکی آنجا نشسته باشد یا اینکه مادرش مدفوعش را آنجا بریزد، مطمئناً به آن کودک آسیب می‌رسانند. یا اگر مادر وحشت کرده باشد، وقتی کودک شیر او را می‌خورد، اثر این ترس را جذب می‌کند. جن‌ها گروه‌های زیادی دارند. /ومی سبحان یک گروه از دیوها هستند که به کودکان حمله می‌کنند. آن‌ها همه جای دنیا هستند و به کودکان شیرخوار آسیب می‌رسانند.

د/ملا واقعیت مسئله را تایید کرد که ارواح آزاردهنده وجود دارند و لازم است آن‌ها را آرام کنیم. در نتیجه‌گیری خواهیم دید که چگونه روش و دیدگاه وی با بخشی‌ها و جن‌زدایان دیگر بسیار فرق دارد.

ما او را در دهکده قورقانه ملاقات کردیم که چهار ساعت در راهی ناهموار به سمت شمال با بایسون فاصله دارد.^{۱۱۴}

^{۱۱۵} درحق‌شان/احسان کرده، صدقه کرده.

^{۱۱۶} به دنبال جمع‌آوری شواهد بسیار از بخشی‌هایی که در کودکی اولین تماس خود را با ارواح داشتند، این پرسش را مطرح کردیم.

^{۱۱۷} آن‌ها از خونی تغذیه می‌کنند که برای انسان حرام است.



بر روی سفره‌ی مراسم، چوچواره، نان، آرد، چای، آب، روسری، اسکناس و غیره می‌گذارند.

جن‌زدایی

الف. هنری که از داملاها می‌آید

اگرچه هنر داملاها در سلسله مراتب عملیات بالا قرار نمی‌گیرد، اما نوعی درمان موازی است که از روش‌های مشابه قبلی استفاده می‌کند و می‌تواند با نیروهای نامرئی شخصیت دار مرتبط باشد. تفاوت عمده در روش کار است که به قدرت کلام الله و قدرت ذکرها و وردها که ضد ارواح زیان بارند بستگی دارد. ما با کمک داستان زیر و جزئیات دقیقی که زن جوان تاجیکی جمع‌آوری کرده است به بررسی می‌پردازیم.

داستان بیماری ی. ۱۱۸ و درمان او توسط داملا

«در پانزده یا شانزده سالگی، شبی در فصل بهار، در خواب دیدم که مردی با لباس سیاه پایش را روی گلویم فشار می‌داد. با درد، وحشت زده و عرق کرده از خواب پریدم. صبح روز بعد، دیگر نمی‌توانستم حرف بزنم، به حدی که برای ارتباط با دیگران مجبور بودم روی کاغذ بنویسم. از آنجایی که گلویم کمی قرمز بود، پزشک فکر کرد که گلو درد است و گذاشتن پارچه‌ی نخی نمودار روی درد (کمپرس)، بخور و همچنین روغن هلو برای بینی‌ام تجویز کرد. بعد از یک هفته که درمان کاملاً بی‌اثر بود، خواب دیدم که پیرزنی به من نزدیک شد و از سر تا پای مرا با یک پارچه‌ی سفید نازک مثل چادر^{۱۱۹} پوشاند. بلافاصله از خواب بیدار شدم درحالی‌که از شدت تب می‌لرزیدم. آن‌ها به من دارو می‌دادند، ولی این بار خوابم را با نوشتن روی کاغذ، برای مادرم تعریف کردم. به نقل از مادر بزرگم، اجداد ما مردانی مذهبی و قاری قرآن بودند که آنها را به علمشان می‌شناختند (در بخارا آموخته بودند). او عقیده داشت که مشکل حنجره‌ی من از اجدادم می‌آمد. پدرم که کمونیست واقعی بود، به این داستان‌ها اعتقادی نداشت و مرا نزد یک متخصص عالی گوش و حلق و بینی فرستاد که به تازگی از پترزبورگ آمده بود و او را شخصاً می‌شناخت. این پزشک تمرینات گفتار درمانی (ما، می، و غیره) و توانبخشی تنفسی و صوتی برایم تجویز کرد. او از من خواست شکمم را منقبض کنم و نفس بکشم، اما هر بار که انجام می‌دادم، دلم خیلی درد می‌گرفت. سپس دوباره گلویم را معاینه کرد و گفت که عصب‌های حنجره که صدا را می‌سازند مثل یک کلاف نخ شده‌اند. او وقتی فهمید که مادر بزرگم چگونه فکرمی‌کرد به ما پیشنهاد داد روش درمانی دیگری را امتحان کنیم و نزد داملا برویم.

«یکی از دوستان خانوادگی به ما گفت که داملائی در سری یقاج، نزدیک تاشکند، در جنوب قزاقستان می‌شناسد. این مرد که امیر حمزه نام داشت، در جریان جنگ داخلی تاجیکستان در سال 1991 از قورقان تپه فرار کرده بود و در آنجا مستقر شده بود. ما شامگاه یکشنبه به آنجا رسیدیم و دوستان مرا به خانه‌ی او برد. داملا اطلاع داد که مدت سه روز پس از طلوع آفتاب، سوره‌های قرآن کریم را برای حل اینگونه مشکلات قرائت می‌کند. بدین ترتیب، سه صبح پشت سرهم، به مدت یک ساعت یا یک ساعت و نیم، آیاتی را تلاوت می‌کرد، به ویژه سوره یاسین^{۱۲۰} و همینطور ذکر نام‌های خدا را می‌گفت (72 نام مانند جبار، قهار، غفار، رحیم و غیره^{۱۲۱}). من در این جلسات احساس درد و خستگی می‌کردم

¹¹⁸ خواننده از لحن داستان و برخی جزئیات می‌فهمد که مانند مورد م. که پیش‌تر گفته شد، این داستان نیز به زنی عامی که به دنیا و عملیات بخشی‌ها آشنا باشد و به آن اعتقادی داشته باشد، مربوط نیست. او از خانواده‌ای روشنفکر و اهل علم است و به دلیل اینکه والدینش کمونیست بودند، هیچ آموزش دینی ندیده است. او تحصیلات عالی و شغل‌های مسئولیت‌دار داشته است.

¹¹⁹ این عمل در آیین کوچ یافت می‌شود (در بالا)، اما می‌تواند نشانی از ورود به راه مذهبی هم باشد.

¹²⁰ در مراسم درمان، سوره‌های یاسین و آیت الکرسی را بیشتر از همه می‌خوانند. سوره‌ی بقره هم می‌خوانند که برای گشایش مراسم نیست. در سنت نام‌های خدا 99 تاست و از رحمانی تا جباری گسترده است. معمولاً صفات جباری را ذکر نمی‌کنیم ولی در اینجا محتوا فرق دارد. ¹²¹

و دلم می‌خواست بخوابم و دائم خمیازه می‌کشیدم، ولی بقیه روز حالم بد نبود، کتاب می‌خواندم، کار می‌کردم و زود خسته می‌شدم. در حالیکه او در حال قرائت بود، من دوتا گلوله می‌دیدم یکی سیاه و دیگری قرمز^{۱۲۳} که جایشان در برابر چشمانم عوض می‌شد.

«من بعد از این سه روز خیلی احساس سنگینی می‌کردم، اما شروع به حرف زدن کردم. موفق شدم چند کلمه را بگویم، اما با درد و زحمت زیادی که باعث می‌شد بی‌اندازه عرق کنم. بنابراین دلم گفت که باید درمان با آتش را انجام داد^{۱۲۳}. او من را در باغچه نشانده، چند تا پارچه برداشت که بیشتر قرمز رنگ بودند، آن‌ها را به ترکه‌های چوبی پیچید و با نفت آتش زد سپس دور سر من چرخاند و به تاجیکی و عربی عباراتی را گفت که ده تا پانزده دقیقه طول کشید. دلم مرا می‌ترساند. او با قد کوتاه و ریش سیاه مثل ذغالش، کلاهش، گونه‌های برجسته، چپن (ردا) و چکمه‌هایش و با مشعل‌هایش هنگام غروب در باغ می‌جهید و من احساس می‌کردم با دسته‌ای از شیاطین جهنده احاطه شده‌ام. سپس وقت شام، به دوستم م. گفتم که خیلی ترسیدم. دلم گفت که در واقع این دختر آدم‌ها دارد و آن‌ها مرد هستند. منظورش این بود کسانی که آدم دارند، اجباراتی هم برای محافظت از خود دارند یا باید از بعضی چیزها خودداری کنند، برخی وظایف مانند دعا کردن دائمی را قبول کنند و رمال (رامچی)، دعاخوان، کینه‌چی (از بین بردن چشم بد بخصوص برای کودکان) یا زنی آتین و متدین شوند.

«او فاش کرد این آدم‌ها که دو نفر هم بودند مرا اذیت می‌کردند، اما اگر من نماز می‌خواندم شاید راحت‌تر می‌گذاشتند. او این دو مرد را دیده بود، ولی من در خوابم فقط یکی را دیده بودم. نکته‌ی بدش این بود که آدم‌های من بد رشک (حسود) بودند. ملا آن را متوجه شده بود زیرا گفت که وقتی بخش دوم سوره‌ی یاسین را تلاوت می‌کرده، احساس کرده که این آدم‌ها گلویش را گرفته‌اند. در واقع، در طول این تلاوت‌ها، او بایستی دائما گلولی خود را تازه می‌کرد و آب می‌نوشت. خود من هم، در این مدت گلویم کاملاً خشک شده بود و شدیداً دلم می‌خواست آب یخ بنوشم^{۱۲۴}.

«پس از این سه روز، من هنوز در روستا بودم و به دستور او نماز می‌خواندم. من چیزی در این باره نمی‌دانستم، اما دوست‌مان به من نشان داد که چگونه انجام دهم و چون با زبان فارسی آشنا بودم سریع‌تر یاد می‌گرفتم زیرا به من این امکان را می‌داد که دعاها را به عربی بخوانم. همان موقع دوباره شروع به حرف زدن کردم ولی آهسته با صدایی بم و درشت که تقریباً مانند صدای مردها بود. مادرم خیلی ترسیده بود. صبح که از خواب بیدار می‌شدم، دو سه ساعت طول می‌کشید تا بتوانم به طور عادی حرف بزنم و برای اینکه صدایم بیرون بیاید، باید گلویم را تازه می‌کردم.

«ملا گفته بود که در واقع مورد من جدی‌تر از آن چیزی بوده که فکر می‌کرده و بهتر بود که درمان با قرائت دعاها را به جای سه روز مدت هفت روز ادامه می‌دادم. پس از سه روز، به او گفتم که گلویم دائم می‌سوزد و دلم می‌خواهد مرتب آب خیلی خنک بنوشم. او گفت که من نباید آب بنوشم بلکه باید ماست بخورم^{۱۲۵}. قرار شد که او به مدت نیم ساعت دعا بخواند و من یک کاسه‌ی بزرگ دوغ بخورم و دوباره نیم ساعت دیگر او دعا بخواند و من دوغ بخورم و این کار سه بار تکرار شود تا در کل یک لیتر دوغ تمام شود و اگر بعد از آن، هر چه خورده بودم، بالا می‌آوردم به این معنا بود که درمان شده بودم. همین اتفاق افتاد و من نیم ساعت بعد از نوشیدن یک سوم آخر ماست، همه را بالا آوردم. او آنچه را که بیرون آمده بود بررسی کرد و وقتی ذرات کوچک زردی در ماست دید با رضایت گفت که خوب است، خوب است، دلیل درد همین بود^{۱۲۶}.

¹²² می‌تواند نشانه‌ی حضور دو روحی باشد که او را عذاب می‌دهند.

¹²³ در اینجا شرحی از عمل آس‌چی داریم که تاجیک‌ها عقیده دارند ریشه‌ی زرتشتی دارد.

¹²⁴ معمول است که در آسیای میانه مردم زیاد آب سرد نمی‌نوشند.

¹²⁵ در طب سنتی و در تغذیه می‌گویند که طبع ماست خنک است.

¹²⁶ توجه کنیم به پارادوکسی که در این تشخیص وجود دارد: از یک سو علت درد این‌ها هستند؛ یعنی دو موجود نامرئی و از سوی دیگر درد عملاً از بدن بیرون می‌رود.

«بعد از آن احساس خوبی داشتم و می‌توانستم حرف بزنم. او روز آخر از من خواست خواب‌هایی را که می‌دیدم برایش تعریف کنم. وی گفت مردی که مرا آزار می‌داده در خواب می‌بینم و او کشته می‌شود، اما من اصلاً این خواب را ندیدم.

«من خیلی این د/ملا را دوست نداشتم، از او خوشم نمی‌آمد و می‌خواستم هر چه سریع‌تر از آن مکان بروم. او احساس من را درک کرد و فهمید که من آن مرد را در خواب ندیده بودم. او به من گفت که ازش نترسم و کاری با من ندارد اما از آنجایی که آن خواب را ندیده بودم باید به خانه‌مان در تاشکند می‌آمد و در اتاق من نماز می‌خواند.^{۱۲۷}

«من به خانه برگشتم و بعد از یکی دو روز، پدرم پی ملا رفت و او را به خانه آورد. نیمه شب او تنها در اتاق من ماند و با صدای خیلی بلند دعا می‌خواند طوری که مادرم نگران همسایه‌ها بود. چند ساعت طول کشید سپس او در همان جا خوابش برد. فردای آن روز، مادرم نذر و نیاز کرد و به او کیسه‌های آب نبات، کشمش، گردو و غیره و همچنین پول داد و او به ده خود برگشت. بعد از آن و به مدت سه سال، نه تنها نماز خود را مرتب می‌خواندم بلکه به برادران و خواهرانم هم خط عربی و نماز می‌آموختم که هنوز هم می‌خوانند.

«این درمان استعداد جدیدی را در من بوجود آورد و آن این بود که اگر کسی بیمار می‌شد من بلافاصله متوجه می‌شدم از چه چیزی رنج می‌برد. اگر ده نفر در یک اتاق بودند، من خیلی سریع بیماری هریک را می‌فهمیدم. برای مثال اگر مشکل مربوط به کبد بود، من در کبدم احساس درد می‌کردم. حتا در مترو یا در دانشگاه هم همین جور بود. گاهی اوقات هم فکر آدم‌ها را می‌خواندم مثل اینکه روی تابلویی جلوی چشمانم نوشته شده بود تا حدی که گاهی از افکارشان تعجب کرده و شرم می‌کردم. در طول این مدت در انزوا زندگی می‌کردم و تنها می‌ماندم و به اصرار مادرم بود که به مهمانی می‌رفتم. من از جلسات و مهمانی‌های بزرگ بیزار بودم چراکه مرا بیمار می‌کرد یا باعث سردرد می‌شد. علاوه بر این، از مردان، رفتارها و از درشتی‌های آن‌ها هم بیزار بودم و اغلب با آن‌ها بگو مگو می‌کردم.

«این موضوع حدود چهار یا پنج سال طول کشید و پس از آن من به ایران و بعد به فرانسه رفتم. شنیده بودم که د/ملا ناگهان ناپدید شده و کسی نمی‌دانست کجا رفته است. می‌گفتند جن‌زده شده بود. اگر من را به یک استاد معنوی و خوب سپرده بودند، او می‌توانست مرا در زندگی راهنمایی کند و به من یاد دهد که از "دم‌ها" و استعدادم در کارهای خوب استفاده کنم.

«به هر حال او درست دیده بود زیرا سال‌ها بعد از درمان، خواب دیدم که مردی در اثر اصابت گلوله‌ای که صدایش گوش را کر می‌کرد، کشته شد. او سیاه پوست بود و پس از شلیک گلوله پیکرش مانند یک قطره آب در روغن حل شد. بعد از این خواب بود که همه‌ی استعداد حس ششم خود را از دست دادم. قبلاً، هر وقت شب به خانه برمی‌گشتم، احساس می‌کردم کسی در کنارم راه می‌رود تا حدی که گرمای او را روی شانه‌هایم حس می‌کردم. بعد وقتی در خواب شلیک گلوله را شنیدم این تصورات هم از بین رفت. من آن موقع بیست ساله بودم و عاشق همکلاسی‌ام شدم. عجیب بود که این مرد جوان همان هیکل و همان رنگ تیره‌ی مردی را داشت که در خواب دیده بودم.»

نظرات و تفسیر متقاطع

این داستان مهم روند درمان را با به کار گیری امکانات موجود در انواع سنت‌های گوناگون، نشان می‌دهد؛ موضوعاتی مانند تلاوت قرآن کریم و ذکر، وارد شدن به زندگی معنوی، برون‌ریزی شر (بابالا آوردن)، آتش (مانند آسچی و جهرچی)، رام کردن و احضار کردن (در مرحله‌ی نهایی). مجری شخصی مذهبی بود، اما گفته می‌شد که جنی شده است و زیاد قابل معاشرت نیست. روش او، نسبتاً خشن و به نظر ترکیبی (سنکرتیک) و نامتعارف می‌رسید، اما احتمالاً

¹²⁷ برخی از بخشی‌ها فکر می‌کنند برای ریشه کن کردن درد باید به جایی برگشت که درد از آنجا شروع شده است.

درمانگرهای بسیاری از این نوع در سرتاسر آسیای میانه وجود دارند و اگر بخواهیم بر اساس شواهد موجود قضاوت کنیم، هر بخشی با دنبال کردن خط مشی عمومی، ابزار و فن خود را به کار می‌برد^{۱۲۸}.

داستان ی. پیچیده است و به شکل‌های متفاوت و از جهات مختلف تعبیر می‌شود.

از نظر بالینی، روند عملیات عادی است. او و خانواده‌اش ابتدا با پزشک مشورت می‌کنند سپس به دعا‌های مردان دین‌دار متوسل می‌شوند (در آسیای میانه می‌تواند توسط یک فالبین تجویز شود)، اگر نتیجه ندهد، با یک فالبین مشورت می‌کنند که عموماً یک جلسه‌ی بخشی‌گری مانند قَیْتَرَمَه یا کُوج را توصیه می‌کند. شاید یک صوفی (اینجا یک /یشان) بتواند جایگزین ملا شود و برخی از صوفی‌ها خاطرنشان می‌کنند که با دعای مخصوص و بدون مداخله‌ی مَوَکَل، به همان نتیجه‌ای می‌رسند که شَمَن‌ها (بخشی، خلیفه) با انجام مراسم پرزحمت خود می‌رسند. در سنت‌های دیگر، مراسم اغلب دارای جنبه‌ی احساسی و پالایشی‌اند که با موسیقی و رقص همراه‌اند، اما در آسیای مرکزی این جنبه‌ی احساسی زیاد دیده نمی‌شود (گرچه تلاوت قرآن کریم هم بی اثر نیست).

از دیدگاه معنوی یک صوفی (یا روانشناس درمکتب یونگ)، مشکلات جسمی و درمان آن، نشانی از واقعیتی مهم و انعکاس یک مسئله‌ی عمیق‌تراند. در هر سه موردی که اینجا گفته شد؛ مورد ی. و بعد م. و ح. هدف و مقصود درمان بخشی‌گری و مداوا، پذیرش برخی وظایف برای ایجاد ارتباط با سطوح بالاتر است. در مورد ی. دعا کردن برای راضی کردن /جدادش؛ برای ح. انجام وظایفی نسبت به مَوَکَل که مورد احترام اجدادش هستند و برای م. قبول کردن نصیبه‌ی کینه‌چی که این هم برای خوشایند اجدادش است.

ارتباط ی. را با روح مذکری که تسخیرش کرده بود، می‌توان چنین تشریح کرد:

— شاید بیماری از جانب اجدادش است تا او را وادار کنند واجبات دین اسلام را انجام دهد.

— هنگامی که روح راضی یا خنثی می‌شود، همراه ی. شده و او حضورش را کنار خود حس می‌کند و به کمک او حس ششم خود را پرورش می‌دهد.

— چند سال بعد که ی. وارد راه نیاکان خود شده، روح خود را کنار می‌کشد چراکه مأموریتش تمام شده است. ی. نیز استعداد خود را از دست می‌دهد و یک دختر جوان معمولی می‌شود.

با وجود اینکه حس مادر بزرگ ی. می‌گفت این اتفاق در نتیجه عمل اجداد آن‌هاست، اما ماهیت /دم‌ها روشن نبود. شاید یک صوفی بگوید اجداد برای فرزند خود که از نظر معنوی آماده ولی غافل بوده است، دو مأمور فرستاده‌اند تا او را قاطعانه در راه درست قرار دهند. قدم مهم در واقع یادگیری عبادت است. اینکه درد شکلی بیمارگونه به خود بگیرد و با خواص ماستی که با دعا فعال شده است قابل درمان باشد، یک امر فرعی است. نکته مهم این است که پس از پذیرش راه دینی، برخی از استعدادهای معنوی ی. رشد می‌کنند و مهم‌ترین آن‌ها این است که در شانزده سالگی خانواده خود را مومن می‌کند. شاید حس ششم و حضوری نامرئی که شب‌ها حس می‌کند تاثیر مأموری باشد که با مراسم خنثی شده است. وقتی او در خواب می‌میرد، همه چیز عادی می‌شود.

سرانجام روانشناس متوجه می‌شود که روحی حسود، غیراجتماعی و تا حدودی پرخاشگر دارد که از چند طریق ظاهر می‌شود؛ خشونت در برخورد اول، عدم علاقه‌اش به /املا و ممانعت از تلاوت قرآن کریم، رنگ سیاهش در آخرین خواب و حساسیتی که نسبت به مردان در خود رشد می‌دهد. در حقیقت، ی. خود رگه‌هایی از این شخصیت را می‌گیرد. او با صدایی مردانه شروع به صحبت می‌کند و می‌خواهد از /املا با وجود اینکه می‌تواند او را درمان کند، فرار کند. او از دوره‌می‌ها خوشش نمی‌آید و غیراجتماعی می‌شود و به طور کلی از مردان گریزان است. به محض اینکه تصویر «مرد»

¹²⁸ مثلاً کسی شاهد بود که یک بخشی از خوارزم بیمار را با مار زنده کتک می‌زد.

در رویای آخر او ناپدید می‌شود، استعداد خود را از دست می‌دهد، آدم عادی می‌شود و عاشق جوانی می‌شود که عجیب نیست که شبیه به آن فرد باشد.

به نظر می‌رسد که او تا مدت‌ها بعد تأثیرات این تجربه را حفظ می‌کند. به طور مثال با وجود زنانگی، صدایش کمی خشک و قوی می‌شود یا قدرتی پیدا می‌کند که نزد زنان اُزبک نادر است و می‌تواند در صورت نیاز خشونت به خرج دهد. او در دوره‌ی دیگری از زندگی خود که ناامید بود، دوباره احساس بی‌اعتمادی نسبت به جنس مذکر پیدا کرد.

ب. تفاوت بین صوفی و بخشی

همانطور که دیدیم، سلسله مراتب درمانگرها، فالبین‌ها و بخشی‌ها (امگر، فالبین، بخشی و غیره) با توجه به درجات و گوناگونی نصیب‌هایشان، سایر مجریان را که دارای مراجع و تجربیات شخصی و عملکرد متفاوتند در سایه می‌نهند با وجود اینکه آن‌ها نیز مانند بخشی‌ها، با موجودات نامرئی سر و کار دارند که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان داملا و جهرچی یا صوفی را نام برد.

جهرچی‌ها یا صوفیان، جن‌زدایی هستند که در سورخن‌دریا در منطقه بایسون^{۱۲۹}، در نزدیکی تاجیکستان فعالیت می‌کنند. آن‌ها آیین خاصی را اجرا می‌کنند که در آن ذکر و اجرای حرکات شبیه اشکال عبادتی است که گاهی در بین درویشان برای درمان بیماران انجام می‌شود. صرف نظر از ظاهر، مراسم جهر در اصل جن‌زدایی است که در آن عناصر بخشی‌گری و صوفی‌گری با هم ارتباط نزدیکی دارند.

داملا، فردی مذهبی است که در تمام نقاط جهان اسلام دیده می‌شود. او تلاوت قرآن کریم و ذکرهای خاصی را برای اهداف درمانی انجام می‌دهد. ابتدا باید ببینیم که جهرچی‌ها کیستند، چه دنیایی دارند و عملیات آن‌ها از چه چیزی تشکیل شده و در نهایت نتیجه را به داملا واگذار می‌کنیم که در تفسیر کوچ قبلی حضور داشت، ولی روش‌های به کار رفته با آنچه که در مورد ی. به کار بردیم متفاوت است.

مراسم جهر بر مبنای ذکر جهری یعنی ورد با صدای بلند^{۱۳۰} است. این مراسم به طور مستقیم از عملکرد صوفیانه یا درویشی گرفته شده است، ضمن اینکه در آسیای مرکزی، گاهی ذکرها قسمتی از مراسم نیایش و دعا هستند بخصوص که در مجالس دینی زنانه، نیازی به سرسپردگی نیست و حالت فرقه‌ای نیز ندارد. در نگاه اول، ذکر جهرچی شبیه ذکر طریقت‌های صوفیانه‌ی آسیای مرکزی است که در آن از صدای خشن و حلقی استفاده می‌شود و شبیه «ذکر آره» نزد درویش‌های یسوی قزاقستان است. اما، در میان جهرچی‌های امروز هیچ نشانی از ارتباط با فرقه‌های طریقتی وجود ندارد. علاوه بر این، برخی از آن‌ها توضیح می‌دهند که صداهای عجیب و غریب (ثاووش در زبان اُزبکی)، تکرار چند عبارت ظاهراً بی‌معنی و فریادهای گاه و بیگاهشان برای ترساندن و فراری دادن ارواح خبیث است. این عبارات ترکیبی از دعاها و عملیات بخشی‌ها (همراه با استفاده از ابزار بخشی‌گری) با ذکرهای صوفیانه (ورد، ذکر، تلاوت قرآن کریم) است. بنابراین، با وجود وجه درویشی این مراسم که حداقل از سه نفر تعلیم دیده تشکیل می‌شود، نیت جهر، دعا یا نزدیکی به خدا و کسب حال معنوی نیست بلکه مانند بخشی‌ها، رهایی از دست ارواح خبیث کم و بیش مد نظر است. ولی تشکیل حلقه‌ی ذکر جهت پیشگیری از بیماری نیز ممکن است. حتا اگر بیمار حاضر نباشد، می‌بینیم که مأمور ضربه‌های ترکه را بر روی شانه‌های دستیار یا شاگرد خود می‌زند تا شیاطین را که سعی دارند او را منحرف کنند، دور کند.^{۱۳۱}

¹²⁹ به ویژه روستاهای آولاد، سرآسیا، ماچای و روستاهای قورقانه و خود بایسون.
در اصطلاحات تصوف، عبارت جلی را برای جهری و در حالت عبادت صامت، ذکر خفی را به کار می‌برند.

آن را در فیلمی می‌بینیم که در ادامه شرح خواهیم داد.¹³¹

جهر یک مراسم مذهبی صوفیانه نیست، ولی از این نظر با بخشی‌گری یا شمنیسم فرق دارد که برخی از مجریان آن هیچگاه مورد آزار ارواح قرار نگرفته‌اند و در مراسم درمان نشده‌اند و نصیبه‌ای که برای بخشی‌ها اجباریست، دریافت نکرده‌اند. البته در این مراسم هم انتظار می‌رود که درمان نتیجه‌ی قطعی داشته باشد اما الزامی برای بیمار نیست که با ارواح نوعی معامله داشته باشد و رضایت آن‌ها را جلب کند یا آن‌ها را رام و آرام کند. از این نظر جهرچی‌ها به جن‌زدایان مذهبی (ملا و /یشان) شبیه‌اند ولی روش آن‌ها را دنبال نمی‌کنند. رقابت بین این دو دسته از درمانگران به این دلیل است که ملاها فقط به دین می‌پردازند و برای درمان بیماران تنها بر قرآن کریم تکیه دارند و موجودات نامرئی را تحقیر می‌کنند، ولی جهرچی‌ها در دنیایی مرموز پر از موجودات ترسناک زندگی می‌کنند و آن‌ها را در خواب و حتا در بیداری می‌بینند. این دونگرش اساسی، تقابل قدیمی بین ادیان توحیدی و آئینیسم را نشان می‌دهد که در ادامه توسط ملا عبدالنبی شرح داده شده است.

در حقیقت، این ملا بیشتر از بخشی‌ها انتقاد می‌کند تا جهرچی‌ها و می‌گوید که در جلسات جهرچی‌ها نیز شرکت کرده ولی قانع نشده است. بدیهی است، او نمی‌تواند مراسمی را که در آن از ذکر و مناجات قرآن کریم استفاده زیادی می‌شود، رد کند. از نظر معنوی و همچنین فرهنگی، جهر موقعیتی مبهم بین صوفی‌گری و شمنیسم دارد. یعنی اینکه جهر بین جن‌زدایی اسلامی سنتی و خداپرستی قرار داشته و نیز بین زبان‌ها و سنت‌های تاجیکی و ازبکی که به طرز عجیبی با هم مخلوط شده‌اند، قرار گرفته است. با بررسی دقیق‌تر، ظاهراً این پدیده برای خود مردم ساکن منطقه که از نژاد تاجیک و یا ازبک-قونگرات هستند هم عجیب است. جهر فقط در بین مردم آمیخته در بایسون و چند روستا ریشه دارد.

آیین جهر، گاهی به طور سطحی معرفی شده که مهم‌ترین آن‌ها فیلمی از ژاک دیس (1997) است با نام *اسرار آسیای مرکزی*^{۱۳۳} که بر صوفی‌خرم، قوی‌ترین جهرچی از نسل خود با تجربه‌ای شخصی و مبتنی بر طبیعت بخشی‌گری، متمرکز است. این فیلم جهرچی را مانند صوفی‌ها معرفی می‌کند و از این لحاظ تنها یک بُعد از واقعیت را منعکس کرده است. البته عناصر مهمی از عمل جهر را با داستان‌هایی از خرم بابا و مراحل متوالی جالبی از ذکر که خارج از چهارچوب آیینی درمان هستند، نشان می‌دهد.

در سال 2000 میلادی، خانه فرهنگ ملل پاریس، خرم بابا و چهار جهرچی دیگر را برای اجرای مراسم جهر از بایسون دعوت کرد. در آنجا هم معرفی به شکلی کلی و به صورت محدود و خلاصه انجام شد و مراسم، اساساً فقط یک ذکر بود که مراحل و حرکاتش به دلیل عدم امکان استفاده از آتش، ساده شده بود.

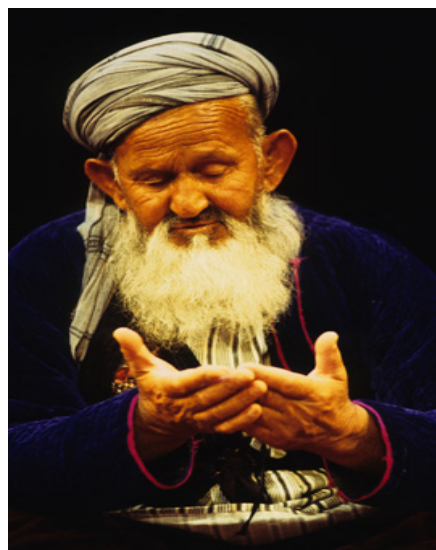
پس از نمایش در پاریس، مجریان بایسون مورد توجه برخی جهانگردان قرار گرفتند، سپس از آن‌ها دعوت شد تا در جشنواره‌ی بزرگ سنت‌های مردمی در بایسون که تحت حمایت یونسکو بود شرکت کنند. (فولکلور بایسون جزء میراث غیرمادی بشریت است.)

جوآنی دُرُزی برای پایان‌نامه‌ی خود در مورد صوفیان آسیای مرکزی تحقیق کرده و برداشت‌هایی از مراسم داشته که برایش با حذف بعضی قسمت‌ها و به شکل ساده شده‌ای اجرا شده بود و او آن‌ها را شرح می‌دهد^{۱۳۳}. او در آنجا اطلاعات زیادی ارائه نمی‌دهد، ولی اصالت مراسم را زیر سوال می‌برد. شاید جهر اخیراً در اجرای زنده تغییراتی کرده باشد اما به هر حال اساساً یک اجرای نمایشی است. همچنین ممکن است که مرگ خرم بابا در حدود سال 2001 میلادی موجب ضعیف شدن بُعد معنوی جهر شده باشد که در فیلم اختصاص یافته به او برجسته شده بود. خرم بابا در طول شش ماه قبل از مرگش، نمی‌توانست حرف بزند، اما هنوز می‌توانست صدای مخصوص ذکر جهرچی را درآورد. مردم محلی عقیده داشتند که عامل لال شدن او ارواحی بودند که او آن‌ها را با اجرای مراسم بر روی صحنه رنجانده بود. وقتی ما به بایسون رفتیم، عصمت الله (عصمت بابا) در جهر اقتدار پیدا کرده بود. او در یک گفتگوی طولانی ضبط شده با میل و

رغبت همه‌ی توضیحات لازم را به ما داد. شاید این نخستین بار بود که وی بدون مترجم، برای شنوندگان خارجی با زبان تاجیکی که رنگ زبان ازبکی داشت موضوع را خیلی بسط می‌داد و درباره‌ی آن حرف می‌زد.^{۱۳۴} او در مراسمی که روز بعد برای ما آماده کرد، توضیحات روشن‌تری ارائه داد. توضیحات پسر بزرگتر او در انتقال تصویری متعادل‌تر از شخصیت جهرچی کمک کننده است که ما ابتدا آن را نقل می‌کنیم:

تصویر جهرچی

از خرم بابا همیشه به عنوان یک جهرچی یا صوفی (صوپی) بزرگ یاد می‌شود. او نمی‌توانست ادعا کند که هفت پشت دارد؛ چراکه تنها پدرش این مراسم را اجرا می‌کرد و پدر بزرگش آن را اجرا نمی‌کرد. به گفته‌ی عصمت، او چون چند پشت نداشته تا از وی محافظت کنند برای همین در جوانی عقل و رفتارش از دست ارواح بسیار آشفته شده بود و آن‌ها دائم او را آزار می‌دادند. او به طرز شدیدی پریشان (نیتاک) بود، اما با سه جلسه جهر که توسط بابا عصمت برگزار شد، از دست شیاطین آزاد شد.^{۱۳۵} ولی یک شرط داشت؛ مانند صحنه‌های متداول بخشی‌ها، قبول عمل جهرچی برای او مقدر شده بود. شرط پیشگیری از عود کردن بیماری این بود که حداقل دو جلسه در سال جهر را اجرا کند. او با توجه به شهرتی که پیدا کرد، عملیات جهر را زیاد انجام می‌داد و توانست افراد زیادی را درمان کند و حتا بیماری‌های جسمی آن‌ها را بهبود دهد.



خرم بابا^{۱۳۶}

شایسته است که داستان شخصی وی در شواهد تجربه‌های بخشی‌گری درج شود. نظراتی که در زیر آمده، برگرفته از فیلمیست که درباره‌ی او ساخته شده و ترجمه‌ی حاضر بسیار دقیق‌تر از زیرنویس‌هاست. باید گفت که داستان خرم بابا خیلی فشرده است. او خیلی تند حرف می‌زند و تلفظش روشن نیست. علاوه بر این، او با لهجه‌ای حرف می‌زند که درکش برای ازبکان مناطق دیگر هم مشکل است. احتمالاً برخی از جزئیات در زیرنویس‌ها از روایاتی غیر از فیلم می‌آیند که به این معنیست که متن به صورت اغراق‌آمیز ترجمه شده است. درواقع مشکل اینجاست که با عباراتی مانند مراقبه،

^{۱۳۴} سعادت اسماعیل‌اوا، فیلمساز ازبک، در حین اقامت بین جهرچی‌ها و درمانگرهای منطقه، چندین ساعت مصاحبه بسیار جالب درباره‌ی جهر و عملیات/نیمیس‌ها جمع‌آوری کرده که تا به امروز چاپ نشده است.

^{۱۳۵} این را عصمت گزارش می‌دهد که طبق شهادت خرم، یک/یشان او را نجات داده.

^{۱۳۶} Maison des Cultures du Monde

مکان مقدس، مقدس، عاقل و غیره تعبیری عرفانی از موضوع شده است. ولی ما در اینجا داستان ماجراجویانه‌ی او را همانطور که خودش گفته، ترجمه می‌کنیم.

«مادر من نقل می‌کند که وقتی هفت روز داشتم، ارواح خبیث مرا گرفتار کردند. خوابم خراب شد و بیمار شدم و همه جای بدنم پر از لکه‌های قرمز شد. من در حال مردن بودم. مادر من نزد *فالبینی* که یک قوشناچی *مامای* بزرگ بود رفت و او گفت که کسی مرا گرفتار کرده و مدت درازی رنج خواهم برد. هنگامی که هفت سالم بود، روزی روی *الْاغم* بودم و از گله مواظبت می‌کردم که حیوان بلند شد و مرا به زمین زد و به سمت چشمه دوید. من دنبال او رفتم و در آنجا زنی را دیدم که نشسته بود و موهایش را شانه می‌زد. من ترسیدم و فرار کردم، ناگهان یک اسب قرمز سر را هم درآمد. خیلی ترسیدم و سنگ به طرفش پرتاب کردم و او فوراً ناپدید شد. به سمت *ده* دویدم، ولی یک قوچ راه من را بست. آن قوچ خیلی بزرگ بود و شاخ‌های بسیار بزرگی داشت. من به طرف او چندین سنگ پرتاب کردم. وقتی یکی از سنگ‌ها به وسط دو چشمش خورد، ناپدید شد.

«وقتی به *ده* برگشتم، آنچه را که دیده بودم برای پدرم نقل کردم؛ زن، اسب، قوچ و پس از آن مانند یک مرده افتادم. همه تلاش می‌کردند که مرا دوباره زنده کنند. بعضی از افراد خانواده‌ام بخشی^{۱۳۷} بودند. آن‌ها مدت سه ساعت دعا خواندند و من کم کم به خودم آمدم، ولی نمی‌توانستم حرف بزنم.

«سپس پدرم مرا نزد شخصی از *ایشان*^{۱۳۸} به نام عبدالخاطب برد و پیش او گذاشت و خواست که مرا در راه درست^{۱۳۹} قرار دهد. او مدت سه شب دعا می‌کرد و قرآن کریم می‌خواند. روز سوم وقتی بیدار شدم حالم بهتر شده بود و دوباره حرف زدم. *ایشان* به پدرم گفت که به شدت بیمارم زیرا جنی که گرفتارم کرده کوچک یا بچه جن نبوده بلکه پادشاه جن‌ها بوده. من فقط وقتی علاج می‌شدم که کسب را قبول می‌کردم در غیر این صورت می‌مردم.

«یک شب، دو مرد آمدند، مرا بلند کردند و به هوا بردند سپس از من پرسیدند که آیا می‌خواهم کسب را انجام دهم و وقتی من جواب منفی دادم، آن‌ها مرا روی زمین انداختند. من در حالی که خیلی درد داشتم، ناله می‌کردم "مردم مُردم". این بلا تا بیست دفعه به سرم آمد تا اینکه بالاخره پذیرفتم سپس به اطرافم نگاه کردم و دیدم که هر دو ناپدید شدند، کسی دیگر آنجا نبود.

«یک روز (در فیلم آمده در سن در بیست سالگی) جایی در کوهستان بودم. مردی از غار بیرون آمد و مرا تهدید کرد و گفت حق ندارم آنجا باشم. من فرار کردم و *ایشانی* دیدم که دست و پایش بسته بود و تلاش می‌کرد در مزرعه چمن را با داس بزند. او در برابر این عمل غیرممکن شروع به گریه کرد. من به او پیشنهاد کردم که کمکش کنم و تمام طول روز، بیست هکتار چمن را زدم. وقتی کارم تمام شد، او مرا به خانه‌ی خود برد. من استراحت کردم و فردای آن روز کاملاً بهبود یافته بودم. پس از آن، یازده سال نزد او ماندم و او مرا راهنمایی می‌کرد و به من می‌آموخت. بالاخره یک روز برای من فاتحه‌ای خواند و من بهبود یافته به خانه‌ی خودم برگشتم در حالیکه حالم کاملاً خوب شده بود».

تجربه‌ی بابا خُرم از نوع مشابه بخشی‌های ذکر شده در اول کتاب است، اما روش درمان مافوق درمان بخشی‌گری است زیرا در دو حلقه‌ی آن، این عملیات توسط *ایشان* (پیر یا شیخ) انجام شد. وی مدت طولانی مانند یک مرید یا مرشد نزد *ایشان* ماند که البته در تصوف رایج است، ولی در مورد بخشی‌ها اینطور نیست. علاوه بر این، در مرحله‌ی زهد او را بیرون کرده و مجبورش می‌کند به دره برود تا با *ایشانی* که دست و پایش بسته شده روبرو شود. این قسمت به شدت شبیه صحنه‌های عرفانی است که در آن شخص تازه‌کار باید فداکاری خود را بی‌چون و چرا نشان دهد و یک عمل فداکارانه انجام دهد تا شایسته‌ی دریافت علم معنوی گردد (در اقتصاد معنویت یا عالم غیب، اگر چیزی ندهیم چیزی هم نمی‌گیریم و هیچ چیز رایگان نیست). به جز شرح آزارها، روش بابا خُرم حکمت و دینداری است. در این فیلم، دو

^{۱۳۷} به گفته‌ی عصمت، پدرش جهرچی بوده است. احتمالاً او جلسه‌ی دعا را ترتیب داده بود.

^{۱۳۸} این کلمه به فرد مذهبی اشاره می‌کند که از اولاد پیامبر و اهل تصوف باشد. آن‌ها دو دسته هستند؛ کسانی که مانند همه کار می‌کنند و کسانی که کارشان فقط فعالیت مذهبی است.

^{۱۳۹} یولگا سالماتی: راه سالم پیمودن که درمان هم به همراه دارد.

جهرچی دیگر خود را به عنوان شاگردانش معرفی می‌کنند؛ فرخ صوفی (تقریباً 60 ساله) و دیگری جوانی به نام حسین که ارواح او را هم گرفتار کرده بودند ولی بهبود یافته بود. ما دریافتیم که قسمتی از استعداد بخشی‌گری او به دخترش انتقال یافته بود و او فالبین شده بود. زن برادرش هم که سرگذشت زندگی خیلی جالبی دارد مانند برادرش، جهرچی شد. فیلم با سخنان بابا تمام می‌شود: «من سه بار مُردَم، پس چطور می‌توانم از مرگ بترسم؟»

عصمت، 53 ساله، راننده‌ی بازنشسته‌ی تراکتور و پدرِ هشت فرزند است. او عمل جهر را پیوسته با بابا خرم انجام داده بود، ولی در اصل این هنر را از پدرش داشت. او برخلاف برادر بزرگتر خود، تجربه‌ی بخشی‌گری نداشت، اما یکی از این قدرت‌ها را از هفت پشت خود یا عقب‌تر به ارث برده بود. جد پنجم او یک جن مونث را ملاقات کرده بود و شاید جلب زیبایی او شده بود. او توانسته بود با تمام زورش جن را از مویش بگیرد و نگه دارد و سعی کرده بود به او بقبولاند که به ازدواجش در بیاید. سپس جن با او اینطور معامله کرده بود که اگر برنامه‌اش را کنار می‌گذاشت و آزادش می‌کرد، به او قدرتی خاص می‌داد که می‌توانست به هفت نسل بعد از خود منتقل کند. او برای تضمین هم یکی از موهای^{۱۴۰} خود را کُند و به او داد. عصمت تعریف می‌کرد که جدش قدرت زیادی داشت که حتا می‌توانست پیش از شروع مراسم جن‌ها را بترساند. او می‌گفت: «وقتی مرا به جایی دعوت می‌کنند و وارد اتاقی می‌شوم که بیمار خوابیده است، می‌گویم: /عوذ بالله من الشیطان الرجیم، هو. بلافاصله جن می‌ترسد و در یک گوشه آرام می‌گیرد»

به نظر می‌رسد برای کسی که این استعداد را به ارث می‌برد چیزهای منفی نیز پیش می‌آید زیرا یکی از فرزندان عصمت توسط ارواح مورد حمله قرار گرفته بود. او می‌گفت: «زمانی که وضع حادی داشت حتا ده سرباز تنومند هم نمی‌توانستند مهارش کنند. من مدت یک ماه کامل در خانه ماندم و با استفاده از آتش، تازیانه، چاقو، شمع و ذکر توانستم او را درمان کنم». او در جلسه‌ی جهری که فیلم‌برداری کردیم، خیلی طبیعی و رضایت‌بخش نقش بیمار را بازی کرد و تکرار این مراسم برایش مفید بود.

عصمت شخصیت قدرتمندی است. او عمیقاً به قدرت خود در مورد ارواح اعتقاد دارد و می‌گوید همان‌طور که حرفه‌اش را می‌شناسد آن‌ها را هم می‌شناسد. مسئله‌ی نیرو در ارتباط با ماوراءالطبیعه، رکن اساسی است. اغلب حکایت‌هایی که او در مورد موجودات نامرئی تعریف می‌کند مطابق با دیدگاه عمومی است، اما جزئیات زیادی دارد که نشان می‌دهد او کار خود را می‌شناسد. البته او قدری هم اغراق می‌کرد زیرا گاهی توضیحات و تشریحاتش ضد و نقیض بودند.

¹⁴⁰ موهای زنان جن یا پری قدرت شگفت‌انگیزی دارد؛ اعتقادی که در قوانین اسلامی درمورد حجاب منعکس است. داستانی مشابه آن در روستا نقل می‌شود که قبلاً به آن پرداختیم. ما نمونه‌ی دیگری از آن نزد یغناهی‌ها از تبار سغدیان جمع‌آوری کردیم.



جهرچی بُری بابا (گرگ) ۱۴۱

مخلوقات مختلف

او بدون اینکه خیلی دقیق باشد، جن و دیو و پری را از هم جدا می‌کرد. پری‌ها می‌توانند نیک، فریادرس و نجات‌دهنده باشند. بدترین آن‌ها دیوها هستند و او از بین آن‌ها آلبستی، شخصیت مهم در فرهنگ عامه‌ی آسیای مرکزی را نام می‌برد. او به عنوان زنی بزرگ و قوی با چشم‌های برآمده، موهای بلند پریشان و پستان‌هایی بزرگ مانند مادران شیرده است که می‌تواند چندین طفل را شیر دهد.

دیوها می‌توانند شکل‌های وحشتناک دیگری مانند اسب، گوساله و گاو را به خود بگیرند.

جن‌ها شبیه آدم‌ها هستند، اما همین جن‌ها می‌توانند به اشکال مختلف ظاهر شوند. آن‌ها خیلی وقت‌ها می‌توانند به شکل گربه، گوساله، اسب، انسان (گاهی یک زن خیلی زیبا یا یک کودک)، همینطور یک مرغ، یک پرنده یا حتی یک مگس درآیند.

«این جانوران کوچک گاهی حتی بدون اینکه بفهمیم که دیواند دور ما می‌گردند و زندگی می‌کنند. کسی نمی‌داند نامشان چیست و نام بخصوصی هم ندارند».

«هم جن خوب و هم جن بد وجود دارد. نیک جن‌ها شخص را با خود به گردش می‌برند و می‌توانند جن‌های بد را به بیمار نشان دهند. بد‌ها می‌خواهند به انسان صدمه بزنند، در حالیکه بقیه می‌توانند او را درمان کنند».

اینگونه برداشت در تشکیلات بخشی‌ها هم که پری‌های زیادی را برای درمان بیمار فرا می‌خوانند مشترک است. به هر حال، اولین تماس‌ها با ارواح می‌تواند خشن باشند.

«پری‌ها پاک‌ترین‌اند و بعضی از آن‌ها بسیار زیبا هستند که این موضوع آن‌ها را خطرناک‌تر می‌کند چراکه هرکس در تماس با آن‌ها قرار می‌گیرد، دیوانه (تیتناک) می‌شود».

در بین آن‌ها، برخی از ابتدا خوب و نجات دهنده‌اند.

«جهرچی می‌تواند از پری‌ها کمک بخواهد (به ویژه از ماماها)، ولی از جن‌ها کمک نمی‌خواهد و علیه آن‌ها می‌جنگد». در اینجا تفاوت مهم است؛ اگر در جادو امکان معامله با جن‌ها باشد، در فضای جهر چنین سازشی با این دسته از موجودات نامرئی بخصوص با دیوها وجود ندارد. این دو دسته‌ی جن و دیو شیاطین نامیده می‌شوند.

محیط زیست و رفتار جن‌ها

«جن‌ها نه فقط در طبیعت بلکه همه جا هستند. تعداد زیادی هم در پاریس و هم در تاشکند وجود دارند، اما مردم متوجه نمی‌شوند. شما آن‌ها را نمی‌بینید، اما آن‌ها در کنار ما زندگی می‌کنند. زیر پل‌ها، در جاهای کثیف (افلاس)، جایی که خاکستر می‌ریزند، در محل‌های کود (گمبا). آن‌ها همه جا هستند... در طول روز کمتر گردش می‌کنند، زیرا بیشتر شب‌ها بیدارند. آن‌ها بعد از هشت شب و بعد از نماز شام فعال می‌شوند. حدود چهار صبح، موقع اذان صبح و وقتی نمازگزاران از خواب بیدار می‌شوند، برای اینکه کسی آن‌ها را نبیند، در زیر پل‌ها، در زباله‌ها، در دره‌ها و در سوراخ‌ها و حفره‌ها پنهان می‌شوند».

«آن‌ها در زمستان و تابستان کمتر گردش می‌کنند و کمتر آزار می‌دهند. در بهار، هنگامی که گیاهان می‌رویند و گل‌ها شکوفه می‌دهند، جن‌ها بیشتر می‌شوند. آن‌ها خانوادگی برای تماشا به گردش می‌روند. همچنین در پاییز، هنگامی که برگ‌ها زرد می‌شوند و می‌ریزند، آن‌ها زیاد می‌شوند و بیشتر به آدم‌ها حمله می‌کنند (می‌سپزند). بنابراین بیماری‌ها بیشتر می‌شوند. پس دو بار در سال مراسم جهر بیشتر انجام می‌شود».

«پری‌ها در حال پرواز گردش می‌کنند و برای استراحت روی زمین می‌نشینند. جن‌ها می‌توانند خیلی سریع جابجا شوند، مثلاً از اینجا تا پاریس را در عرض چند دقیقه بروند و می‌توانند کسی را با خود به عالم غیب ببرند».

«وقتی همسرم به زیرزمین خانه می‌رود، هر بار بدون اینکه متوجه شود او را می‌بوسند زیرا او این چیزها را نمی‌بیند. وقتی هم می‌خوابد، او را آنقدر نیشگون می‌گیرند تا بدنش کبود شود. او روز بعد آن‌ها را به من نشان می‌دهد، اما چیزی حس نمی‌کند. آن‌ها او را گیر می‌اندازند و با او خود را سرگرم می‌کنند».

«شبی در کنار پلی قدم می‌زدم که جن‌ها را دیدم. تعدادشان زیاد بود؛ دو یا سه هزار تا. آن‌ها آتش درست کرده بودند و دورش می‌رقصیدند و می‌پريدند. یکی از آن‌ها وانمود کرد که مرده است و مراسمی شبیه تشییع جنازه و سوگ برگزار کردند. یک عده از آن‌ها برای مرده گریه می‌کردند، یک عده تفریح می‌کردند و بقیه هم کار دیگری می‌کردند».

او در پاسخ به این سؤال که اگر من هم با او بودم، آیا همان چیزی را که او می‌دید، می‌دیدم گفت: «نه، شما نمی‌توانستید آن‌ها را ببینید. آن‌ها مرا نمی‌دیدند، ولی شما را می‌دیدند. اگر من آن‌ها را اول ببینم، آن‌ها نمی‌توانند مرا ببینند چرا که کور شده‌اند، ولی اگر آن‌ها مرا اول ببینند، شما بیمار می‌شوید. بعد آن‌ها با فریاد کشیدن در شکل حیوانی مثلاً شاخدار نزدیک می‌شوند و شما را کتک می‌زنند و شما فریاد می‌زنید: "مرا می‌زنند"! ولی شخص بغل دست شما هیچ چیزی نمی‌بیند».

نوزولوژی، سمیولوژی، تشخیص

چطور می‌فهمیم که کسی گرفتار جن شده است؟

عصمت پاسخ می‌دهد که از رفتارش می‌فهمیم: «من به او نگاه می‌کنم و با توجه به طرز نشستنش، بدون فال و بدون هیچ چیز، می‌بینم که چه بیماری دارد. از بیمار می‌پرسم آیا سردرد دارد، آیا در خواب، آب می‌بیند، آیا گاوی او را در

خواب ترسانده است. سپس، در خواب می بینم که بیمار از چه چیزی رنج می برد؛ دیو، پری یا جن. اگر چنین باشد، نزد فالچی نمی روم زیرا به او اعتماد ندارم»

با این حال او در بعضی موارد مشورت هم می کند چون بعدا می گوید: «من صاحب این بیمار هستم. فال نمی گیرم، ولی نزد فالبین می روم و از او می پرسم که بیمار چه مشکلی دارد. فالبین تعداد جلسات لازم برای جَهر را تجویز می کند و تعیین می کند که چه حیوانی (مال) باید قربانی شود. او می تواند ببیند که آیا بیماری به پزشک (کَسلی دَکتری) و به یک بیماری رسمی (دَوَلتی) مربوط می شود». اینجا هم، روند کار مانند روند کار بخشی هاست.

«در خیلی از موارد علائم نشان می دهند که مشکلی هست، حتا اگر این علائم با هم فرق داشته باشند زیرا چهار بیمار هر یک گرفتار یک نوع شیطان شده بودند. او یا شروع به ناله و فریاد می کند، یا مدام حرف می زند و حرف هایش بی ربط است یا اینکه از این و آن نفرت دارد یا از زنش بدش می آید یا اینکه شیفته ی کسی می شود». واضح است که پزشکی در برابر این جور آسیب شناسی ها ناتوان است: «حتا با داروهای رسمی که یک میلیون قیمت دارد هم نمی توانیم آن ها را درمان کنیم و اثری ندارد. اگر او را با دستگاه آزمایش کنیم، می بینیم که مشکلی ندارد. پزشک به خوبی می داند (که مربوط به چیز دیگری است)».

«کسی که در تماس با جن ها بوده است شاید دیوانه شود تا به حدی که باید دست و پاها را بست. او دارای نیروی فوق العاده ای است که حتا ده نفر هم حریفش نمی شوند، حتا اگر کودک باشد. گاهی اوقات فرار می کند و آنقدر سریع می دود که هیچ کس نمی تواند او را بگیرد» (شاهدی می گفت که وقتی خرم بابا در کوه ها می دوید، نه خودرو و نه اسب نمی توانستند او را بگیرند). مواردی هست که ارواح یک ضربه وارد می کنند بدون اینکه آسیبی به روان شخص برسانند یا اینکه مسئله ی روانی ایجاد شود، مانند اَلبستی، دیو زایمان که نوزاد را می کشد: «وقتی زن در حال زایمان است، جن مادر به فرزندانش می گوید: آرام باشید، من برای شما گوشت بچه ی آدمیزاد می آورم. من دیدم که چگونه جن ها نوزاد را می آورند و با بچه هایشان می خورند».^{۱۴۲}

اشکال جن زدایی: قدرت شخصی، آتش، خون و غیره

وقتی عصمت می بیند که شخصی گرفتار جن، پری یا دیو شده، مثل همه ی جَهرچی ها، درمان یکسانی برای همه ی دردهایی که از این موجودات گوناگون ناشی می شود، به کار می برد. اشکال آن مختلف است، اما اصول و طرح کلی اش یکسان است. «چنانچه شخص از آب گرفته باشد (یعنی از جن های آب) جَهر نمی کنند، لب رودخانه می روند، یک حیوان قربانی می کنند و یک قطره خون آن را در آب می ریزند و به این ترتیب بیماری برده می شود».^{۱۴۳}

با چه وسیله ای می توان جن و غیره را دور کرد؟ (که در اینجا آن ها را ارواح می نامیم.)

«اول خداست (که عمل می کند)، سپس من با تمام نیروی خود باید آن ها را شکست دهم. قدرت من از همه ی این ها بالاتر است». از او پرسیدیم که آیا اتفاق می افتد که روح قوی تر باشد. او پاسخ می دهد که نمی تواند از آتش قوی تر باشد: «آن ها از آتش می ترسند. آن ها از چاقو و تازیانه می ترسند و من محکم می زنم». او یکی از افراد حاضر را با ذکر /الله زد! شخص از جا پرید و او توضیح داد: «خود بیمار چیزی حس نمی کند بلکه این جن است که ضربه را می خورد. پس از آن جن و اجنه می روند و شخص به حال خود برمی گردد».

«پادشاه درمانگران، آتش است. آن ها کفگیر را تا حد قرمز شدن داغ می کنند، آن را دور بیمار می چرخانند، من آن را می لیسم و به کف پاها، کف دست و گوش های بیمار می چسبانم. سپس آب دهانم را (به سمت صورت بیمار) روی

¹⁴² البته جن ها فقط به صورت نمادین از بو و خون ریخته تغذیه می کنند که در اسلام ناپاک و نجس است.

¹⁴³ در اینجا سلیمان، پیامبر آب است. طبق قرآن کریم، او کسی است که جن ها را برای ساخت معبد به خدمت گرفت. در نقاشی های عامیانه او در رأس همه لشکرهای جن ها، شیاطین و غیره نشان داده می شود.

کفگیر داغ می‌پاشم. در این لحظه او از جا می‌پرد و جن‌ها تن را ترک می‌کنند». او بعداً در هنگام اجرای مراسم این کار را نشانمان داد.

«کسانی که دستیار من هستند، نمی‌توانند کفگیر^{۱۴۴} را لیس بزنند و نمی‌توانند روی لبه‌ی تیز چاقو راه بروند».

خون عامل دیگری برای درمان است. معروف است که ارواح از خون (حرام) حیوانات قربانی تغذیه می‌کنند، اما اینجا فرق دارد. آن‌ها کمی از خون تاج خروس را می‌گیرند (که درد ندارد)، یک تکه پنبه را با آن آغشته می‌کنند و آن را دور سر بیمار می‌چرخانند. سپس فتیله‌ای با آن درست می‌کنند و فتیله را روشن می‌کنند. دود فتیله در سوراخ بینی بیمار می‌رود و همه‌ی بیماری‌ها و جن و /شکرهایشان را از بدن بیمار برمی‌دارد.

«باید این (مراسم) را سه بار پشت سرهم، به فاصله‌ی هفت روز از هم انجام داد. بعد از بار اول، وضعیت بیمار رو به بهبودی می‌رود. بیمار، بار اول 30 درصد، بار دوم 70 درصد و بار سوم 100 درصد بهبود می‌یابد. به این صورت در پایان این روزها، دیگر جن‌ها به او کاری ندارند».

آیا یک جن می‌تواند به وسیله چند نفر تسخیر شده باشد؟

«نه، فقط به وسیله‌ی صوفی. در برابر صوفی او فرار می‌کند، اما در برابر ملا یا پزشک فرار نمی‌کند. ما استاد این کاریم و مردم فقط به دست ما، درمان می‌شوند. ملاها و /ایشان‌ها نقطه‌ی مقابل جَهرچی‌ها هستند و قدرت کافی برای آنچه که ما انجام می‌دهیم ندارند. اگر قرآن کریم را تلاوت کنند^{۱۴۵}، کار مشکل‌تر می‌شود. جَهرچی بیمار را یک ماهه درمان می‌کند ولی اگر ملا یا /ایشان بخواهد او را درمان کند، وقت بیشتری می‌گیرد. سه تا چهار ماه لازم است.»

واضح است که ملاها و /ایشان‌ها خلاف هم فکر می‌کنند و ما این را در ادامه خواهیم دید.

¹⁴⁴ یک بخشی پیر از بایسون نیز به همین روش از کفگیر استفاده می‌کند و سپس آن را در یک کاسه آب فرو می‌برد و آب را به بیمار می‌نوشاند.

¹⁴⁵ عصمت می‌گوید که از قرآن کریم استفاده نمی‌کند. مراسم با تلاوت سوره‌هایی از قرآن کریم همراه است که در یک چهارچوب کلی به صورت دعا انجام می‌شود.

ج. جلسه‌ی جَهر در بایسون

جَهر دارای سه مرحله‌ی مشابه است که هر کدام بیست دقیقه طول می‌کشد. مدت زمان کلی با احتساب دعاها و اجرای عملیات، تقریباً نود دقیقه است. در مورد پیش رو، مرحله‌ای که تکرار می‌شود فقط یک بار اجرا شد زیرا در واقع هدف درمان قطعی بیمار نبود. کل آن فیلمبرداری شد و همزمان به طور جدا ضبط شد تا امکان مشاهده دقیق‌تر فراهم شود. وردها بعدها از روی ضبط‌ها نوشته شده و سختی کار در زبان بود، وقتی که کلمات تاجیکی، عربی و اُزبکی مخلوط می‌شدند و غالباً با طرز تلفظ عصمت تغییر شکل می‌دادند بنابراین در برخی جاها، متن یا ترجمه روشن نیست. ولی هیچ مطلب اساسی در این متون که ممکن است قدری هم تکراری باشد، از بین نرفته است.

از آنجایی که جن‌زدایی در اوج تابستان خیلی کم پیش می‌آید، عصمت‌الله به جای اینکه ما را روزها یا هفته‌ها منتظر نگه دارد، یکی از پسران خود را که جن‌ها آزارش داده بودند و جنی شده بود و با درمان آشنا بود، به عنوان بیمار پیشنهاد کرد. او شرکت در مراسم را راحت قبول کرد و نقش خود را خیلی طبیعی انجام داد. مثل این بود که درمانی را که به آن عادت داشت برای پیشگیری و محافظت از خود تکرار می‌کرد. هزینه‌ی جلسه، برای حدود چهل دلار توافق شد که برای یک اجرای بدون قربانی و بدون بیمار واقعی زیاد است. این قیمت نشان می‌دهد که قدرت درمان کردن برای عصمت بیشتر برای کسب است تا نصیبه‌ای که بخشی‌ها دارند و او ندارد. او اشاره کرد که با آن پول وسیله‌ی معاش را فراهم می‌کند. در واقع بیمار از حیوان قربانی سهمی نمی‌برد و از آن نمی‌خورد و کل آن به جن‌زدا می‌رسد.

هر جلسه‌ی جن‌زدایی دو مرحله‌ی کاملاً جدا دارد. با شعله‌های آتش و خروسی که کمی از خونس می‌گیرند و ذکر دسته جمعی.

مرحله‌ی اول مربوط به عملیات درمانی عادی، به ویژه آسچی و /مچی یا /مگر است که در قسمت اول کتاب شرح داده شد.

ذکر نیز یک قسمت متعارف از نوع درویشی دارد که از نظر فنی بیشتر شبیه به ورد است. یک قسمت هم که خاص جَهرچی‌هاست که صداهایی برای دور کردن ارواح خبیث تولید می‌کنند. این قسمت همچنین شامل برخی حرکات بدنی است که با حالت نمایش قدرت انجام می‌شود و او از برخی کارهای فوق العاده‌ی مراسم ذکر درویش فرقه‌ی قادی یا رفاعی تقلید می‌کند.

حلقه‌ی اول: آماده سازی

جلسه در خانه‌ی جَهرچی عصمت‌الله انجام شد. ما در اتاق پذیرایی روی زمین نشستیم. روی سفره‌ی مشمی، جَهرچی مقداری آرد برای درست کردن مшти خمیر و تعدادی ترکه به طول تقریباً 15 سانتی متر و یکی هم به طول 60 سانتی متر گذاشته بود.



او با پارچه‌ی کتان در حال درست کردن فتیله بود و به اُزبکی آهسته و گسسته، دعای زیر را می‌خواند : ۱۴۶

¹⁴⁶ مشکلات رونویسی آوایی به این ترتیب مشخص شده‌اند : کلمه‌ی غیر قابل فهم؛ [...] یک یا چند کلمه‌ی غیر قابل فهم؛ (?) معنی نامشخص. طرز تلفظ کلمات تاجیکی مثل i به جای e در نظر گرفته شده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم	izu bil'lâh min ash-shaytân ar-rajî
بسم الله الرحمن رحیم	Bismillâh ar-rahmân ar-rahim
دست من دست پیرم	Dast-i man dasti piram
¹⁴⁷ دست من دست خواجهی روشنایی	dast-i man dasti xâja-i Roshnâ'i
دست من دست هفت پشتم	dast-i man dasti dasti yetti poshtam
دست من دست چهل و یک چهلتن	dast-i man dasti qirbir cheltan
این سلیمان	Shu Sulaymâna
برای حق سیاه ماماش	Qarâ mâmânesh haqqashân-ba,
برای حق زرد ماما	Sari mâmânesh haqqashân-ba
راضی کردیم	râzi kard
برای حق سبز ماماش راضی کردیم	Kok mâmâ haqqashân-ba râzi kardim
برای حق ایپریندی سیپریندی	Iprindi-Siprindi haqqashân-ba
راضی کردیم	râzi kardim
برای حق انس و جن	Ins o jins haqqashân-ba râzi kardim
راضی کردیم	Lav o lashkar haqqashân-ba
برای حق لاو و لشکرها راضی کردم	râzi kardim
پاکاسان پروردگارا [...]	Pâkâ-san parvardigârâ [...] payghambarâ,
پیغمبرا دست من دست خواجهی روشنایی پیرم	dast-i man dast-i
قلبم را روشن کرد	xâja-i Roshnâ'i piram
خواجهی روشنایی پیرم	konglimni ravshan qilgan
یا پیران مددکارم	Xâja-i Roshnâ'i pirim.
یا پیران شفا کارم	Yâ madad bering pirlarim,
لنگر ^{۱۴۸} دهنده پیرم	Shifâ bering pirlarim,
پیرم که شمشیر به دستم داد	Langar bergan pirim,
پیرم که آتش بر سرم نهاد	Qilich bergan qolimga pirim,
یا پیر مددکارم	Avjimga alâv bergan pirim,
	Yâ madad bergan pirim.

یک فتیله به اندازه‌ی حدود صد و بیست سانتی‌متر را طوری می‌بافند که ضخامتش دو برابر می‌شود و طولش به شصت سانتی‌متر کاهش می‌یابد. آن را به انتهای یک ترکیه‌ی بلند می‌بندند که در درون یک کوزه‌ی فلزی قرار داده شده است، طوری که فتیله حالت آویزان پیدا می‌کند. دعا به زبان تاجیکی است و با کلمات و عباراتی به زبان ازبکی همراه است. مانند (برگن، قولادیگن، کونگلیمنی روشن قیلن و غیره)

¹⁴⁷ این شخص معنوی، اینجا بارها نامبرده می‌شود و نزد بخشی‌ها هم فرا خوانده می‌شود و او رئیس پیر زنان زائو است. می‌توانیم نتیجه بگیریم که زنان در حال زایمان را از دست غول/بستی محافظت می‌کند و این عمل جن‌زدایی شفاعت برجسته‌ی جهرچی‌هاست.

¹⁴⁸ لنگر اینجا به معنی ثبات است.

این سلیمان¹⁴⁹
 برای حق سیاه مامانش
 برای حق زرد ماما
 برای حق سبز ماما
 برای حق گلچین ماما
 برای حق ایپریندی — سیپریندی
 حواله کردیم¹⁵⁰
 برای حق یاران غایب
 راضی کردیم
 به حق چوپان آتا¹⁵¹
 حواله کردیم
 برای حق بابا زنگ
 بخشیده کردیم
 برای حق حسن و حسین در کربلا
 حواله کردیم

Shu Sulaymâna,
 Qarâ māmānesh haqqashân-ba,
 Sari māmâ haqqashân-ba,
 Kok māmâ haqqashân-ba,
 Gulchin māmâ haqqashân-ba,
 Iprindi-Siprindi haqqashân-ba
 havâla kardim.
 Ghâyib Yârâna haqqashân-ba
 râzi kardim,
 Chopân Âta haqqashân-ba
 havâla kardim,
 Bâbâ Zangemâ haqqashân-ba
 baxshida kardim.
 Hasan-Husan Karbalâ-ba haqqashân-ba
 havâla kardim.

یا تصدق نامتان شوم
 دست من دست پیرم
 دست من دست هفت پشتم
 دست من دست چهل و یک چهلتن
 یا دست من دست استادم
 دست من دست خالقی شا بابام
 دست من دست آشور بابا
 دست من دست رجب شا بابام
 دست من دست هفت پشتم
 یا قبولش ... دردش را شفا دهید
 که کارم حفظ شود، صدقه رد بلا
 قبول رسول خدا شود
 خواسته و نیتش هر چه باشد پروردگار،
 صاحبم خودش رساند.
 یا بهاءالدین بلا گردان
 امام اعظم مخدوم اعظم
 یا شیر درگاه
 یا چهار یار(خلیفه) اُمّتم گوید
 آن حضرت ام اُمّتم گوید
 ابوبکر و عثمان حیدر،...
 از چهار حوض کوثر¹⁵² آب
 می‌دهد به یاران. ای خدای پاکاسان
 چهل و یک تن چهلتن کمک کنید

Yâ tasadduq-i nâmatân shavam,
 dast-i man dast-i pirim,
 dast-i man dast-i yetti pushtam
 dast-i man dast-i qirbir chiltan.
 Yâ dast-i man dast-i ustazim,
 dast-i man dast-i Xâliqshâ bâbâm,
 dast-i man dast-i Ashur bâbâ,
 dast-i man dast-i Rajabshâ bâbâm,
 dast-i man dast-i yetti pushtam
 Yâ qabulesh... dardash-ba shafâ tehid,
 kardagemâ-ba em shavad,
 sadaqa radd-i balâ
 bâ qabul-i rasul-i xudâ shavad.
 Chi tilakash¹⁵³ niyatash bâshad parvardegâr
 egama xudash rasânad.
 Yâ Bahâvaddin Balâgardân,
 Imâm-i A'zam, Maxdum-i A'zam,
 yâ Shir-i dargâh,
 yâ châr char yâr ummatam guyad,
 ân hazratam ummatam guyad,
 Abu Bakr o Usmân, Haydar

¹⁴⁹ این عبارت تاجیکی با کمی اختلاف بارها در آخر می‌آید که به جای تکرار، آن را به صورت خلاصه (این سلیمان) آورده ایم.

¹⁵⁰ در اینجا حواله کردیم، روانه کردیم، راضی و بخشیده کردیم، مفاهیم نزدیک به هم دارند.

¹⁵¹ چوپان آتا نگهبان گاوها و زنگی بابا چوپان گوسفندها بوده‌اند و هر دو از اولیاء الله خیلی محبوب‌اند.

علی برای صوفیان ساقی کوثر است.¹⁵²

¹⁵³ کلمه‌ی تیلیک ازبکی است به معنی خواسته و التماس.

az châr havz-i kavsar-ba âb
 metyad be yârân. ey khudâi pâkâsân
 qirbir chiltan qolla kuned

صوفی الہیار کمک کنید
 یا بہاءالدین نقش بند
 کمک کنید
 یا تصدق نامتان شوم کمک کنید
 کمک کنید استاد قوس اعظم
 امام اعظم شیر درگاہ
 یا پیرم پیر مددکارم
 پیر شفا کارم
 ہی بدبخت
 کوچ کوچ کوچ کوچ کوچ
 برای حق انس و جن بخشیدم
 برای حق دیو و لشکرها بخشیدم
 برای حق ملا قاسم بخشیدم
 برای حق سوی... پیرم بخشیدم
 یا پیرم مدد کار پیرم
 یا پیر شفاکارم
 یا پیرم یا لنگر ده پیرم،
 یا پیرمددکارم

یا پیرم کہ شفا می‌دهد (قطع)
 یا مشکل گشا مشکل گشا
 مشکل‌ها آسان کند
 خواجہی روشنائی پیرم
 خدایا ... دیگر اتکایی نیست
 کہ قلبم را روشن کند
 خواجہی روشنائی پیرم، یا پیرم
 بہ حق روشنائی پیرم، برای حق‌شان
 برای حق بابا زنگی‌ام
 برای حق چهل و یک چهلتن
 برای حق سیصد پیغمبر
 برای حق بہاءالدین بلاگردان
 خواجہی خضر علیہ السلام
 برای حق‌شان یا پیرم

Supi Allâyâr qolla kuned,
 Yâ Bahâvaddin Naqshband
 qolla kuned.¹⁵⁴
 Yâ tasadduq-i nâmatan shavam
 qolla ustâz Ghavs-ul A'zam,
 Imâm-i A'zam, yâ Shir-i dargâh,
 yâ pirim madad bergan pirim,
 shifâ bergan pirim.
 Hiiiiiiiiiii badbakht
 koch-koch, koch-koch, koch.
 Ins u-jinsu haqqashân-ba baxshida kardam,
 Dev o lashkarâ-ba haqqashâ-ba
 baxshida kardam,
 Mullâ Qismân haqqashân-ba baxshida kardam,
 Suy... pirim haqqashâ-ba baxshida kardam,
 Yâ pirim, madad bergan pirim,
 shifâ bergan yâ pirim.
 Yâ pirim, yâ langar bergan mening pirim,
 madad bergan yâ pirim

ب(Shifâ bergan yâ pirim (pause)
 Yâ mushkul-kushâ, mushkul-kushâ,
 mushkulash-â âsân kuned,
 Xâja Roshnâ'i pirim.
 Xudatân... digar mo'taka nist ai,
 konglimni ravshan qilgan
 Xâja Roshnâ'i pirim, yâ pirim,
 ba haqqul Roshnâ'i pirim haqqashân-ba.
 Bâbâ Zangama haqqashân-ba,
 qirbir chiltan haqqashân-ba,
 uch yuz... payghambarhâ haqqashân-ba,
 Bahâvaddin Balâgardân haqqashân-ba,
 Xâja' Xidir, alayhi s- salâm,
 haqqashân-ba, yâ pirim

¹⁵⁴ قَلَماتی در زبان اُزبکی بہ معنی کمک کردن است.

سبحان الله گشایش کار دهید
 سبحان الله شفا دهید
 سبحان الله مدد دهید پیر مددکارم
 یا پیر شفا کارم
 ای که روز حمایت از من رسید
 یا پیرم
 یا امام اعظم مخدوم اعظم
 یا شیر درگاه (قطع)
 یا حضرت داوود برای حق شان
 یا حضرت شیت نبی^{۱۵۵}
 برای حق شان
 یا حضرت جمبجو
 برای حق شان
 برای حق یاران غایب بخشیدم
 دست من دست آشورشا بابا
 دست من دست خالیق شا بابام
 یا بهاءالدین بلاگردان^{۱۵۶}
 برای حق شان بخشیده کردم
 دست من دست پیرم
 دست من دست هفت پشتم
 دست من دست رجب شا بابام
 یا پیرم
 یا تصدق نامتان روم
 همین بنده‌ی اخلاص مومن
 خلاص شود
 هر چه نبیش باشد صاحبم و پرودگار به خودش
 رساند
 که بالای سرش فرزندان خالی شود
 جایگاه شاد دهد
 یا پیر استادم
 یا خواجه‌ی روشنایی پیرم
 قلب مرا روشن کرده
 خواجه‌ی روشنایی پیرم
 یا امام اعظم
 مخدوم اعظم
 یا شیر درگاه (قطع)

Subhânallâh kushâyish-i kâr tehid,
 subhânallâh shifâ tehid, subhânallâh shifâ
 madad tehid, madad bergan pirim,
 yâ shifâ bergan pirim.
 Yâ qollaydigan kun keldi-ku,
 yâ pirim.
 Yâ Imâm-i A'zam, Maxdum-i A'zam
 yâ Shir-i dargâh. (Pause)
 Yâ hazrat-i Dâvud, haqqashân-ba,
 Yâ hazrat-i Shi nabi haqqashân-ba,
 Yâ hazrat-i Jumbaju qassâba
 haqqashân-ba,
 Ghâyib yârân-a haqqashân-ba
 baxshida kardim.
 dast-i man dast-i Ashurshâ bâbâ
 dast-i man dast-i Xâliqshâ bâbâm.
 Yâ Bahâvaddin Bâlâgardân
 haqqashân-ba baxshida kardim
 Dast-i man dast-i pirim,
 dast-i man dast-i yetti pushtam,
 dast-i man, dast-i Rajabshâ bâbâm
 Yâ pirim.
 Yâ tasadduq-i nâmingiz bolay.
 Hamin banda-i mo'min ixlâs karda'i,
 xalâs shavad,
 ki chi niyatash bâshad egam-â¹⁵⁷ parvardigâr
 ba xudash rasânad.
 Sar-i bala chaqesh-ba bosh shavad,
 jâygâh shâd tiahd (?).
 Yâ pir-i ustâzam
 Yâ Xâja Roshnâ'i pirim
 mani konglimni ravshan qilgan
 Xâja Roshnâ'i pirim,
 Yâ imâm-i A'zam,
 Maxdum-i A'zam,
 yâ Shir-i dargâh. (Pause)

حلقه‌ی دوم: خون و آتش

¹⁵⁵ احتمالا پیامبر شیت در کتاب مقدس است و جمبجو شاید شیخ تاجیک مجمله باشد. ما نتوانستیم آن را مشخص کنیم.

¹⁵⁶ این سه نام را حدس زدیم زیرا تلفظ آن‌ها روشن نیست.

¹⁵⁷ در زبان ازبکی استاد، صاحب یا آقا را می‌گویند

هفت دقیقه گذشت. ما یک خروس زرد آوردیم و آن را در اختیار جَهرچی مجری قرار دادیم. او آن را پنج یا شش بار به سمت راست و سپس سمت چپ دور سر بیمار چرخاند و همزمان دعا می‌کرد.

یا حضرت سلیمان	Yâ hazrat-i shu Sulaymân,
سیاه ماماش	qârâ mâmanesh... (<i>idem</i>)...
برای حق یاران غایب	Ghâyib Yârâna haqqashân-ba
یا پیرم گفته‌اش در درگاهش	Yâ pirim dargâhash-ba guftagesh
قبول شود.	qabul shavad.
کارم ام شود صدقه رد بلا	Kardagimâ em shavad, sadaqa radd-i balâ,
با قول رسول خدا شود	ba qavl-i rasul-i Xudâ shavad.

سپس با چاقوی خود یک گوشه از تاج خروس را می‌برد که کمی خون از آن می‌ریزد و بعد از آن با کمی پنبه تاج خروس را خشک کردند و حیوان را که چیز زیادی حس نمی‌کرد، داخل حیاط خلوت بردند.

مجری پنبه‌ی آغشته به کمی خون را برای ساختن فتیله برای ترکه‌های چوبی به کار برد. همزمان هم شخصیت‌های مذکور را فرا می‌خواند.

ای یار، دردی که می‌پیچید به آب رود	Yâ yâr âstiga aylanib suviga
سلیمان پیغمبر	Sulaymân payghambaramâ (<i>idem</i>)...
برای حق‌شان بخشیده کردیم	haqqashân-ba baxshida kardim.
یا بهاءالدین بلا گردان	Yâ Bahâvaddin Balâgardân,
حسن حسین در کربلا بی‌بی فاطمه زهرا	Hasan-Husan Karbalâ-ba, bibi Fâtima Zahrâ,
خدیجه کبریاء	Xadija Kibriyâ, yer yuzidagi azaz-avliyâhâ
عزیزان و اولیاء روی زمین کمک کنید	qolla kuned. [...] shavad.
گردگی مان حمایت شود	Kardagimâ em shavad,
داده‌گی‌شان خیر ایشان شود	dâdageshân xayri ehsân shavad,
یا پاکاسان پروردگارا	yâ pâkâsan parvardigârâ.
یا پیرم مددکار پیرم	Yâ pirim, madad bergan pirim,
شفاکار پیرم (قطع)	shifâ bergan pirim. (<i>pause</i>)
یا خواجه‌ی روشنایی پیرم	Yâ Xâjai Roshnâ'i pirim.

سپس فتیله‌ها را به روغن آغشته می‌کند و آن‌ها را در داخل خمیر می‌نشاند. چند لحظه بعد آن‌ها را روشن می‌کنند.

ده دقیقه گذشت. حلقه‌ی جدیدی آغاز می‌شود و شرکت‌کنندگان هم همگی دست به دعا می‌برند.

آمین [...] یکم خدا صفرالله ^{۱۵۸}	Âmin [...] yekom xodâ Safarullâh,
دوم نوح نبی‌الله	duyum Nuh Nabirullâh,
سوم ابراهیم خلیل‌الله	seyyom Ibrâhim Xalillullâh, chârom
چهارم محمد مصطفی (ص)	Muhammad Mustafâ salla l'âlâhu
پشت و پناه	va-s'sallam, pusht o panâh.
خدا خداوندا همین بنده‌ی	Xudâ, Xudâvandâ, hamin banda-i
مومن اخلاص کرده است خلاص شود	mo'min ixlâs kardaast xalâs shavad.

¹⁵⁸ منظور صفی‌الله است یعنی آدم صفی‌الله و نه سفرالله و منظور نبی‌الله است و نه نبیرالله

برای حق حضرت سلیمان
 راضی کردم
 برای حق حسن حسین کربلا، بی بی فاطمه زهرا،
 خدیجه کبریاء
 حواله کردیم
 یا امام زمان یا مخدوم اعظم
 یا شیر درگاه
 برای حق شان حواله کردیم
 دست من دست پیرم
 دست من دست خواجه ی روشنایی پیرم
 دست من دست هفت پشتم
 دست من دست رجب شا بابام
 دست من دست کریم شا(?) بابام
 دست من دست خالقی شا بابام
 همه ی اولیاء..... روی زمین
 دست ما گیرید
 گفته اش قبول شود
 برای حق یاران غایب
 حواله کردیم
 برای حق چوپان آتا حواله کردیم
 برای حق ساری کُک (زرد - سبز) ماما
 حواله کردیم
 برای حق بابا زنگی ام
 حواله کردیم
 برای حق چهل ویک چهلتن
 حواله کردیم
 پاکاسان پروردگارا
 این دردش را شفا دهید
 همین بیمار را شفای کامل دهید
 کارهایم حمایت شود
 گفته ها قبول درگاه شود
 صدقه رد بلا به قبول رسول خدا شود
 خواستش هر چه باشد
 پروردگار خودش رساند
 آمین، الله اکبر

Hazrat-i Sulaymân haqqashân-ba
 râzi kardim
 Hasan-Husan Karbalâ-ba, bibi Fâtima
 Zahra, Xadija Kibriyâ,
 . haqqashân-ba havâla kardim
 Yâ Imâm-i A'zam, yâ Maxdum-i A'zam, yâ
 Shir-i dargâh haqqashân-ba
 havâla kardim.
 Dast-i man dast-i piram.
 Dast-i man dast-i Xâjai Roshnâ'i piram
 dast-i man dast-i yetti pushtam,
 Rajabshâ bâbâm, dast-i man
 dast-i Karimshâ (?) bâbâm,
 dast-i man dast-i
 Xâliq shâh bâbâm
 Yer yuzidagi aziz avliyâhâ
 qolla kuned.
 Guftagesh qabul shavad,
 Ghâyib Yârâna haqqashân-ba
 havâla kardim.
 Chupân Âta haqqashân-ba
 havâla kardim. Sari-Kok mâmâ
 haqqashân-ba havâla kardim,
 Bâbâ Zangi mâ haqqashân-ba
 havâla kardim
 Qirqbir chiltan haqqashân-ba
 havâla kardim
 Pâkâsan pavradigârâ hamin
 dardash-ba shifâ tihad.
 tihad, Hamin bemâr-ba shifâ-i kâmil
 kardagimâ em shavad,
 guftagi qabuli dargâh kunad,
 sadaqa rad-i balâ ba qabuli-i
 rasul-i Xudâ shavad.
 Chi tilakash bâshad
 parvardegâr xodash resânad.
 Âmin, Allâhu akbar.

همراه با ذکر این کلمات، او فتیله ی بزرگ در درون جا فتیله ای فلزی را روشن می کند.



آعوذ بالله من الشيطان الرجيم
 بسم الله الرحمن رحيم
 به حق سليمان به حق شان
 روان كرديم
 برآى حق سياه ماما روان كرديم
 برآى حق زرد ماما روان كرديم
 بر آى حق سبز ماما حواله كرديم
 برآى حق گلچين ماما حواله كرديم
 برآى حق ايسرندى - سپرندى حواله كرديم
 برآى حق ياران غايب روان كرديم
 برآى حق حضرت داوود حواله كرديم
 برآى حق حضرت شيث نبى
 برآى حق حضرت جمبجو قصابه
 حواله كرديم

Avzi billâhi min ash-shaytân ir-rajim.
 Bismillâh-i r-rahmân i-rahim.
 Ba haqq-i Sulaymân, haqqashân-ba
 ravân kardim.
 Qarâ mâmeshâna haqqashân-ba ravân kardim,
 Sari Mâmâ haqqashân-ba havâla kardim,
 Kok mâmâ haqqashân-ba havâla kardim,
 Gulchin mâmâ haqqashân-ba
 havâla kardim, Iprindi-Siprindi,
 haqqashân-ba havâla kardim,
 Ghâyib Yârân haqqashân-ba ravân kardim.
 Hazrat-i Dâvud, haqqashân-ba havâla kardim,
 yâ hazrat-i Shi nabi haqqashân-ba
 hazrat-i Jumbaju qassâba haqqashân-ba
 havâla kardim

اکنون او در حالیکه این دعا را می‌خواند، یک دسته از فتیله‌های نشانده در خمیر را روشن می‌کند:

يا پيرم مدد پيرانم شفا دهيد پيرانم^{۱۵۹}
 قليم را روشن كردى
 خواجه‌ى روشنايى پيرم
 يا مدد پيران شفا دهيد پيرانم
 لنگر ده پيرم
 شمشيره دست پيرم
 سرم را آتش نهاده پيرم
 يا مدد كار پيرم
 يا امام اعظم

Yâ pirim madad bering pirlarim, shifâ bering pirlarim,
 konglimni ravshan qilgan
 Xâjai Roshnâ`i pirim, yâ madad bering pirlarim,
 shifâ bering pirlarim,
 langar bergan pirim
 qolinga qilich bergan pirim
 avjimga âlâv bergan piri,
 yâ madad bergan pirim.

¹⁵⁹ پيرانم در شكل جمع به جاى پير براى احترام است.

در حق خواجهی روشنایی پیرم یا پیرم قلبم را روشن کنید
خواجهی روشنایی پیرم یا روشن خواجهی روشنایی پیرم
یا پیر استاد
یا تصدق نامتان شوم

Yâ tasadduqi nâmatan shavam

او در حالیکه این دعاها را می خواند، فتیله بلند را که به یک ترکه چوب وصل است، آتش می زند. شعله ی بزرگی ایجاد می شود که با آن شمع های نشاندۀ در خمیر روشن می شوند. سپس برمی خیزد، ترکه ی چوب که فتیله ی بلند به آن آویزان است را می گیرد و آن را از طرف راست و سپس از طرف چپ دور سر بیمار می چرخاند، همانطور که قبلا با خروس انجام داده بود و همزمان دعاها را می خواند.



برای حق یاران غایب
برای حق عزیز اولیاء روی زمین
پیرم دردش را شفای کامل دهید.

Yâ Hazratî Sulaymân (*idem*)
yâ Ghâyb Yârân haqqashân-ba,
yer yuzidagi aziz avliyâ haqqashân-ba,
yâ pirim dardash-ba shifâ-i kâmil tehid.

¹⁶⁰ لاو (یا لاک : 100.000) ہمیشہ دنبال لشکر میں آید

161 فریاد شدید است و وجه ناگهانی آن ترس در جن‌ها ایجاد می‌کند. کلمه‌ی بدبخت به ارواح گفته می‌شود.

آمین تلاوت قرآن حوات ما (?)	Âmin tilavât-i Qur'ân, havât-i mâ (?)
گشوده‌ی رحمان	goshud-i rahmân.
یکم خدا صفی‌الله	Yekom xodâ Safarullâh
دوم نوح نبی‌الله	Doyyum Nuh Nabirullâh
سوم ابراهیم خلیل‌الله	Seyyom Ibrâhim Xalillullâh,
چهارم محمد مصطفی (ص)	Chârom Muhammad Mustafâ salla
پشت و پناه	l'lâhu wa-sallam, posht o panâh
ای خدا خدا	Ey Xudâ, Xudâvandâ
پاکاسان پروردگار	pâkâsan parvardigâr,
همین بنده‌ی مومن	hamin bandai mo'min
اخلاص کرده خلاص شود	ixlâs karda, xalâs shavad,
خواسته‌اش هرچه باشد پروردگار	chi tilakash parvardigâr
صاحبام رساند	egama rasânad,
عزیز و اولیاء کمک کنند	aziz o avliyâ qolla kuned,
هفت پشت کمک کند	yetti pushtâ qolla kuned,
سو... پری کمک کند	Su... pari qolla kunad,
مولا قیسمان دست گیرد	mullâ Qismân qolla kunad, fereshte
فرشته‌ی ادب کمک کند	tarbia (?) qolla kunad.
هرچه خواسته‌اش باشد	Chi tilakash bâshad,
به سر خانواده‌اش سایبان شود	sar-i bala chaqash-ba sâyabân shaved
جای وی شاد دهد	jây-i vey shâd tiad.
هر طلبی مقصودی حاجتی برآوردنی	Har talabi, maqsudi, hâjâtî bar
خیر گرداند	âvardan-i kheyr gardânad.
هر چه خواسته‌اش باشد پروردگار	Chi tilakash... bovad parvardegâr
خودش رساند الله اکبر	xodash resânad. Allâhu akbar.

حلقه‌ی سوم: ذکر

سرانجام مجری همه‌ی شعله‌های آتش را با آب کوزه خاموش می‌کند و سفره را تا می‌کند و بیرون می‌برد. اینجا حلقه‌ی دوم تمام می‌شود. سپس تشک پنبه‌ای (کورپاچه) را روی زمین پهن می‌کند و بالشی قرار می‌دهد و از بیمار می‌خواهد روی آن به پهلو دراز بکشد و سرش را به طرف او بچرخاند. سپس دست به دعا می‌برد و خیلی سریع آن را می‌گوید و بعضی کلمات را هم جا می‌اندازد.

آمین پروردگار عالم	Âmin parvardigâr-i âlam. Hamin
همین بنده‌ی مومن	banda-ye momin dard-i shifâ tehad,
درد را شفا دهید جای شاد به وی دهید گفته‌اش قبول	jây-i vey shâd tehad guftagesh
در گاه کند	qabul-i dargâh kunad, kardegiesh
کرده‌گی‌اش (ام) حمایت شود	em shavad,
صدقه رد بلا	sadaqa radd-i balâ-
با قبول رسول خدا دهید	ba qabul-i rasul-i Xudâ tihad.
الله اکبر	Allâhu Akbar.

دعای چهارنفری

دست به دعای مختصر، به دنبال آن وردی دسته جمعی و کشیده، ملیسماتیک (با زینت) و تا حدودی هتروفونیک (چند صدایی) انجام می شود. این دو ذکر بیست ثانیه طول می کشد و یک اوج و یک فرود دارد. گاه گاهی مجری به آرامی با تازیانه اش به بدن بیمار می زند.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

رسول الله رسول الله (8 بار)



سپس ورد منظم تر خوانده می شود.

الحمد لله (12 بار)

استغفر الله (8 بار)

استغفر الله استغفار بد کردم از کردار

هم توبه و هم تقصیر و هم رحمت و هم دیدار، عاصی بنده‌ی گنهکار، گناهش را در گذرید، یا قادر ذوالجلال یا دانای کولال^{۱۶۳}
استغفرالله استغفار بد کردم از کردار هم توبه

مجری بدون حرکت از جای خود، به آرامی با چاقوی خود به بدن بیمار می‌زند یا وانمود می‌کند که از لبه‌ی تیز آن استفاده می‌کند. سپس توضیح می‌دهد که این کار برای ترساندن جن‌هاست تا فرار کنند.

اول اوووووو آخر اوووووو ظاهر اوووووو باطن اوووووو (2 بار)

از تو ربیم جلّ الله مافی قبول و غیر الله^{۱۶۴}

نور محمد (ص) الاله الاله الاله (3 بار)

الی الله (4 بار)

جان الله الی الله (3 بار)

جان الله الی الله (4 بار)

پیر آبالا الی الله بیر الله الی الله (6 بار)

یا مدد الی الله (5 بار)

ذکر بسیار کشیده است و همه‌ی شرکت‌کنندگان هم در حال تکان خوردن هستند :

یا پیرانم شفا و مدد دهید	Yâ shifâ madad bering pirlarim,
شفا دهید پیرانم	shifâ bering pirlarim,
روز امن رسیده	qollaydigan kun keldiku,
پیرانم مدد دهید	madad bering pirlarim,
عباس خان پیرم	Abbâs-xânda-i pirim bâr,
جوراخان پیرم	Jora-xânda-i pirim bâr,
مظفر خان پیرم	Muzaffar-xânda-i pirim bâr,
سمرالدين پیرم	Samariddin-xânda-i pirim bâr,
نورالدين پیرم	Nuriddin-xânda-i pirim bâr,
مدد دهید پیرانم	madad bering pirlarim,
شفا دهید پیرانم	shifâ bering pirlarim.
مشکل گشا	Mushkulk(u)shâ
محمد (تکرار)	Muhammad (bis),
بند گشا محمد	bandikushâ Muhammad,
صلی الله محمد	salli alâ Muhammad,
مشکل گشا محمد	mushkulkushâ Muhammad,
صلی الله محمد	
شفا دهید محمد	
مشکل گشا محمد	

کولال در زبان تاجیکی به معنی سفالگر است و سفالگر به خالق اشاره دارد که آدم را از گل سرشته است .¹⁶³

¹⁶⁴ در اینجا هم کلمات فارسی، عربی و عبارات قرآنی با هم مخلوط شده‌اند.

شفا دهید محمد
 صلی الله محمد
 نور خدا محمد
 صلی الله محمد
 شاه زنده‌ی سمرقند
 اولیاء همه در اینجا
 مشکی بخشی باشم
 هرچه گویی می‌فهمم
 گرم گویی به کوه کوچ کن
 به کوه و چمن کوچ کن
 گرم گویی به بیابان کوچ کن
 اگر ارواحی برو به قبرستان
 کوچ کوچ کوچ کوچ

salli alâ Muhammad,
 shifâ bering Muhammad.
 mushkulkushâ Muhammad
 shifâ bering Muhammad,
 sali alâ Muhammad,
 nur-i Xudâ Muhammad,
 sali alâ Muhammad.
 Samarqandda Shâh-i Zenda,
 avliyâning bari shunda (bis)
 Meshkai baxshi bolaman
 bir nima qâlsang bilaman.
 Issiq desang tâvga koch
 tâghni chamanini âlib koch
 Issiq desang cholga koch,
 Arvâh bolsang qabristânga
 Koch, koch, koch, koch,

وانت الحاتوانت الآت لیث الا تو الی اله (سه بار) ۱۶۵

این سه جهرچی بر روی بیمار خم شده‌اند، و فراخوان‌ها را به او خطاب می‌کنند. همراه این ذکر، مجری یا به صورت نمادین بیمار را با چاقو ضربه می‌زند و وانمود می‌کند که درد زانوان و بدنش را می‌برد و یا چاقو را از زیر بغلش رد می‌کند. سپس دوباره او را با تازیانه می‌زند، ولی همواره به آرامی این کار را می‌کند.



¹⁶⁵ احتمالاً یک شکل تغییر یافته از ورد رایج قادریه است: انت الباقی انت الحی لیث الباقی الی اله



غرش: سه مجری روی بیمار خم شده‌اند و فریادهای بلند و خشن می‌کشند، به این شکل و در 9 تکرار:

HMMMMMMM

ÂÂÂÂÂÂÂÂUUUUUUUUUUUH

سپس آن‌ها برمی‌خیزند و از راست به چپ دور بیمار می‌چرخند و بعد از هر یکی دو قدم، مکث می‌کنند و آهوم و ذکرهای دیگر مخصوص جهر را انجام می‌دهند.

IIIIIIIII, BL BL BL BL BL L L

ای بدبخت برو برو برو

ÂÂÂÂÂÂÂUUUUUUUUUUUH (4 بار)

(18 بار) / آهو

UMM WÂQÂÂ, UMM WÂQÂYA (43 بار)

ÂÂÂUUUUU UUUUUUH (با صدای خشن 55 بار)

UMMMM WÂQÂÂ, UMMMM WÂQÂYA (همراه با چرخش دور بیمار)



جهرچی‌ها دور بیمار که روی زمین نشسته است، شانه به شانه‌ی هم می‌چرخند.



ÂÂÂUUUUUUUUUUUH (سه بار)

UMM WÂQÂÂ, UM WÂQÂYA

شاید این‌ها معنی وقه را فراموش کرده‌اند. وقه، می‌تواند مربوط به دو وجه از ریشه‌ی عربی به معنی محافظت، امساک و پالایش باشد که با اهداف مراسم هماهنگ است.

در این مرحله مجری به این سو و آن سو می‌پرد و با تازیانه‌ی خود به دیوار می‌زند، گویی که موجودات نامرئی را می‌ترساند. سپس با پای راست خود، چاقو را به صورت افقی روی زمین نگه می‌دارد طوریکه لبه‌ی تیز آن عمودی می‌ایستد و پای دیگر را روی لبه‌ی تیز آن قرار می‌دهد. به این صورت روی لبه‌ی تیز چاقو می‌ایستد. او احتمالا وزن بدن خود را روی دسته قرار می‌دهد، ولی کف پای سفتش را روی لبه فشار می‌آورد و بعد هم به ما لبه‌ی تیزش را نشان می‌دهد. او این کار را با فشار دادن پای دیگر و همزمان با فشار دادن دست‌ها روی شانه‌های بیمار تکرار می‌کند. سپس لبه‌ی کند چاقو را روی شانه‌ی راست و چپ بیمار قرار داد و آستینش را گرفت و با پا روی لبه‌ی تیز چاقو فشار داد. او همان کار را با فشار دادن چاقو روی ران راست و چپ بیمار تکرار کرد. او پیش از آن چاقو را برای تماس یا برش نمادین استفاده می‌کرد ولی بعد از آن شاید می‌خواست کمی از قدرت خود را به بدن بیمار منتقل کند.



ذکر از سر گرفته می‌شود:

aaaa hiiiiii bobobobobob

iiiiiiiiiiii, BL BL BL BL BL کوچ کوچ کوچ کوچ کوچ

سه جهرچی به صورت بیمار نزدیک می‌شوند و داد و فریاد می‌کنند تا او را بترسانند. سپس دوباره می‌نشینند و این عبارت را می‌گویند:

mm wa'a mm waqaya, ahhhhhu.

یک کفگیر از آهن سفید، صاف و قرمز شده با آتش را برای مجری می‌آورند. ذکر قطع می‌شود. جهرچی سه بار کفگیر داغ را با فاصله با زبان لیس می‌زند و هر بار صدای تماس زبان خیس با فلز شنیده می‌شود.

ذکر دوباره شروع می‌شود و او کفگیر داغ را به گوش بیمار می‌زند. سپس کمی به کف پا و دست او ضربه می‌زند. بعد دهان خود را با آب پر می‌کند و آن را با شدت به سوی بیمار روی کفگیر می‌پاشد. آب و بخار روی صورت بیمار می‌پاشد و او

متعجب به عقب می‌رود. بر طبق نظر جَهرچی، این عمل همه‌ی لشکرهای ارواح را ترسانده و می‌راند. این کار دو بار انجام می‌شود و سپس ختم جلسه اعلام می‌شود.



پس از آن عملیات مختصر دیگری آغاز می‌شود که به نظر می‌رسد متعلق به گروه درمانی معمول /مگر باشد. جَهرچی مفصل مچ، پاها و گوش بیمار را می‌پیچاند و به صدا در می‌آورد و با پا و تازیانه به آرامی به او ضربه می‌زند.

جَهرچی لاله‌ی گوش بیمار را با یک حرکت خشک به سوی پایین می‌کشد و بعد مچ دست و قوزک پای او را می‌کشد و به صدا در می‌آورد. با این کار هر بار صدای خشکی شنیده می‌شود. سپس به او چند ضربه‌ی تازیانه می‌زند و دوباره همان عمل را بر روی دو دستیارش انجام می‌دهد و چند ضربه به پشت آن‌ها می‌زند. این عمل ظاهراً از ماندگاری ارواح بر شرکت‌کنندگان جلوگیری می‌کند. مجری رو به بیمار می‌کند و از او می‌خواهد که برخیزد. در اینجا ما متوجه شدیم که او مرحله‌ی دوم را به حالت درازکش و منفعل آغاز کرد سپس نشست و قبل از بلند شدن همراه دیگران دعا کرد و جمع را به حالت عادی برگرداند. آخرسر، او یک بار دیگر این دعا را تند خواند.

آمین پاکاسان پروردگارا
کرده‌ام ام شود
داده‌گی خیر و احسن شود
چی خواسته‌اش باشد
پروردگار صاحب‌ام رساند
دست من دست هفت پشتم
[...] زرد مزار آتا قیز... پیرم
ای خدا خواجه‌ی روشنایی پیرم

Âmin pâkâsan parvardigârâ
kardagimâ em shavad,
dâdegi khayr o ahsan shavad,
chi tilakash bâshad parvardigâr
egam rasânad.
Dast-i man dast-i yetti pushtam, [...]
sari mâzâr âta, qiz...piram
ey Xudâ Xâja Roshnâ'î piram

چه خواسته‌اش باشد
 پروردگار صاحبام رساند
 برای حق حضرت سلیمان
 برای حق زرد ماما
 برای حق سبز ماما
 همین همه‌تان همین بنده‌ی
 مومن اخلاص کردست
 خلاص کنید
 چی خواسته‌اش باشد پروردگار
 صاحبام خودش رساند
 هر بلایی هر قضایی پیر و
 پیشواها دفع کنید
 یا پروردگار صاحبام
 سایبان شود
 هر چه خواسته‌اش باشد
 به سر خانواده‌اش سایبان کنید
 آمین الله اکبر

Chi tilakash bâshad parvardigâr
 egam rasânad.
 Hazrat-I Sulaymân haqqashân-ba,
 Sari mâmâ haqqashân-ba,
 Kok mâmâ haqqashân-ba,
 hamin hamatân-ba hamin bandai
 mo'min ixlâs kardaaast
 xalâs kunetân.
 Chi tilakash bâshad parvardigârâ
 xudash rasânad. egam
 Har balâ'i har qazâ'i pir
 o peshvâhâ daf' kunid.
 Yâ parvardigârâ, egam
 sâyabân shaved.
 Chi tilakash bâshad,
 sar-i bala chaqash-ba sâyabân kunid.
 Âmin allâhu akbar.

پایان حلقه‌ی اول از مراسم جن‌زدایی.

این حلقه تقریباً چهل دقیقه طول می‌کشد و باید دو بار دیگر تکرار شود تا بهبودی بیمار حاصل شود. مجری شرح می‌دهد:

«ما این دعاها را برای /نس و جن قرائت می‌کنیم. بار سوم (کوچ) قوی‌تر است. همه‌ی جَهرها به یک روش انجام می‌شوند. ذکر هم سه بار انجام می‌شود و وردها هم به همین ترتیب است. بیمار را سه بار با آبکش ضربه می‌زنند، ولی فتیله‌ها را فقط یک بار روشن می‌کنند».

توضیح درباره‌ی شخصیت‌های فراخوانده شده

فراخوانی جَهرچی‌ها، اساساً با بخشی‌ها فرق دارد زیرا هیچ نوع جن و پری^{۱۶۶} را نام نمی‌برند. این ویژگی یک خط کاملاً روشن بین روش آن‌ها و سایر درمانگرها کشیده است. آن‌ها با وجود آشنایی با جن‌ها، شیاطین و فرشته‌ها در جن‌زدگی، بیماری و مشاهدات (در مورد عصمت) به هیچ وجه با آن‌ها مذاکره و معامله نمی‌کنند.

اگر سیصد و شصت پیامبر و هفت پُشت و یاران نامرئی را جدا در نظر بگیریم، چهل شخصیت نزد آن‌ها وجود دارد و اگر به آن‌ها الله (خدا، آبله و/بلا) را اضافه کنیم، به عدد چهل و یک (چهل و یک تن چهلتن) می‌رسیم که بی دلیل نیست.

برخی از نام‌ها فقط یک بار و برخی دیگر چندین بار استفاده می‌شوند. حلقه‌ی ذکر یا جَهر، متعلق به یک سنت کاملاً مذهبی یا صوفیانه است و به فراخواندن ارواح و اولیاء نمی‌پردازد، به غیر از نام محمد (ص) که جای مهمی در احضار ارواح دارد.

¹⁶⁶ شاید یک پری وجود داشته باشد که نام آن شبیه سو ... (آب؟) باشد، اما نحوه‌ی تلفظ آن ما را به شک می‌اندازد.

نام‌هایی که برای شفاعت می‌آیند عبارتند از سلیمان که در صدر جدول است، پنج ماما و همچنین خواجه‌ی روشنائی به عنوان پیر که قطعا نقش بنیادی در مراسم جهرچی دارد. بهاء‌الدین نقشبند نیز با صفت بلاگردان می‌آید.

به طور کلی، شخصیت‌های فراخوانده شده در جهر با بخشی‌ها فرق دارند و باباها به سلسله‌ی صوفیان منطقه مربوط می‌شوند. با وجود وجه قادری در برخی حلقه‌های جهر، نام عبدالقادر جیلانی به صراحت نیامده است، در حالیکه در ذکرهای بخشی‌ها جایگاه مهمی دارد.

نام‌های اسلامی، به ترتیب تاریخی: (16 شخصیت)

— الله، خدا، 360 پیغمبر

— نوح، سلیمان، داوود، شیث، خواجه‌ی خضر

— محمد (ص)، خدیجه‌ی کبریاء (نخستین همسر پیامبر اکرم)، علی شیر درگاه، فاطمه زهرا، امام حسن، امام حسین — چهار یار امت (چهار خلیفه‌ی راشدین)، امام اعظم (ابو حنیفه)

— صوفی‌ها و پیرها (12 شخصیت)

— بهاء‌الدین بلاگردان (بهاء‌الدین نقشبند، قرن پانزدهم م.)

— خواجه‌ی روشنائی که در مناجات‌ها با عنوان پیر و استاد می‌آید و قطعا در مراسم جهرچی‌ها نقش بنیادی داشته است.

— قوس اعظم (احتمالا عبدالقادر جیلانی است که شاید با ابو حنیفه اشتباه گرفته شده باشد؛ امام اعظم)

— مخدوم اعظم (از اولیاء ترکستان، 1452 م. که مقبره‌اش در یارکند است)

— شاه زنده، یا قثم ابن عباس، پسرعموی پیامبر که مقبره‌اش در سمرقند و از زیارتگاه‌های بسیارمهم است.

— چوپان آتا، عباس خان، جورا خان، مظفر خان، سمرالدین خان، نورالدین خان، مشکای (مثقال) بخشی

— غایب یاران

— باباها (5 شخصیت)

— بابا زنگی (یا زنگی آتا، قرن 14 میلادی) معروف به درمانگر. مقبره‌ی او زیارتگاهی در تاشکند است. قاسم شاه بابا، رجب شاه بابا، خالق شاه بابا، عاشور (?) بابا.

— ماماها (6 شخصیت)

— قارا ماما (سیاه)، ساری ماما (زرد)، کوک ماما (سبز یا آبی)، گلچین ماما، ایپریندی — سپیریندی.

با مقایسه‌ای مختصر میان شخصیت‌هایی که در بالا تشریح شده، شخصیت‌هایی که در کوچ‌های پیشین گفته شد و آن‌هایی که در متون قسمت اول مشاهده می‌شود، متوجه‌ی تفاوت‌هایی بزرگ و متنوع بین «مکاتب بخشی‌ها» در فضایی خیلی محدود می‌شویم. جهرچی‌ها پر شفاعت‌کنندگان مسلمان، ماماها و حضرت سلیمان تاکید دارند، بخشی‌ها انواع پری‌ها را فرا می‌خوانند و در کوچ انجام شده به وسیله‌ی سارا آپا دائم به چهلتن و لقمان حکیم ارجاع شد که بیشتر آن‌ها چهره‌های باستانی صوفیه‌اند و پیش از اسلام هم وجود داشته‌اند. امام علی (ع) نیز جایگاه مخصوص دارد و احتمالا شاه مردان ولی اشاره به وی است.



ذکر جهرچی ۱۶۷

د. علم کلام الله و نیروی ارواح گفتگو با ملا «عبدالنبی»، منطقه‌ی بایسون

پس از گوش کردن به دیدگاه ملا عبدالنبی در مورد م.، برای بررسی استدلال‌هایی که در مخالفت با بخشی‌ها و جهرچی‌ها داشت به گفتگویی دقیق پرداختیم. شایسته است که گزارش آن در اینجا به طور کامل و همراه با تشریح ارائه شود چراکه بحث قدیمی تک خدایی، آنیمیزم و یا چند خدایی را نه تنها از نظر علم الهیات بلکه از نظر عملی و درمانی نیز نشان می‌دهد. این‌ها از یک سو عملیاتی هستند که از علم قرآن کریم گرفته شده و اعجاب آیات قرآنی اند و از سوی دیگر فراخواندن ارواح محافظت کننده و به کار گرفتن همه‌ی راههای مختلف برای دفع شیاطین اند.

پرسش: شما عملیات بخشی‌ها را رد می‌کنید، اما بر طبق حدیث نبوی برای هر دردی درمانی هست. بنابراین، طبیعیست که بخشی‌ها و جهرچی‌ها جن زدگی را درمان کنند.^{۱۶۸}

پاسخ: گفتار «برای هر دردی درمان است» از پیامبر است، ولی از نظر دین اسلام باید گفت که برای هر دردی، در قرآن کریم درمانی هست.^{۱۶۹} در قرآن کریم آمده است: «بیشتر دردهای خود را با دادن صدقه درمان کنید».

¹⁶⁷/M.N. Robert خانه فرهنگ ملل پاریس

¹⁶⁸ به نظر می‌رسد که در منطقه‌ی بایسون بخشی‌ها زیاد نباشند و عمل آن‌ها را جهرچی‌ها یا داملاها انجام می‌دهند.

¹⁶⁹ او حدیثی را به عربی ذکر می‌کند. بسیاری از مسلمانان بر این باورند که همه چیز را می‌توان در قرآن کریم پیدا کرد و فکر می‌کنند که این یا آن بیماری را می‌توان با سوره‌ای از قرآن کریم درمان کرد، اما هیچ یک از علما این برداشت را تایید نکرده‌اند. آیه‌ای که این عقیده را توجیه می‌کند این است:

«وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»

در میان بیماری‌ها، برخی بر روح اثر می‌گذارند و به وسیله‌ی بخشی‌ها درمان می‌شوند. اما از نظر قوانین اسلام درست نیست. زیرا برای کسی که پرهیزگار و متقی است، درمان همه‌ی بیماری‌های روح در کلام قرآن کریم است. اما امروزه آنچه مردم می‌خورند پاک^{۱۷۰} نیست و به همین دلیل به بیماری‌های روحی مبتلا می‌شوند؛ بیماری‌هایی که به وسیله‌ی جن‌ها یا حتا به وسیله‌ی پری‌ها و دیوها به آن‌ها وارد می‌شوند. آن‌ها چون نمی‌توانند فردی با فضیلت و با تقوی (برای درمان آن‌ها توسط قرآن کریم) پیدا کنند بنابراین مجبور می‌شوند به فالبین یا جن‌زدایان جهرچی متوسل شوند.

بخشی‌ها نمی‌توانند جن‌ها را از پای درآورند و برعکس (با درمان آن‌ها) بیمار، خودش فالبین یا بخشی می‌شود. بیمار در هر حال از دست ارواح خلاص نمی‌شود، بلکه برعکس، مطیع جن و پری می‌شود. این معالجه نیست؛ برای شخص بدترین دردهاست.

بخشی به بیمار آب می‌دهد و پس از کمی دعا، به بیمار می‌گوید: «من به تو آب قَیْتَرَمَه، آب چهلتن می‌نوشانم؛ مانند من که وظیفه‌ام را قبول کردم و قدرتی بر ارواح پیدا کردم، تو هم باید این سرنوشت را قبول کنی. بنابراین تو رئیس و ارباب ارواحی خواهی شد که با تو متحد شده‌اند، تو آن‌ها را هدایت می‌کنی و آرامش و بهبودی خواهی یافت».

بخشی به او نشان می‌دهد که چگونه باید با آن‌ها زندگی کرد، چگونه آن‌ها را تسکین داد و بهبودی بدست آورد. آن‌ها چاره‌ای ندارند زیرا شخص دیگری نیست که به او تکیه کنند. اگر از دستورات بخشی پیروی نکنند، وضعیت آن‌ها روز به روز بدتر می‌شود. اگر اطاعت کنند وضعیت آن‌ها بدتر نمی‌شود ولی درمان هم نمی‌شوند. آن‌ها خود را فقط تحت فرمان ارواح قرار می‌دهند و برخی چاره‌ی دیگری ندارند جز اینکه به نوبه خود بخشی شوند.

استدلال ارائه شده قوی است. ما در طول این مطالعه متوجه شدیم که عملیات بخشی‌ها مربوط به روش‌های اخراج (exorcisme) قطعی ارواح نیست و در واقع مدارا کردن با ارواح (adorcisme) است یعنی یک نوع سازش با ارواح (modus vivendi). بنابر این در سنت بخشی‌ها مسئله فقط درمان و حل مشکل مردم نیست، بلکه این سنت با تبدیل بیماران به درمانگر یا بخشی دوام می‌یابد. به نظر ملا نبی علوم دینی راه منحصر به فرد شکستن حلقه‌ی مذاکرات، مبادلات و انتقال قدرت است. تنها آن است که عمل ارواح را خنثی می‌کند و آن‌ها را به جای خود می‌فرستد؛ حتا می‌تواند زنجیره‌ی ارث و میراثی را قطع کند.

ضعف ایمان

پرسش: اگر چنین است، پس چرا افراد به شیوه‌ی بخشی‌ها رو می‌آورند و نزد ملاها نمی‌روند؟ درواقع، اغلب بیماران اول با پزشکان مشورت می‌کنند، سپس نزد ملاها می‌روند و چون هیچ نتیجه‌ای نمی‌گیرند بالاخره نزد بخشی‌ها می‌روند و نهایتاً بهبود می‌یابند.

پاسخ ملا در استدلال این بود که علم ملاها برای پرداختن به مواردی که از آزار ارواح می‌آید ناکافی است^{۱۷۱}. ملا عبدالنبی به نکته‌ی مذکور بازگشت و ضعف علمی روحانیون را پذیرفت که انعکاس وضعیت کلی است و در نهایت مردم به ناچار نزد بخشی‌ها می‌روند زیرا ملاها سواد لازم را ندارند. در واقع از یک طرف کمبود ایمان مسلمانان،

«و آنچه از قرآن کریم نازل کردیم، شفا و رحمت برای مؤمنان است و ستمگران را جز خسران نمی‌افزاید» (دانشنامه‌ی اسلامی) بر طبق تفسیر معنوی، شفا بخشی در اینجا خاص بیماری‌های روحی، مانند کینه، حسد، نفرت و اضطراب است.

¹⁷⁰ یعنی چون زندگی‌شان صادقانه نیست، خوراکی را که آماده می‌کنند ناپاک است.

¹⁷¹ برای این است که بلوچ‌ها عموماً به تشکیل مراسم گوتی - دمالی روی می‌آورند. در واقع، بر طبق نظر آگاهان، مراسم گوتی در کراچی به ارواح کافر می‌پردازد که نسبت به کلام مقدس قرآن کریم بی‌تفاوت‌اند. آن‌ها به کمک آهنگ‌های خاص ارواح را آرام و خنثی می‌کنند. ولی ما، در آسیای مرکزی اطلاعاتی نیافتیم که نشان دهد بعضی از ارواح به عنوان غیرمسلمان در نظر گرفته می‌شوند.

آن‌ها را در برابر ارواح^{۱۷۲} ضعیف می‌کند و باعث می‌شود که آن‌ها نسبت به تاثیر دین شک کنند و از طرف دیگر سطح علوم دینی در آسیای مرکزی قرن بیستم پایین است^{۱۷۳}. در زمان ما، چون مردم پرهیزگار نیستند و واقعا ایمان ندارند، به سوی جَهرجی‌ها و یا درمانگران دیگر می‌روند. ملاحایی که به آن‌ها مشورت می‌دهند قدرت کافی برای بهبودی آن‌ها را ندارند و آن‌ها مجبورند خود را دست بخشی‌ها بسپارند؛ ولی اگر روحانی متقی باشد و اگر اهل علم باشد و دارای ایمان صحیح باشد با کمک خداوند، ارواح را شکست می‌دهد.

از نقطه نظر معنویت کائنات‌شناسی

ملا عبدالنبی در تحلیل خود بر مواضع دینی بسیار تاکید می‌کند. در استدلال او، بخشی‌ها، جَهرجی‌ها و کسانی که به آن‌ها رجوع می‌کنند، لامذهب‌اند. او می‌افزاید: «این‌ها مشرک‌اند، این‌ها شریک‌ها^{۱۷۴} را فرا می‌خوانند و با علم غیب سر و کار دارند»

در این قسمت از گفتگو ما سعی کردیم از عقاید بخشی‌ها دفاع کنیم، ولی پاسخ ملا عبدالنبی اول مربوط به جایگاه ارواح و بعد نفی زیارت مزار است. احترام و شور و اندوهی که بخشی‌ها برای نامیدن و فراخواندن ارواح مونس به کار می‌برند از جهان‌بینی ملا عبدالنبی بسیار دور است.

پرسش: اما با این وجود، همه‌ی بخشی‌ها می‌گویند که شفا بخشی دست خداست و هنگام دعاها و وردها به او متوسل می‌شوند.

پاسخ: از آنجایی که روی علوم غیبی تکیه می‌کنند، از نظر ما مشرک‌اند؛ ارواحشان به آن‌ها این و آن را می‌گوید، اما بیشتر اوقات پیش‌بینی‌های آن‌ها به واقعیت نمی‌انجامد. دلیلش این است که این ارواح (جن، پری، دیو) فقط اجازه دارند تا آسمان چهارم بالا بروند. آن‌ها در یک کنجی از آسمان می‌ایستند و می‌شنوند که خدا به فرشتگان دستور می‌دهد. مثلاً می‌شنوند که در روستایی، در ساعت معینی، فلان رویداد باید رخ دهد... فرشتگانی که مأمور حفاظت از آسمان‌اند، آن‌ها را می‌بینند و با پرتاب شهاب سنگ فراری‌شان می‌دهند. در یکی از آیات قرآنی آمده است که خداوند آسمان را با ستاره‌ها تزئین کرد و این ستاره‌ها روی ارواح و شیاطین^{۱۷۵} پرتاب شدند. جن و پری از سپاهیان شیاطین‌اند. در قرآن کریم آمده است که «ما سنگ‌ها را چرخانیدیم تا آن‌ها را به سمت دیوها پرتاب کنیم». به همین دلیل است که وقتی در آسمان شهاب سنگ می‌بینیم، می‌گوییم که این‌ها سنگ‌هایی‌اند که بر روی جن‌ها پرتاب شده‌اند. ما نظر بخشی‌ها را رد می‌کنیم.

¹⁷² به عقیده‌ی بلوچ‌ها، ایمان و عمل دینی مانند سدی در برابر حملات ارواح است.

¹⁷³ همچنین احتمالاً کاهش سطح تعلیمات دینی در دوره اتحاد جماهیر شوروی باعث شده تا مردم به سمت بخشی‌ها روی بیاورند؛ به ویژه زنان که تقریباً آزادانه این عملیات را انجام می‌دادند. امروزه فقدان تاسف بار امکانات پزشکی میدان را به هر نوعی از درمانگرها داده است. اغلب مردم به طب سنتی نسبت به درمان پزشکی اطمینان بیشتری دارند.

¹⁷⁴ وقتی خود را در اختیار ارواح قرار می‌دهند، از خدا روی بر می‌گردانند و او را با موجودات دیگر شریک می‌کنند.

¹⁷⁵

إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُخْرًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ : (سوره 37، صافات)

همانا ما آسمان دنیا را به زیور ستارگان آراستیم، و آن را از هر شیطان سرکشی حفظ کردیم، آنان نمی‌توانند به سخنان فرشتگان بسیار مکرم و شریف گوش فرا دهند و (هرگاه به گوش دادن برخیزند) از هر سو (شهاب) به سویشان پرتاب می‌شود، تا با خفت و خواری رانده شوند، و برای آنان عذاب‌های همیشگی است، مگر آنکه شیطانی خبری را (دزدانه و) با سرعت بریاید (و فرار کند) که در این صورت گلوله‌ای آتشی و شکافنده او را دنبال می‌کند. (ترجمه: دانشنامه‌ی اسلامی)

دو وجه دین

ادامه‌ی مباحثه از شخصیت مخاطب ما پرده برمی‌دارد. او با اینکه هنوز جوان است، اما تحصیلات دینی‌اش را به طور جدی در شهر دوشنبه تکمیل کرده و با برگشت به روستای خود، طبعاً بالاترین جایگاه در سلسله مراتب محلی یعنی سِمَت/مام جمعه را از آن خود کرده است. او کم کم از گذشتگان خود می‌گوید؛ او دنباله‌روی کسانی بوده که شیخ‌های بزرگی بوده‌اند و خود نیز جن‌زدایی را براساس روش‌های رسمی اسلامی که به روش کشیش‌های مسیحی شباهت دارد، انجام می‌دهد.

پرسش: شما زیارت رفتن را قبول ندارید؟

پاسخ: از نظر ما فقط کعبه مکان زیارت است. البته، خوب است که سر مزار والدین خود برویم، ولی ما چیزی از آن‌ها نمی‌خواهیم. امروزه مردم به مقبره‌ی اولیاء می‌روند و از آن‌ها درخواست کمک یا برآوردن خواسته‌های خود را می‌کنند. ولی خدا قول داد: «کسی که از من دور می‌شود، و به سوی مخلوقات می‌رود، من کاری می‌کنم که به نظر برسد شفا می‌یابد تا اینکه باز از من دورتر شود». این حدیثی است که به پیغمبر فرستاده است: «کسی که از خدا دور می‌شود، و به مخلوقات تکیه می‌کند، خدا از او بیزار است. او به ما احتیاج ندارد، این ماییم که به او محتاجیم. خدا کسی را مجبور نمی‌کند که به او نزدیک شود ولی امر خود را نازل کرد، پیامبر خود را فرستاد و همه‌ی انسان‌ها باید با تعلیم و ایمان و عقیده به او نزدیک شوند».

پرسش: آیا فکر نمی‌کنید در جایی که یکی از اولیاء به خاک سپرده شده‌اند، شاید فقط با موج مکان، شخص مؤمن بتواند بیشتر خود را نزدیک به خدا حس کند، همانطور که در مورد اولیاء چنین است؟ خیلی‌ها برای دعا و به قصد خداپرستی به مزار اولیاء می‌روند و درخواستی ندارند.

پاسخ: ما باید با اعتقاد، ایمان، تقوا، پاکی و غیره به خدا نزدیک شویم و نه به واسطه‌ی اماکن مقدس و زیارت. ما فقط می‌توانیم از علم اولیاء زنده کمک بگیریم؛ یعنی نزد کسانی که علم حال^{۱۷۶} دارند آموزش ببینیم چراکه آن‌ها به خدا نزدیک‌اند. در مورد کسانی که از دنیا رفته‌اند، به آن‌ها احترام می‌گذاریم، بر سر مزار آن‌ها می‌رویم، برای آن‌ها دعا می‌کنیم، اما به هیچ وجه انتظار نداریم که به واسطه‌ی آن‌ها به خدا نزدیک شویم.

ما به اولیاء زنده، پیر دستگیر می‌گوییم. یکی از آن‌ها در شهر دوشنبه، بابا دامالا "عبدالرشید" بود که در سن 96 سالگی وفات یافت... بعد از او فقط یکی از شاگردانش به نام میانبریتاش رخصت دریافت کرد که در ... زندگی می‌کرد و خانه‌ای هم در ده نو داشت. او هم فوت کرده است. آن‌ها صوفی‌هایی از بزرگترین شخصیت‌های سلسله‌ی نقشبندی‌اند. راه ما راه امام اعظم (الحنفی) است و در ماوراءالنهر روش نقشبندی را دنبال می‌کنیم. اغلب صوفی‌ها و علمای اینجا در راه نقشبندی‌اند. هیچکدام از آن‌ها در کار جهر نبوده‌اند و هیچیک ذکر جهری را با صدای بلند انجام نمی‌دادند.

پرسش: ولی با این حال، این جهرچی‌ها یا بخشی‌ها فقط با جن‌ها سرو کار ندارند، بلکه آن‌ها اولیائی مانند قوس اعظم، بهاء‌الدین و غیره را فرا می‌خوانند. ظاهراً آن‌ها از اسلام دور نیستند.

پاسخ: ما، در مرام خود، نباید اولیاء را فرا خوانیم یا از آن‌ها کمک بخواهیم، زیرا هر وقت از بشر کمک بخواهیم، مشرک خوانده می‌شویم.

پرسش: ولی هیچ چیز بدون واسطه انجام نمی‌شود، اولیاء می‌توانند مانند ملاها واسطه باشند.

پاسخ: وقتی اولیاء را فریادرس قرار می‌دهیم، شیاطین به جای آن‌ها کمک می‌کنند^{۱۷۷}. کسانی که از مخلوقات اطاعت کرده‌اند و از مخلوقات درخواست کمک می‌کنند از خدا دور می‌شوند و مسلمان واقعی قلمداد نمی‌شوند.

پرسش: درباره‌ی کسی که والدینش به این مراسم عمل کرده‌اند، ولی به عنوان یک ملا یا مسلمان با ایمان، نمی‌خواهد کاری به این مسائل داشته باشد، چگونه باید خود را از دست این ارواح رها کند؟

¹⁷⁶ این علم در مرکز تصوف قرار دارد و کاملاً فراتر از چهارچوب مرام علماست.

¹⁷⁷ این استدلال معمول علما بر ضد انواع و اقسام کرامت است که می‌گویند ناشی از توهمات ایجاد شده توسط شیاطین است.

پاسخ: برای این اشخاص ذکر خواست و آه^{۱۷۸}، مانع آزار ارواح می‌شود. دعاها و وردهایی هست که با ذکرشان، آن‌ها نمی‌توانند آزار برسانند یا حتی نزدیک شوند. ولی کسی که راه را گم می‌کند و سرگردان باشد و کاملاً از خدا و پیغمبر دوری می‌کند، ارواح آزارش می‌دهند.

این دعاها از سوره‌های قرآن کریم مانند سوره جن، سوره فلق (113، قل أعوذ برب الفلق)، سوره ناس (114، قل أعوذ برب الناس) یا صلوات می‌آیند. ولی بیشتر از سوره جن برای قُل و زنجیر کردن ارواح و جلوگیری از آزار آن‌ها استفاده می‌شود^{۱۷۹}. همچنین آیت‌الکرسی هم قرائت می‌کنیم و اگر الحمد... را سه بار تکرار کنیم، آن‌ها نمی‌توانند هرگز آسیبی برسانند.^{۱۸۰}

مثلاً شما بخشی هستید و من نزد شما می‌آیم. حتی اگر شما قادر باشید در آسمان پرواز کنید، در حضور من همه‌ی عملیات شما نیست می‌شوند.

من خودم آن را دیدم. زنی بخشی یا فالبین بود که می‌گفت می‌تواند کاری کند که شما با والدین مرحوم خود حرف بزنید. من به همکارم گفتم که او نمی‌تواند این کار را انجام دهد، ولی او حرف مرا باور نکرد. به او گفتم: «تا زمانی که من اینجا هستم، او نمی‌تواند، اما اگر حضور نداشته باشم، ممکن است موفق شود». زیرا جن‌های او می‌دانند فردی او را همراهی می‌کند که صاحب علم است و آن‌ها نمی‌توانند به او نزدیک شوند. آن‌ها نمی‌توانند به کسی که دارای علم قرآنی است نزدیک شوند.

با این همه بخشی زن یک فال گرفت. اما در حین مراسم، خودش احساس خفگی می‌کرد، به حدی که از هوش رفت. همسرش سراسیمه آمد و با نزدیکانش او را بردند ... سپس گفت که در هنگام فال، مردی را دیده بود که در علوم دینی خیلی مهارت داشت و پرهیزگار بود. این بخشی زن نتوانسته بود کاری کند و بیهوش افتاده بود. ولی خود من به هیچ وجه در این مورد کاری نکردم.

با هر فالبینی که مشورت کنید، اگر پیش او سه بار قل لا اله الا هو الحی القيوم... را بخوانید، او نمی‌تواند حتی یک کلمه هم بگوید و بیمار می‌شود.

قرآن کریم بر همه‌ی این‌ها چیره می‌شود و ما نباید به دنبال تکیه‌گاه دیگری غیر از خداوند باشیم. هر آیه‌ای که می‌خوانیم، هر دعایی که می‌کنیم و هر کاری که انجام می‌دهیم باید به خاطر خدا باشد. ما به او متکی هستیم، به او التماس می‌کنیم، از او می‌خواهیم که شفاعت کند و شفا دهد؛ این عقیده‌ی ماست.

دردهایی که به وسیله‌ی این افراد معالجه می‌شوند، بهتر است با علم الهی درمان شوند. غالباً فالبین‌ها فال می‌گیرند و بیمار را نزد ملا می‌فرستند. به کمک قصیده، دعاخوانی، صلوات، مناجات، سوره‌ی یاسین، یعنی با اثر کلام الهی، ما بیشتر بیماری‌ها را، بخصوص آنچه که ناشی از جن‌ها هستند معالجه می‌کنیم. وقتی دعا می‌خوانیم جن ناچار است تسلیم شود.

جن‌زدایی/اسلامی

در واقع معلوم شد که ملا عبدالنبی بیش از اینکه عالم دین‌شناس و وابسته به تعصبات اسلام حنفی نقشبندی باشد؛ خود یک جن‌زدای قدرتمند بوده و همین موضوع به نظریات او اعتبار می‌بخشد.

¹⁷⁸ این عبارت گاهی برای مشخص کردن عمل ذکر به کار می‌رود که به صورت آ .. هو، یا، آ ... ها، گفته می‌شود.

¹⁷⁹ قُلْ أَوْحَى إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا
بگو مرا وحی رسیده که گروهی از جنیان (آیات قرآن کریم را هنگام قرائت من) استماع کرده‌اند و پس از شنیدن گفته‌اند که ما از قرآن آیات عجیبی شنیدیم. (ترجمه‌ی دانشنامه‌ی اسلامی)

¹⁸⁰ // الحمد أولین سورہ قرآن کریم، بارها اینجا آمده است. آیت /الکرسی آیه‌ی 255 از سوره ی 2، سوره ی بقره
اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ : الله خدای است که هیچ خدایی جز او نیست زنده و پاینده است نه خواب سبک او را فرا می‌گیرد و نه خواب سنگین از آن اوست هر چه در آسمان‌ها و زمین است ... (ترجمه‌ی دایره المعارف اسلامی)

کسی که جن‌ها را شکست می‌دهد، چه عالم باشد و چه ملا، وقتی دعا می‌خواند، جن و شیطان و پری را وادار می‌کند که نامش را بگویند. او این کار را از زبان بیمار انجام می‌دهد. او به نام ارواح مثلاً عبدالله یا عبدالرحمان پری حرف می‌زند. وقتی او به بیمار نزدیک می‌شود، بیمار فریاد می‌زند: آمد، آمد و بنابراین ما او را مجبور می‌کنیم نامش را بگوید. وقتی نام جن را به زبان آورد، ما نخ‌ری را که آماده کرده بودیم گره می‌زنیم. وقتی نام آشکار شد ما روح را با بند می‌بندیم. در نتیجه او خنثی می‌شود و می‌گوییم که مُرد. فوراً بیمار به حال خودش می‌آید و متعجب می‌شود: "من این‌جا چه می‌کنم، چرا کسانی را که دور و برم هستند، نمی‌شناسم؟"

وقتی که برای بیمار دعا می‌خوانم، اغلب در ته وجود خود چیزی حس می‌کنم. مثلاً وقتی روح قوی می‌شود یک فشار ظاهر می‌شود و نفسم کوتاه می‌شود. وقتی جن، پری یا شیطان بسیار قوی است، فشار درونی بسیار شدیدی به من وارد می‌شود؛ عرق می‌کنم؛ احساس سنگینی زیاد می‌کنم؛ در این حالت، مجبور می‌شوم قصیده‌ای بگویم، با قدرت و صدای بلند تلاوت کنم و سرش فریاد بزنم تا ضعیف شود. وقتی حس خوبی پیدا می‌کنم، می‌دانم که واقعا او را با قدرت مهار کرده‌ام. سپس جلوی دسترسی او را می‌گیرم و بیمار معالجه می‌شود. صد بار این کار را کرده‌ام. بسیار چیزها دیده‌ام...

پرسش: آیا ممکن است که این علم برای یک هدف بد استفاده شود؟
پاسخ: نه ممکن نیست! مشکل ایجاد می‌شود. کسی که پاک نباشد و در رفتارش پرهیزگاری نباشد، اگر انجام دهد، مطمئناً بیمار، گنگ و فلج می‌شود...^{۱۸۱}

¹⁸¹ ما فقط یک بار با جادوگری از این نوع روبرو شدیم که رمالی می‌کرد و توسط افراد مذهبی علم قرآنی را در بخارا تعلیم دیده بود. مورد وی در تأیید سخنان ملای قورقانچا بود.

ه. عناصر ترکیبی

جن‌زدایی و رام کردن، زورآزمایی و گره‌گشایی

سخنان ملا عبدالنبی، تضاد بین روش‌های دینی و روش‌های بخشی‌ها را روشن می‌کند. در یک کلام، در روش دینی جن‌زدایی کرده و ارواح را /خراج *exorcisme* می‌کنند درحالی‌که بخشی‌ها ارواح را رام کرده و با آن‌ها مدارا *adorcisme* می‌کنند.

در روش دینی از یک طرف با قدرت مافوق و از سوی دیگر با قدرت شخصی، دیو را وادار می‌کنند که بدون قید و شرط و برای همیشه برود. کسانی که چنین نفوذ و قدرتی دارند از اطمینانی برخوردارند که ناشی از عمل جدی به وظایف دینی و مطالعه‌ی علوم دینی آن‌هاست. روش‌های آن‌ها شامل تلاوت قرآن کریم، دعا و مداحی برخی شعرهای متون مذهبی مانند قصیده (احتمالاً قصیده‌ی بردیه‌ی معروف به عربی) است. ملا عبدالنبی فقط استفاده از یک نخ، به صورت نمادین برای اتصال به شیطان را ذکر می‌کند. روش او به جن‌زدایی اسقف‌های مسیحیت و مواردی مشابه تسخیر (شبه تسخیر) که در زبان عربی به آن مملوک می‌گویند، شباهت دارد که برای رفع مشکلات روانی و حتی رفع تنفر از مقدسات (*phobie du sacré*) است که به ندرت در غرب پیش می‌آید و تسخیر شیطانی به حساب می‌آید.

جهرچی‌ها جزء آن دست از درمان‌گرانی‌اند که ارتباط با ارواح را به شکل قدرت‌هایی می‌بینند که با آن‌ها زورآزمایی و مبارزه می‌کنند. در مقایسه، بخشی‌ها طرفدار روش ملایم‌اند. آن‌ها مقابل ارواح نمی‌ایستند بلکه آن‌ها را صدا می‌کنند، اغوایشان می‌کنند و سپس آن‌ها را آرام می‌کنند و آماده‌اند دوباره با آن‌ها دیدار کنند. بخشی‌ها تشخیص و راه حل را به ارواح واگذار می‌کنند و با آنها برخورد نمی‌کنند؛ اگر زورآزمایی باشد، فقط در سطح دنیای غیب انجام می‌شود؛ ارواح کمکی احضار شده به سرعت کسی که بیمار را آزار می‌دهد خنثی می‌کنند و علاوه بر این بیشتر اوقات، هدف فقط راندن درد و رنج است نه بیرون کردن دیو. بعد مذهبی و عبادتی ذکرها مانع از این می‌شود که بخشی‌ها را جزء جادوگران و ملحدان قرار دهیم زیرا آن‌ها هم در چهارچوب اسلام معنوی عمل می‌کنند. با این حال حتی اگر روش بخشی‌ها ملایم باشد، در عوض برخورد جسمی‌شان خشن است؛ کندن جامه، پاشیدن خون، ضربه‌های مداوم با قاب دایره یا ترکه ...

بالاتر از عمل‌کنندگان و درمانگرها، صوفی روشن است که قدرت شخصی‌اش بدون اینکه عملیات خاصی انجام دهد، مثل یک اشعه عمل می‌کند. کلام، دعا، یک نفس و دم صوفی می‌تواند مشکل را بهتر از مراسمی پر زحمت حل کند. در این مورد و. باسیلوف می‌گوید «گاهی پیش می‌آید که شمن مجبور می‌شود از یک /ایشان تقدیرنامه دریافت کند تا اجازه یابد عملیات شمنی را انجام دهد» (1992: 18). تصویر آرمانی از یک صوفی در بسیاری از حکایات از گذشته تا حال وجود دارد. در جریان تحقیقات، متوجه شدیم که در بلوچستان، خلیفه ب. برای معالجه‌ی بیماری‌های سخت، از یک صوفی می‌خواست که دعایی برای بیمارش بخواند. برای دراویش چشتی منطقه امری طبیعی بود که دعاهايشان یا ذکرى که تجویز می‌کردند، مؤثرتر از مراسم طولانی گواتی باشد. در انجیل، عیسی مسیح (ع) فرد شیطان‌زده را با کلام خود آزاد می‌کند و دیو را به سمت گله‌ای از خوک‌های وحشی می‌فرستد.

جن‌زدا بین ملا و جهرچی قرار دارد که مانند مورد ی. در بالا، برخی از ابزار را از سنت‌های دیگر وام می‌گیرد؛ آتش، آزمایش ماست و برگشت به محلی که خواب دیده بود (پیش‌تر توضیح دادیم). به اضافه‌ی اینکه این مجری دارای ارواح بود، نه فقط پری‌های ساده که به نظر می‌آید خیلی از مردم هم داشته باشند؛ او جن داشت.

در مورد جهرچی‌ها اصول کار روشن است، ولی از یک طرف داستان خرم کاملاً مربوط به بخشی‌گری (بخشچیلیک) است و از طرف دیگر روش عصمت استفاده از ابزار و انجام عملیات درمانگرهاست. همچنین به نظر می‌رسد که ملا نبی مایل نیست در مورد آن‌ها قضاوت کند و نمی‌خواهد از آن‌ها انتقاد کند، ولی می‌گوید که ذکر آن‌ها متقاعدش نکرده است.

علاوه بر این‌ها رابطه‌ی بیمار با مجری را هم باید در نظر گرفت زیرا از این درمان به آن درمان فرق می‌کند. در جن‌زدایی جهر طوری با بیمار برخورد می‌شود که گویی او از همان ابتدا دیو بوده است و نه انسان. بیمار له می‌شود، ضربه می‌خورد (اما ضربات تازیانه را حس نمی‌کند)، به صورتش آب پاشیده می‌شود، در گوشش فریاد می‌زنند و به او خون می‌پاشند. جهرچی خود را مانند یک دیو ترسناک نشان می‌دهد که از بیمار هم دیوتر است.

اقتدار ملاها به دلیل کتاب آسمانی و جامه‌ی دینی است. فرهنگ، عقیده و ایمان اسلامی که به زبان کلام‌الله (هیچکس به جز ملا زبان عربی نمی‌داند) بیان می‌شود و نفوذ دینی روحانی صادق می‌تواند مانع از هرگونه ارتباط ممکن بین شمن یا فالبین و ارواح کمکی شود؛ شمع‌های کوچک آن‌ها زیر نور خورشید ایمان و دانش که روحانی صادق (نماد سَمَل) آن است ذوب می‌شود. بیماری که روش ملا را انتخاب می‌کند به طور غیر مستقیم خود را در چارچوب اجتماعی قابل قبول قرار می‌دهد. او با این انتخاب و اطمینانی که ملای خوشنام به او القا می‌کند، قدری رها شده و تا حدودی هم احساس بهبودی می‌کند. از این به بعد بهتر می‌تواند به کمک ایمان خود از ارواح خبیث دوری کند و خود را زیر بال فرشته‌ی آسمانی قرار دهد. این تقریباً تمام آن چیزی بود که در داستان ی. روی داد؛ داستانی که ابتدای این بخش گفته شد.

بیماری که راه بخشی‌گری را انتخاب می‌کند یا به سمت آن برده می‌شود، باید از نگرانی و ترس عبور کند. تماس با جهان ارواح آرامش بخش نیست در حالی که تصفیه و پاکی حاصل از غرق شدن در دین و ایمان که ملا پیشنهاد می‌کند آرامش می‌آورد. علاوه بر این خطری هم هست که بعدها باید مسئولیت یا نصیبی را، چه به صورت ضعیف چه قوی، یعنی نصیبی سبک و یا سنگین را قبول کند. دریافت نصیبی شاید جالب باشد، ولی سالم نشدن، وصل بودن به ارواح و اجبار به مجری شدن و غیره، به این معنی است که تمام عمر باید باری را به دوش بکشد. فالبین نیز نقش مهمی بازی می‌کند، که در اینجا زیاد به آن نپرداختیم. به هر حال، اوست که می‌بیند چگونه و چه کسی درمان می‌کند، وی می‌تواند بیمار را نزد بخشی یا ملا و یا یک پزشک بفرستد. او همچنین نوع عملیات (قَیْتَرْمَه، یاسین، کوچ) و نتایج حاصل از آن بر سرنوشت شخص را تشریح می‌کند.

در بعضی موارد، فال همه‌ی امید به راه حل را می‌بندد. از آنجایی که اگر خود درخواست شخصی نداشته باشیم، نمی‌توانیم با بخشی مصاحبه کنیم، تصمیم گرفتیم مشکل شخصی خود را با فالبین در میان بگذاریم. زن فالبین بخشی تسبیح خود را برداشت و شخص همراهم (س. خدا پردی او) مرا در جریان گذاشت و گفت نیازی نیست که توضیح زیادی بدهم. فالبین پاسخ کوتاهی در سه نوبت داد: «مردی است که به شما حسادت می‌کند، به موقعیت شما رشک می‌برد» (درست دید)؛ او سپس گفت: «وی مرد بدجنسی است» (به نظر من هم همینطور بود) و کمی بعد گفت: «مرد خیلی بدجنسی است» (تا این حد؟). من گفتم: «شاید باید یک گوسفند قربانی کرد»، ولی چند لحظه بعد، کلام ارواح روشن و بی برو برگرد و قطعی بود: «جوداً یامان آدم، عیلاج یق»؛ یعنی آدم بسیار بدجنسی است و علاجی نیست. او متأسفانه درست گفته بود چون آن وضعیت روز به روز بدتر می‌شد.

جدول نتیجه‌گیری

در این مطالعه، تنوع فن‌ها و روش‌های درمانی و همچنین تفاوت‌ها و حتا اختلاف نظرهای بین دسته‌های مختلف مجریان را بررسی کرده‌ایم. برای روشن‌تر شدن، آن‌ها را در جدول با تعدادی عوامل شاخص نشان داده‌ایم. ابتدا، جایگاه فن و عملیات و لوازم جانبی و فوت و فن کار سپس عامل ارثی یا استعدادی با منشأ فوق طبیعی؛ مانند نصیبی، به صورت سرنوشت ناگزیر ارزیابی می‌شود. دچار شدن به یک بیماری جدی (یا یک مشیت بدبختی) و سپس درمان آن، خود اغلب شرط دسترسی به برخی قابلیت‌ها و وظایف بخشی‌گری است. ما آن را برای صوفی‌ها یا ایشان ذکر نکردیم، ولی این موارد گاهی در فرهنگ صوفیان هم پیش می‌آید. عامل سرسپردگی، میزان اهمیت تعلیمات وظایف مربوطه را نزد مربیان نشان می‌دهد. سرانجام، نقش مؤلفه‌ی آنیمیستی را ارزیابی خواهیم کرد که ارتباط بین شخص و موجودات عالم غیب و ارواح قدرتمند را نشان می‌دهد.

تعداد علائم (+) میزان تاثیر عامل مربوطه را مشخص می‌کند، اما فقط باید به عنوان یک تخمین در نظر گرفته شوند. پراترها نشان می‌دهند که این شرطها لزوماً واجب نیستند.

ابعاد بخشی گری و انیمستی	سرپرستی	بیماری بخشی گری	نصیبه	ارثی و استعدادی	فن
	+++			+	(+) ایشان
	+++				(+) صوفی
	++				+
+	++	(++)	+	+	++ چهارچی
+++	+++	+++	+++	+++	++ بخشی
++	+	(+)	+	+	+
+	(+)				+++ امکر کینه چی

بخشی‌های متأثر از صوفی‌گری یا پری‌خوان‌های متأثر از شمن‌های ترک؟

پرداختن به چهارچی‌ها زاویه‌ی دیگری از ابعاد تلفیقی (سینکرتیک) شمنیسم اُزبک - تاجیک را روشن می‌کند و موارد مطرح شده در بالا، نظر پیشنهادی ت. زارکن را تأیید می‌کند که شمنیسم، صوفی‌گرا شده است تا اینکه اسلام‌گرا شده باشد (باسیلُف). چهار دو مولفه‌ی ترکی و ایرانی دارد. حوزه‌ی ترکی به دیدگاه انیمستی، اصول کوچ و احضار ارواح مربوط می‌شود و در حوزه‌ی ایرانی جنبه‌ی عبادتی و دینی از اسلام یا تصوف برمی‌خیزد که در آن اولیاء و ماماها فراخوانده می‌شوند و ذکر و قرائت قرآن کریم و دعا انجام می‌شود. و. باسیلُف سعی می‌کند که در جدولی شمنیسم تاجیک و اُزبک را تفکیک کند ولی بر مبنای تحقیق ما چنین کاری ممکن نیست چراکه از نظر ما این عناصر در هم آمیخته‌اند.

با این حال، ما فکر می‌کنیم که می‌توان تصویر رایج شکل اصلی بخشی‌چیلیک را که ترکی، مغولی یا سیبریایی بوده‌اند معکوس کرد. این اشکال با شکل‌های آسیای مرکزی که با تصوف و اسلام آمیخته شده‌اند و اصالت کمتری دارند، متفاوت هستند. در واقع، اگر این پدیده را از دیدگاه استپ طرف شمال نبینیم بلکه از طرف کوه و فلات جنوب و از زاویه‌ی ایرانی ببینیم موضوع کاملاً فرق می‌کند. زیرا در آسیای داخلی و به ویژه در ماوراءالنهر عملیات و مثال‌هایی از بخشی‌گری وجود دارند که از فرهنگ ترکی^{۱۸۲} نیستند و در حاشیه‌ی اسلام‌اند. وجود مجموعه‌ی موجودات نامرئی و اهمیت آتش و شعله‌ی آن که در مراسم فوق گفته شد و نیز استفاده از کلمات فارسی برای فالبین و بخشی (پرخوان، پری خوان) در برخی مناطق ترک نشین این موضوع را تأیید می‌کند. در مجموع می‌توان نقطه نظر برعکس را در نظر گرفت؛ به جای اینکه بگوییم شمن‌ها ترک بوده‌اند و از صوفی‌گری و دراویش تأثیر گرفته‌اند، بگوییم این شمنیسم پدیده‌ای ایرانیست که عناصر ترک را در خود دارد.

مفاهیم پری، باد، دیو و شخصیت‌هایی مانند بی‌بی سه‌شنبه، لشکرها، لقمان حکیم و چهل و یک چهلتن (قیرق بیر چیلتن) که در آن کلمه‌ی قیرق بیر ترکی و چهلتن فارسی است و به فرهنگ اسلامی و تصوف متعلق نیستند بلکه به سنت‌های ایرانی ماقبل اسلام^{۱۸۳} مربوط می‌شوند. این فرضیه در مقایسه‌ی این مراسم با مراسم زنان زرتشتی می‌تواند تأیید شود. استفاده از دایره نیز به ترکی یا شمنی بودن محدود نیست؛ این ساز در سراسر جنوب آسیای داخلی متداول است و خلیفه‌های خلیج فارس هم مانند بخشی‌های ماوراءالنهر از آن استفاده می‌کنند. ولی در روش استفاده از آن فرق زیادی است؛ در شمال آسیا و در بین سرخپوستان آمریکایی آن را با چوب می‌زنند، ولی در مناطق ذکر شده آن را با دست می‌نوازند.

¹⁸² در سال 1996 ما فرصت پیدا کردیم که استدلالات خود را به و. باسیلوف نشان دهیم و او بسیار خرسند بود که تحقیقاتش تأیید می‌شد.

¹⁸³ قابل توجه است که در اینجا این اشخاص را با نام فارسی‌شان چلتن فرا می‌خوانیم و نه با لفظ ترکی. کلمه‌ی قیرق‌لر را در مراسم آناتولی و آذربایجان استفاده می‌کنند.

در زبان ارواح دو واژه‌ی اساسی قَیْتَرْمَه و کُوج (کلمه‌ی کُوج در زبان ترکی و کوچ در زبان فارسی) استفاده می‌شوند، ولی از کلمه‌ی فارسی گشایش هم استفاده می‌شود. در اینجا کلمه‌ی کُوج 70 بار و کلمه‌ی گشایش 84 بار در ذکرهای نوشته شده آمده‌اند، با اینکه بخشی‌ها خود اُزبک بودند. مراسم مشکل گشا (گشا) جزء عملیات رایج زرتشتیان است. اگر چه کلمه‌ی بخشی ترکی است (در اصل کلمه‌ی بخشی ریشه‌ی چینی دارد) ^{۱۸۴} ولی مجریانی که سطح پایین‌تری دارند با کلمات فارسی نامیده می‌شوند از جمله فالبین، امگر و کینه‌چی. بدون در نظر گرفتن این عناصر و وارد شدن در جزئیات، می‌توانیم نتیجه بگیریم که کفه‌ی ترازو به دلیل وجود عناصر پیش از اسلام و دوران اسلامی بیشتر به سمت مولفه‌ی ایرانی مایل است. بنابراین منطقی است که ترکیب شمنیسم ترکی را بر شمنیسم صوفیانه ترجیح دهیم و به جای اینکه بگوییم بخشی‌های آسیای میانه تحت تأثیر تصوف و اسلام بوده‌اند، بگوییم نوعی از دراویش وارث سنت‌های پری‌خوانی باستانی شده‌اند. در واقع وجود تعداد زیادی قلندر، مکنگ، فقیر و صوفی‌های دیگر حاشیه‌ای غیر رسمی باعث تقویت فرضیه‌ی عملیات بخشی‌گری اسلامی شده (در محیط غیر ترک) و به این دلیل عقیده‌ی تاثیرپذیری شمنیسم خالص در تماس با فرهنگ اسلامی ضعیف شده است. اگر این مجریان با بخشی‌های چادر نشین ترک در تماس بوده‌اند و بر عملیات آن‌ها تأثیر گذاشته‌اند، به این معنی نیست که آن‌ها نمایندگان عرف و عادت مسلمانی هستند بلکه آن‌ها وارثان سنت‌های بخشی‌گری پیش از اسلام‌اند. این فرضیه با این مشکل روبروست که در قلب اسلام رسمی، تماس با ارواح کاری جدی، استثنایی، خاص، حاشیه‌ای و حتا محکوم است. انسان‌شناس‌ها می‌گویند که عملیات بخشی‌های (التایی، سبیریایی یا مغولی) جهان امروز به مرور زمان اثر قبلی خود را از دست داده است.

¹⁸⁴ با اینکه در تعبیر عامیانه آن را مشتق از کلمه‌ی فارسی بخشش می‌دانند، به این معنی که بخشی استعدادی را دریافت کرده است و نیکویی می‌بخشد ولی در فرهنگ‌های خراسانی، ترکمن و قرقلپاق که بخشی عنوان هنرمند بخشی است، شمن‌ها را با نام فالبین، پرخوان (در فارسی پری‌خوان) می‌نامند.

ضمیمه

زبان، ترجمه، ثبت

عبارات بر اساس روش‌های رسمی نوشتاری تاجیک و اُزبک نوشته شده و فقط برای نزدیک شدن به استانداردهای فعلی اندکی تطبیق داده شده‌اند: $\hat{a}$ یا $\hat{o}$ به جای o ، o به جای gh ، o به جای g ^{۱۸۵}.

ویژگی‌های تلفظ حفظ شده است، زیرا ما برای یکدست شدن آن معیاری نداشته و متونی که توسط بخشی‌ها نوشته شده‌اند را در دست نداشتیم. ثبت تلفظ کلمات بر اساس نحوه تلفظ انجام شده است (*bosun* به جای *gisin*، *bolsun* به جای *gilsin*، *girbir* به جای *girqbir*) و فقط در جایی که لزوم داشته، توضیحاتی داده شده است (مانند *نعلت* برای *لعت*). باید توجه داشته باشیم که بعضی از طرز تلفظ‌ها محلی‌اند و بعضی دیگر کمتر اینگونه هستند. اکثر سرودهای اُزبکی یا تاجیکی محاوره‌ای‌اند که با زبان اُزبکی ادبی و بخصوص با زبان فارسی خیلی فرق دارند.

نام *ابلا* گاهی به معنی خداست، ولی به نظر نمی‌رسد که از تلفظ محلی واژه‌ی *الله* گرفته شده باشد بلکه احتمالاً به عبارت خاص مراسمی و شَمَنی مربوط است که با تلفظ عربی ولی با لهجه‌ی مخصوصی در ادای حرف ل گفته می‌شود. کلمه‌ی خدا برای *الله* احساس نزدیک‌تر و صمیمی‌تری می‌دهد و کلمه‌ی *ابلا* عبارتی شَمَنی است. زبان بخشی‌های تاجیکستان گاهی مخلوط خاص و عجیبی از زبان‌های تاجیکی و اُزبکی است^{۱۸۶}. از نظر فن بیان، حداقل چیزی که می‌توان گفت این است که این ترکیب زبانی ویژگی خاصی به دعاها می‌بخشد. به نظر س. خ. حتا بخشی‌های تاجیک زبان باید دعاها را به زبان اُزبکی (یا مخلوطی از زبان‌های اُزبکی و تاجیکی) بخوانند. به عقیده‌ی او زبان ارواح ترکی است، اما می‌توان تصور کرد که در فضایی تاجیکی مانند ولایت سغد، استفاده از زبان اُزبکی (مانند عربی) ابزاری است که وجه شگفت‌انگیز سرودها و مراسم را قوت می‌دهد. هر چه تعداد ارواح بیشتر باشد، دعاها و مراسم اثر بیشتری دارند و هر چه زبان‌های بیشتری استفاده شود عمل احضار بهتر انجام می‌شود (در یکی از دعاها می‌گویند: با زبان کشمیری، قرقیزی، قزاقی، ارمنی، تاتاری، کولی و غیره ...). در هر حال، ترکیبات نسبتاً عجیب و یا تحریف شده نسبت به شکل‌های رسمی را همانطور که در جهر نیز اشاره شد، نباید همیشه به اشتباه مجریان نسبت داد.

قدرت کلمات: در مورد سرودهای بخشی‌ها

ما تحلیل و تشریح متون را تا حدودی انجام دادیم و اعتقاد داریم که مبهم بودن هم جزئی از مشخصات آن‌هاست. در بسیاری موارد، خبره‌ترین افراد هم در تجزیه و تحلیل معنی بعضی عبارات با مشکل روبرو بودند. از این رو بدیهی است که بیماران مربوطه، همه‌ی اشارات این زبان ارواح را درک نمی‌کنند و شاید حتا خود بخشی‌ها هم در تشریح این عبارات عاجز باشند.

ولی وردخوانی موثر است و در تاثیر درمان نقش قطعی دارد؛ درست مثل اثری که موسیقی دارد. این متون گاهی مبهم و اشاره‌ای و استعاره‌ای و گاهی توصیفی‌اند. برخی از متون یا جملات بر احساسی عمیق تاکید می‌کنند مانند: «من گریه می‌کنم برای ... من می‌چرخم برای ...، ای عزیزان، پدرم و غیره». برخی دیگر هم تصور، قوه‌ی تخیل، شکل‌های شگفت‌انگیز، مکان‌هایی با نام‌های وسوسه برانگیز (صخره‌ی پنهان یا اسرارآمیز،

¹⁸⁵ تذکر اینکه *ch* به صورت *tch* تلفظ می‌شود، *j* مربوط به *dj*، *x* معادل *kh*، *j* مانند *r* فرانسوی صدا می‌دهد و *q* کمی خشن تر است و مثل *r* از ته گلو می‌آید.

¹⁸⁶ برای مثال این جملات: زبان و زحمت برمیینگ، کوچ کوچ هیدا کوچ، گشایش کار، به دردشان درمان دهیتان.

صخره‌ی شتر، مقبره‌ی جنگل‌زار، گل‌ها و گیاهان، ارواح جانورسان (زومورفیک) یا گیاه‌سان (فیتومورفیک) را شامل می‌شوند؛ مانند مارپری، ببرپری، گل‌پری و غیره. در یک سطح دیگر، سوره‌های قرآن کریم و آوردن نام اولیاء و پیامبران قرار دارد. هنر اجرایی بخشی در اینجا استفاده از فن و صنعت روایتی و نمایشی^{۱۸۷} است که به حماسه‌سرایی (در فرهنگ‌های دیگر بخشی همچون عاشق، پهلوان یا بخشی خراسان) نزدیک است. وردها و دعا‌های بخشی‌ها دنیایی از اشکال و علائمی‌اند که گاهی برای بیمار آشناست (مانند زیارتگاه‌ها) گاهی هم پر از موجودات عجیب و غریبی است که به مکان‌های خاص وابسته‌اند. یک مسلمان متدین برای ادای احترام به پیر، دریافت برکت و اجرای مراسم دعا به مکانی مقدس می‌رود، ولی بخشی در مکان‌های مقدس سرزمین خود سیر ذهنی و شمنی انجام می‌دهد و این سفر عمودی از یک آسمان به آسمان دیگر مثل شمن‌سیری نیست بلکه افقی و در فضا و حالتی معنوی است که ارواح ایجاد می‌کنند. موضوع سفر با ارواح غالباً در دوره‌ی قبل از درمان و نصیبه اتفاق می‌افتد. در طول مراسم، بخشی همه‌ی موجودات نامرئی ممکن را نام می‌برد و دعوت می‌کند و از این رو به نظر می‌رسد که تعداد و کمیت مهم است؛ گروه لشکرهای آسمانی با چهل و یک تن چهلتن، 40 دختر و 360 فرشته، اولیاء تمامی سطح جهان (یر یوزیدگی) موج می‌زنند. فقط ذکر نام‌های از برکرده نیست بلکه شخص ارواح را صدا می‌کند و برخی جزئیات نشان می‌دهد که بخشی رابطه‌ی خاصی با این اشخاص دارد؛ او آن‌ها را دیده یا تجسم کرده، با آن‌ها بیعت کرده و به آن‌ها احترام می‌گذارد و از آن‌ها کمک می‌خواهد.

ویژگی شگفت‌انگیز این ذکرها به سبک‌شان هم مربوط می‌شود. شکل آن‌ها مثل ورد، تکراری و گاهی تاکید کننده است، گویی که تکرار برخی از کلمات باعث می‌شود تا معنی از وجود ذهنی به وجود خارجی درآید. به نظر می‌رسد که اغلب این سرودها بیشتر روی صداها، شباهت‌ها یا تضادها ساخته می‌شوند و به معنی نمی‌پردازند. مثلاً در عبارتی از سارا آپا کلمه‌ی باد اول در معنی باد و هوا است و بعد در معنی باشد می‌آید. سپس کلمات به صورت زوج و هم‌وزن با هم می‌آیند مانند:

زهر- زخم، عکس - ترس، حسود - بهبود - کمبود، سوزش - پریش - نالش، کلمات متضاد: شیرین - تلخ، سفید - سیاه، زنده - مرده، علم - عمل، با حال - بی حال یا به صورت دسته: سیاه، سفید، قرمز، آبی، و غیره. این روند در انواعی از قصه‌ها و لالایی‌ها در شکل‌های موسیقایی مشابه و ترانه‌ها دیده می‌شود.

الحان بخشی‌ها

به نظر می‌رسد موسیقی و وزن طوری طراحی شده‌اند که به این حالت پرگویی کمک کنند. همانطور که معمولاً در آیین‌های بخشی‌های آسیای مرکزی وزن‌ها ساده‌اند، نوازنده‌ی ساز کوبه‌ای محدود به ضربه‌های منظم (بوم بوم بوم) است که تار و پود ساده و روشنی دارد و کلمات به راحتی روی آن سوار می‌شوند. بر روی این ضرب و نبض (پالس)، به راحتی می‌توان یک ضرب کم و زیاد کرد یا اینکه دو هجا را دو برابر سریع‌تر تلفظ کرد تا وزن آن حفظ شود. این لحن‌ها با سادگی و وزن خود، به سبک ترانه‌های کودکانه شبیه‌اند. به نظر می‌رسد این آهنگ‌ها خیلی کم به فرهنگ محلی وابسته‌اند و برخلاف ترانه‌ها و ترجیع‌بندهای سنتی خیلی کم ویژگی سبک‌های محلی را منعکس می‌کنند. این موضوع توسط مارک سلوبین در مورد یک نمونه از افغانستان هم بررسی شده است. بخشی‌ها بندرت هنرمند یا خواننده‌اند و اگر سازی می‌نوازند، برای ارواح است نه انسان. در مراسم کوچ م. دیدیم که چند بخشی سرودهایی را به صورت تقریباً هم صدا می‌خواندند که نشان می‌دهد در تشکیلات کوچک آن‌ها، کارگانی وجود دارد که می‌آموزند و انتقال می‌دهند. شاید فرهنگ موسیقایی شمنی رابطه‌اش با انواع دیگر آهنگ‌ها روشن نیست. س. خدا پردی او با این نظر موافق نیست، وی معتقد است که سرودهای ساده، الحانی دارند که

187 ... برای مثال عبارت "من آن را دور کردم، خاک کردم، پاک کردم، صاف کردم، دفن کردم"

با فرهنگ موسیقی محلی پیوند دارند. به هر حال الحان یا زینت‌ها یک مقوله‌اند و آهنگ‌ها مقوله‌ای دیگر. از آنجایی که این الحان بسیار ساده‌اند، سبک خاص محلی یا نوع دیگری را نشان نمی‌دهند.^{۱۸۸}

دلیل سادگی آهنگ‌های بخشی‌ها را نباید ضعف در کیفیت موسیقی بشماریم بخصوص که در این فرهنگ‌ها همه با وزن آشنا هستند و آواز می‌خوانند و می‌رقصند. زبان ارواح ساده است، همانطور که احتمالاً روان پری‌ها و جن‌ها هم همینطور است. جملات سرودها فقط سه یا چهار کلمه دارند که می‌توان آن‌ها را خط به خط تکرار کرد. آن‌ها شامل یک اسم، یک صفت، یک فعل و یک کلمه‌ی اشاره هستند که باید آن را حدس زد. فقط آیات قرآنی و دعا‌های مراسمی در شروع و خاتمه، بدون دف هستند که در واقع جملات را می‌سازند. سادگی موسیقی بیان متن را آسان می‌کند.^{۱۸۹} ممکن است برخی از این متون در لحظه‌های الهام بخش شمنی، مثلاً در زمان چله‌ی مقدماتی نصیب ساخته شده باشند. سوال این است که در تعلیم خاص بخشی‌ها و طرز آموزش آن‌ها چه چیزی اتفاق می‌افتد و آن‌ها چه چیزی یاد می‌گیرند و چه تجربه‌ای پیدا می‌کنند.

بخشی، بیمار و بویژه شاگرد شمن، در حاشیه‌ی اجتماع‌اند و مثل همه‌ی مردم عادی نیستند. در این شرایط موسیقی و متن همان چیزی نیست که مردم در حال معمول می‌شنوند و مخاطب عام دارد. شمن‌ها موسیقی‌دان نیستند و اگر کسی در محیط خانوادگی خود استعداد موسیقی نشان دهد می‌تواند بخشی ترکمن، قاراقالپاق، قنقرات و خراسانی شود که در این صورت دارای دسته‌ی دیگری از نیروهای نامرئی می‌شود یعنی یک نوع قوا از اجداد یا استادان قدیم یا هفت پشت و /ارکه‌ی خود دریافت می‌کند.^{۱۹۰} در نتیجه به نظر طبیعی می‌رسد که آن‌ها از راه دیگری روی مخاطب خود اثر بگذارند و با سرودهای خود در لایه‌های زیرین ناخودآگاه نفوذ کنند که محل گره‌های روانی‌اند. سرودهای بخشی‌ها مانند لالایی است، صداها ملایم اما قوی، وزن همگن و یکنواخت و خطوط الحانی

"ابتدایی" و بنیادی‌اند که به تعبیر روانشناسی به آن‌ها ویژگی فرا فرهنگی و فرا شخصی می‌دهد. این ویژگی‌ها به وضعیت کلی بستگی دارد که بیمار در آن قرار دارد. اگر به سرچشمه‌ی مشکلات بازگردیم یعنی یک برگشت نمادین (سمبولیک) به زاده شدن از شکم مادر و تولد دوباره را در نظر بگیریم، مناسب‌ترین شکل آن تکراری بودن سرودها، مشابه ترانه‌های کودکان است که اطمینان بخش و آرام کننده، ولی در عین حال نافذ و با وزنی بنیادی مانند ضربان قلب باشند. سبک ساز کوبه‌ای شمن‌های شمالی آسیا در سبیری دارای همین مشخصات است، اما نزد تاجیک‌ها و ازبک‌ها این سادگی با وزن‌های پیچیده‌ی مردمی در تضاد است. اظهارات بیمار م. در کوچ تجزیه و تحلیل شده، بر خلاف انتظار، نشان می‌دهد که این نوع آواز خواندن که برای شنونده بیرونی خسته کننده است، حالتی قوی و خوشایند و رضایت‌بخش در شخص بیمار ایجاد می‌کند. در روند تبدیل نمادین شخص به نوزاد، با مراحل مختلف لخت شدن، خون آلود کردن سپس پالایش و تقسیم نان و آب و تکرار (ریتورنل) ساده مانند لالایی کاملاً مناسب است.

تضاد بین لطافت ذکرها و وردها و خشونت درمان که بر بیمار وارد می‌شود قابل توجه است. نه تنها موضوع خون و پوست گوسفند بلکه ضربه‌های دائم با ترکه به پا، سر، قفسه سینه و به ویژه ضربات پرقت قاب دف بر پشت بیمار با وزن سرودها هم قابل توجه است. به نظر می‌رسد که آنچه انجام می‌دهند نوعی روش درمانی غربی روانشناسی دابل بایند باشد که در روانشناسی جدید اعمال می‌شود. اینگونه که نوعی وضعیت متناقض ایجاد می‌شود تا بیمار راه خروجی میانه را پیدا کند و تضاد را پشت سر بگذارد. در مورد حاضر، تضاد بین سختی درمان بدنی و تاثیر سرودها و ذکرهاست. به هر حال، بیمار با رسیدن به حال درونی لذت‌بخش از وضعیت عبور کرده است. بعد

¹⁸⁸ البته، این ملاحظات فقط در مورد بخشی‌های منطقه اعتبار دارد و نباید آن‌ها را تعمیم داد. همچنین بخشی‌های قزاق کارگان موسیقی سطح هنری بالایی در ساز کمانی قیور دارند. عزیز هاشم او نمونه‌ای نادر و اصیل از شمن اویغور از ایللی را با همراهی دایره ضبط کرده است که در شش ضربی کند با موسیقی ادیبانه اجرا شده است.

¹⁸⁹ صوفی خرم اظهار می‌کند که در طول مراسم دعا‌هایی را می‌خواند که به او الهام می‌شوند.

¹⁹⁰ مثال آن زیاد است؛ یکی از مهمترین بخشی‌های معاصر قرقیز می‌گفت که پس از یک بیماری، با درمانگری مشورت کرده و به او گفته شده که فقط در صورتی بهبود می‌یابد که منس‌چی یا نقال حماسه‌ی منس شود.

از این تجربه می‌توان فکر کرد که بیمار همه‌ی موقعیتهای متناقض و پارادوکسی که در *دابل* باید هست را پشت سر می‌گذارد. استفاده از کلمه‌ی *گره*، اتفاقی نیست؛ چراکه مفهوم *گره* را بخشی‌ها خوب می‌فهمند، مثلاً آن‌ها بند می‌بندند و روی *گره* فوت می‌کنند. در قرآن کریم هم در مورد کسانی که روی *گره* فوت می‌کنند، سوره‌ای آمده است. بخشی‌ها نیز برای نجات بیمار گاهی *گره‌ای* را باز می‌کنند و گاهی هم می‌بندند. این تفسیر روانشناسانه وجه معنوی دعاها و مناجات‌ها را در نظر نمی‌گیرد که در آن ذکر و هدف بخشی به وضوح نشانه‌ی یک نوع شور عرفانی هم هست؛ در اینجا فقط مسئله‌ی روانی نیست بلکه ویژگی عرفانی و عشق معنوی هم مطرح است.

البته باید به خاطر داشته باشیم که *شمنیسم* در *ماوراءالنهر* با همه‌ی روش‌های درمانی محلی فرق دارد زیرا در مقایسه با روش‌های درمانی دیگر، *آواز* و *دف* را در مرکز مراسم قرار می‌دهد. جدول زیر این موضوع را به خوبی نشان می‌دهد؛ بخشی‌ها، در *کوچ*، *قَیْتَرَمَه* و حتا در *فالبینی* از *آواز* و *دایره* استفاده می‌کنند. در درجه‌ی پایین‌تر، درمانگرها چشم شور را از بین می‌برند (*کینه چی* و *مِگر*) و با اینکه قدرت خود را از ارواح می‌گیرند، اما آن‌ها را فرا نمی‌خوانند (با آن‌ها ارتباط برقرار نمی‌کنند). در واقع تفاوت در این است که در درجات بالا، ارواح را برای کمک صدا می‌کنند (بخصوص *پری‌ها* را). به طور کلی عموماً زبان ارواح در اصل دارای *لحن* و *وزن* است.

در مراسم مربوط به عمل درمانی و *پالایشی* مانند *جهر* و *ذکر*، در دعاها (سوره‌ی *یاسین* توسط *یاسین چی* و بقیه‌ی دعاها توسط *دعاخوان*) فقط از صدای حرف زدن که کم و بیش ضربه‌دار و چکشی است، استفاده می‌شود، ولی در هر صورت تلفظ با تاکید بر کلمات، قدرت گفتار را تقویت می‌کند. با ذکر (یا ورد) این صداها به بیشترین شدت خود می‌رسند. *جهرچی‌ها* صداهای دیگری تولید می‌کنند و غرش و صدای آن‌ها از *آواز* بخشی‌ها دور است و فرق دارد. برای آن‌ها مسئله، ترساندن جن‌ها و فراری دادن آن‌هاست در حالیکه بخشی‌ها باید موجودات نامرئی را جلب و جذب کنند. بنابراین تفاوت بین این دو نوع فعالیت بسیار زیاد است، اگرچه در پیچیدگی دستورالعمل کار شبیه یکدیگرند.

دعای داملاها می‌تواند با حرکات درمانی (مثلاً استفاده از *شعله‌ی آتش*) همراه شود، ولی در درجه‌ی بالاتر، برای ملای مذکور که در آخر فصل قبل توضیح داده شد، تنها سلاح *قرائت قرآن کریم* است و او دستورالعمل دیگری ندارد.

بخشی‌ها تنها کسانی‌اند که *آواز* می‌خوانند و *دایره* می‌نوازند ولی به این معنی نیست که آن‌ها به یک سنت باستانی بخشی‌گری ترکی مرتبط‌اند زیرا هم *آواز* و *دایره* (یا *دف*)، در قلب بسیاری از مجالس صوفیان قرار دارد و هم اینکه احتمالاً استفاده‌ی آیینی از آن، در سراسر آسیای داخلی، خیلی پیش از اسلام وجود داشته است.

عملیات درمانی	مقررات و آیین	قرآن و دعا	ذکر و ورد	مناجات و دعا	آواز یا دایره	
+	+++	++	+	+++	+++	بخشی
	+	+		++	++	فالبین
+	+	+				کینه چی
+	++	++	+++	+++		جهرچی
+		+++				یاسین چی
		+++				ملا

شخصیت‌های فراخوانده شده

در فهرست و دسته‌بندی شخصیت‌های ذکر شده در سرودها و دعاهای بخشی‌ها، پیامبران ابراهیمی و اولیاء بخشی‌های محلی قرار دارند که غنای تخیل آنها را نشان می‌دهد و گاهی نیز اطلاعاتی درباره‌ی آن‌ها نداریم. تنوع این نام‌ها و مکان‌ها و محیط طبیعی که در آن یافت می‌شوند، تشکیلات منظم پنهانی دارد که ما سعی خواهیم کرد آن‌ها را بشناسیم.

برای سنت شمال شرق تاجیکستان، تقریباً یکصد شخصیت پیدا کردیم بدون احتساب چهلتن و سیصد و شصت تن که نامشان داده نشده است.

در بایسون نام‌ها خیلی کمترند، زیرا در آنجا پری‌ها نیستند.

عناوین مختلف که قبل و بعد از نام شخصیت‌های خوانده شده می‌آیند، کاملاً روشن نیستند. در مورد پری‌ها روشن است، ولی همیشه به یک نام مربوط نمی‌شود و برخی نام‌ها که هیچ عنوانی ندارند می‌توانند پری یا صوفی باشند. کسانی که مقام حضرت دارند، به غیر از آن‌ها، از پیامبران یا از امامان هستند.

کلمات *بابا* و معادل آن *آتا* در زبان ازبکی به اولیاء و اشخاص خیلی مهم گفته می‌شود که مردم با آن‌ها احساس نزدیکی می‌کنند. مثل *ماما* که برای مادر و *بی‌بی* که برای مادر بزرگ به کار می‌رود.

خواجه (آقا) با احترام بیشتری نسبت به *بابا* همراه است، زیرا در مورد خضر به کار می‌رود.

استاد یا *استاذ* را می‌توان به بخشی‌هایی نسبت داد که علم خود را منتقل می‌کنند.

به نظر می‌رسد که *ملا* یا *موللا* نیز بیشتر برای پری‌ها و جن‌ها به کار می‌رود که مانند انسان‌ها دارای علما، مؤمنان و کافران هستند.

کلمه‌ی جن هرگز به عنوان پیشوند یک نام ذکر نمی‌شود، حتا اگر بدانند که نام جن به طور مثال عبدالرحمان است. در واقع در نام جن قدرتی هست که در نام پری‌ها نیست. جن‌زدا گاهی جن را مجبور می‌کند که نام خود را بگوید و در اعتقاد مردم، دانستن نام جن به شخص نیرویی می‌دهد که با کمک آن می‌تواند به جن فرمان دهد و او را به خدمت درآورد.

جن‌ها در تخیل مردم هم به علت رفتار و هم به دلیل محیط زیست‌شان در منطقه‌ای نحس قرار دارند. آن‌ها از نظر ظاهری زنده یا خنده‌دارند، گله‌ای زندگی می‌کنند، راحت طعنه و نیش می‌زنند و پرخاش می‌کنند و خوب بین آن‌ها خیلی کم است. درباره‌ی دیوها تقریباً چیزی نمی‌گویند و به جزء *آلستی* هیچ نام دیگری را ذکر نمی‌کنند. به یاد داشته باشیم که این موجودات افسانه‌ای صرفاً خیالی نیستند بلکه برخی از افراد، تجربه‌ای دارند از اینکه آن‌ها واقعا وجود خارجی دارند و از آدم فرار می‌کنند.

پری‌ها به صورت‌های مختلفی ظاهر می‌شوند، ولی انسانی‌تر و یا حتا فرشته‌وارند. به هر حال هر کدام از آن‌ها دارای ویژگی‌های خاص‌اند که از روی نامشان هم معلوم است. از نظر آسیب‌شناسی، داشتن پری معادل داشتن استعداد است، ولی جنی بودن حتماً به معنی روانی بودن به کار می‌رود.

در مجموع، پری‌ها در فرهنگ بخشی‌ها و مجموعه‌ی ارواح (*باتتئون*) جای مهمی دارند، که مربوط به قدیمی‌ترین لایه‌های فرهنگ دینی آسیای میانه است. بنابراین اسلامی کردن و مرام دقیق توحیدی آن به هیچ وجه نتوانسته اعتقادات جاهلیت (*پاگانیزم*) آسیای مرکزی را حذف کند، بر عکس، اسلام‌گرایی، *آنیمیزم* را با معرفی جن‌ها و دیوها و بخصوص فرهنگ اولیاء غنی‌تر کرده است.

کُل‌ها :

— 41 تن چهلتن یا قیرقلر (سربازان)

— 40 دختر (قیز)

— 7 سلطان (گاهی 9 تا از اولیاء‌اند)

— غایب یاران (تعدادشان مشخص نیست)

— لشکر (ارتش ارواح زیر فرمان یکی از اولیاء یا شخصیتی دیگر)

— 360 تن (تمام پری‌ها یا تمام ارواح)^{۱۹۱}

پری‌ها

¹⁹¹ به گفته‌ی جهرچی‌ها، 360 پیغمبر، ممکن است به فرشته‌ها مربوط باشند که در فرهنگ ایرانی هر یک از آن‌ها نگهبان یک روز از سال‌اند؛ مانند اولیایی که در تقویم میلادی وجود دارند. پنج روز باقی مانده جدا حساب می‌شوند و چرخه‌ی خورشیدی جدیدی را نشان می‌دهند.

نام 72 پری که به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ آن‌هایی که در آسمان‌اند و آن‌هایی که در زمین‌اند. عبدالرحمان (رئیس پری‌ها)، آتش پری (پیلاف)، آفتاب، الوان، آق ساچ (موسپید)، آسمان، آتش، اوباش، بالی، بلبل، چلپان (چوپان)، داوود، دیوانه، امچی (جادو شده را درمان می‌کند)، فالچی، دختران شاه، گلبن، زبردست، گلرو، حقان، حور و قیلمان، الهام، ایلان (مار)، جاندار، خیاس، خیمچی (تازیانه)، خون‌دار، کقتر، لاچین (شاهین)، لنگ، مهتاب، مار، مخلوق‌دار، مثقال، محی‌الدین، ملا عرب، ملا ارمنی، ملا کشمیری، ملا پری، ملا قیسمان^{۱۹۲}، منور، قلندر بچه، قَمچین (ترکه)، قوندوز (سمور دریایی)، قُمری، رهبان، رحیم، رحمان، رامچی (رمال)، رعنا پری، ریحان، سبز، صنوبر، صالح، سرسان (سرگردان)، ستار، سید جمال، شاه پری، شمشیر، شیدا، سیاه‌پوش، سوو سوو پری، تاجدار، تولپار (مَرکَب)، یواشی، یولبرس (ببر)، یولدوز (ستاره)، ظاهر، ظالم، زر، زینب.

در این فهرست مدون، ترکیباتی را که به نظر می‌رسد فقط صفات یک فرشته‌اند و اسم خاص نیستند نیاورده‌ایم؛ اسامی مبهمی چون آتا پری (پدر پری)، آنا پری (مادر پری)، آنا جان (مادر جان) یا حتا پری‌هایی با چهره‌ی ترسناک، دختر پری روی شاخه‌ی گل، دختر پری در ته دریاچه، پری در گلدان گل و دختران زیبا. گاهی اوقات یک نام می‌تواند به یک پیر یا استاد مانند شادوخان، پسر باتیر و پسر خیاس مربوط شود. اگر قرار باشد این اسامی به فهرست اضافه شوند، به عدد 83 می‌رسیم، اما فکر می‌کنیم که عدد 72 بهتر است و اصلاً اتفاقی نیست. این عدد به دفعات در فهرست‌های مدون دیده می‌شود (مثلاً 72 شهید کربلا، 72 شعبه‌ی اسلام، 72 مقام هرات و کردستان و غیره). عجیب است که هیچ کدام از بخشی‌ها به این مورد اشاره نکردند و این نتیجه با شمارش نام‌های موجود در سرودهایشان مشخص شد. قطعاً این موضوع بر حسب اتفاق نیست بویژه اینکه تعداد اولیاء درست نصف یعنی (36) تاست و می‌توان آن را به سه عدد مهم 17، 12 و 7 تایی تقسیم کرد. عدد 17 نیز در علم جفر بسیار کاربرد دارد. 17 عدد اول است که مربوط به 17 رکعت نماز روزانه است که در عرفان شیعه مهم است و همچنین تعداد کلمات اذان است. احتمالاً بر حسب اتفاق نیست که عدد 17 مجموعه‌ی نام اولیاء است که در زیر می‌آید. این فهرست به کل متون ثبت شده ارجاع می‌دهد و به طور خاص مربوط به یک بخشی نیست، که در آن صورت اینقدر کامل نبود.

شخصیت‌هایی از اولیاء^{۱۹۳}

این‌ها 17 نام هستند؛ مربوط به پیامبران و اولیاء که درخشش جهانی دارند. آدم، علی، بهاء‌الدین نقشبند، داود، قوس‌الاعظم، حضرت مولانا (?)، امام اعظم، امام حسن، امام حسین، عیسی، یونس، یوسف، خواجه‌ی خضر، لقمان حکیم، محمد (مصطفی)، نوح، سلیمان. به این نام‌ها دوازده امام و هفت شیخ را اضافه می‌کنیم که نامشان دقیق مشخص نشده و در این صورت جمعاً می‌شوند 36 نفر.

بابا و آتا

این‌ها به سطح سلسله مراتب پایین‌تری تعلق دارند و گستردگی آن محلی (زنگی، شاه زنده) یا گاهی خیلی محلی است. این نام‌ها 17 یا 18 تاست:

¹⁹² یا هفت ملا

¹⁹³ جای تعجب است که هرگز نام احمد یسوی ذکر نمی‌شود و عبدالقادر جیلانی نیز فقط با نام قوس می‌آید. به هر حال مرادف (1975) فهرست خیلی کامل‌تری ارائه می‌دهد.

آدم آتا، چوپان آتا (یا بابا)، آق تاش آتا، بابا زنگا (یا زنگی)، بزرگ آتا، چانگال آتا، جبارقل آتا، لنگر آتا، نور آتا ولی، قارا ساقال آتا، قل آتا، قاتیر آتا، قوی چی بابا، قلانباش بابا، شاه زنده بابا، تويا تاش آتا، خواجهم آتا، گنبذی آتا، قارا آتا^{۱۹۴}

می‌توانیم 17 تای دیگر هم اضافه کنیم:

5 تا به عنوان خواجه: عارف خواجه، خواجه احرار، خواجهی چهاریار، خواجهی روشنایی و مهم‌ترین آن‌ها خواجهی خضر.

3 سید: سید مدامین خان، سید پادشاه و تورا آبرار خان.

10 نام که با کلمه‌ی خان برای احترام می‌آیند: عباس خان، آبرار خان، الوان خان، باتیر خان، جمال خان، ؟ خواجه میش، حیدرخان (از چوشت)، مظفر خان، نورالدین خان، سید مدامین خان (قبلا ذکر شد).

7 قدیمی، بخشی یا دیگر.

احمد استاد، حافظی استاد، تورا خان، ناظر جان، ملا عابدقل، علی یورغین، مشکایی بخشی (نزد جهرچی ها) بی‌بی و ماما:

این‌ها 15 یا 16 تا هستند زیرا یک شخصیت می‌تواند دارای دو نام باشد. دومی کمی شک برانگیز است و همان بی‌بی می‌تواند دو نام داشته باشد:

بی‌بی آشور، بی‌بی عایشه (مقبره‌ی او که خیلی قدیمی است در نزدیکی شهر تراز در قزاقستان است)، بی‌بی چهارشنبه، بی‌بی فاطمه، بی‌بی آهن، بی‌بی مولود، بی‌بی مشکل، بی‌بی سه‌شنبه (یا بی‌بی قصه)، بی‌بی زهره، گلچین ماما، حوا ماما، نوری ماما، قارا تاج ماما (تاج سیاه)، یتیم دختر، بی‌بی غایب تپه، عمه بی‌بی جان (می‌توانست مادر بزرگ بخشی باشد که از وی نام می‌برد). جهرچی‌ها ماماها‌ی دیگری را هم فرا می‌خوانند: قارا، ساری، کوک، ایپریندی - سیپریندی.

اما برخی نام‌های ذکر شده قابل تشخیص نیستند: حضرت مولانا احتمالا اشاره به پیامبر دارد، مایسارا شاید مادر بخشی باشد که دختر متوفای خود را فرا می‌خواند، مشکل گشا می‌تواند یک صفت باشد تا نام یک شخص خاص و به همین ترتیب در مورد/یکی پیرلار زبردست (دو پیر زبردست) هم همینطور است.

علاوه بر این 9 مکان مقدس نام می‌برند: امامزاده آعلام، آبک، آزاکس، باتیر، چانگال زار، چشمک، چیلا، تنگا، خانه‌ی چنار. همچنین دو اسب را هم نام می‌برند: جیران (؟) که ایلان پری می‌راند و دل دل که مرکب حضرت علی (ع) است.

¹⁹⁴ باباهای جهرچی‌ها فرق دارند و به جز بابا زنگی (یا آتا زنگی) عبارتند از: قاسم شاه بابا، رجب شاه بابا، خالیق شاه بابا، آشور بابا، صوفی الهیار. توجه کنیم که اگر اولیاء محلی را جدا کنیم، باز به رقم 17 می‌رسیم: آبرار، عارف، آشور، باتیر، بزرگ، چانگال، چوپان، حیدر خان، جبار قل، جیگدالی، مدامین خان، مرد ولی، سید پادشاه، نور آتا، قاتیر، قولان باش.



جهرچی بُری بابا (گرگ)

واژه‌نامه‌ی عبارات فنی، عناوین و وظایف

آستاد: مربیانی که بخشی‌اند
آفشاندن: به صد قافچی مراجعه شود
آلس: از آلس کردن می‌آید. مجری آن آسگر است که مشعلی با پارچه‌ی کهنه درست می‌کند و آن را چندین بار دور سر بیمار می‌گرداند.
ام: مراسمی که برای محافظت از بیماری انجام می‌شود. **ام کردن:** از **امین کردن** می‌آید و **امگر** یا **امچی** شخصی است که عملیات این مراسم را انجام می‌دهد.
اشک یمه: روش معالجه‌ی جوش روی شکم است که وقتی در این عملیات الاغ جو می‌خورد، جوش‌ها از بین می‌روند.
بابا: استاد، اولیاء
بی‌بی خلیفه یا **آتین آئی:** زنانی که آیین‌های دینی را اجرا می‌کنند
پهلوان، پلوان (در آذکی باتیر): قهرمان، ارواح کمکی و موکل‌ها، شاید هم عبارتی برای بیان سرباز باشد. براساس گفته‌ی عصمت، "پیامبرشان علی است".
خیمچه: تازیانه، یکی از لوازم کار بخشی
داملا یا **دامولا:** معادل ملا. در مبحث بخشی‌ها، دارای قدرت خاصی است
دایره یا **چیلدیرما:** دایره‌ای که قطر قاب آن حدود 38 سانتی متر است
دعا خوان: عزیمه خوان؛ ملایی که با دعا خواندن و قرائت سوره‌های قرآن کریم دردها را درمان می‌کند. به او **مچی** هم می‌گویند که دم و نفس او اثر دارد
دو یا دیو: شیطان‌هایی که در جاهای مشخصی ساکن‌اند
ذکر: وردهای موزون در شکل‌های مقدس
رامچی: فالبین
روح و ارواح: عبارتی کلی برای نامیدن ارواح
سرفرو آوردن: روشی که تعادل برقرار کردن صحیح سر را ایجاد می‌کند
سلطان: یا سلطان بزرگ، تعدادشان هفت (گاهی نه) تاست. می‌تواند نام دیگری برای **مشایخ** باشد که آن‌ها هم تعدادشان هفت تاست
شیخ: اولیاء یا صوفی (جمع **مشایخ**)، گاهی شیخ نگهبان مقبره‌ی اولیاء است که غالباً به اجداد او مربوط می‌شود و اغلب از او می‌خواهند که دعا بخواند.
صدق‌آچی: صد بار رویدن (در تاجیکی افشاندن)
عزیمه خوان: دعا خوان را ببینید
فال: پیشگویی، انجام عمل تشخیص
فالبین: کسی که **فال** می‌بیند
فرشته‌ها: پری‌ها
قافماق: صدق‌آق را ببینید
قصیده خوان: دامولایی که قصیده‌های دینی را قرائت می‌کند
قَمچین: تازیانه‌ی کوتاهی که با آن بیمار را می‌زنند تا ارواح آزار دهنده دور شوند
قوشناج: از قوش نجات می‌آید. دو بار از یک بیماری نجات دادن، قوشناچی: شخصی که مراسم مربوطه را انجام می‌دهد
قَترمه (گرداندن در تاجیکی): برگرداندن سلامتی، تغییر وضعیت، درد را پس فرستادن. یک نوع مراسم
قیرق بیر چلتن: چلتن را ببینید
قیرق قیزلر: گروهی از پری‌ها هستند. ولی به طور خاص نام آن‌ها را ذکر نمی‌کنیم

قیز: دختر، دسته‌ای از پری‌ها
 کام برداری: روش درمانی است که انگشت شست خود را روی کام در دهان فشار می‌دهند
 کوچ: مفصل‌ترین مراسم بخشی‌گری است که فقط به دست بخشی‌های ماهر انجام می‌شود. کوچ همان کوچ است
 کمر بستن: کمر را گره زدن، نماد نصیبیه‌ی بخشی‌گری است
 کینه: مراسمی که زنان کینه چی انجام می‌دهند که برای دور کردن چشم بد و نتایج بیمار گونه‌ی آن است
 گرداندن: قیترمه را ببینید
 لشکر یا لشگر: سربازان دنیای نامرئی. به معنی گردان و سربازانی که یک رئیس دارند که عموماً عبدالرحمان نامیده می‌شود. این کلمه ممکن است استثناً برای گروه ارواح زنان هم به کار رود
 ماما: ارواح محافظ از دسته‌ی زنانه
 مزار: گور هر یک از اولیاء
 مشکل‌گشا (کشا): گره گشا
 موللا یا ملا: 1- شخص مسلمانی که دارای علم دینی سنتی است. 2- این واژه برای دسته‌ای از ارواح (یا پری‌ها؟) هم استفاده می‌شود. یکی از بخشی‌های زن، ملاهای دین‌های مختلفی را فرا می‌خواند: ملا پری، ملا کشمیری، ملا عرب، ملا ارمنی
 موکل: روح مثبت، معاون بخشی، واسطه‌ی میان اولیاء (پیر یا بابا) و مجری
 نصیبیه: قسمت، بسته، ماموریت بخشی را مشخص می‌کند: نصیبیه قبول کردن یا نصیبیه گرفتن قبول مسئولیت بخشی‌گری
 هیلا: بردن، هدایت کردن، سومین حلقه‌ی کوچ را هیدش می‌گویند
 یاسین‌گر یا یاسین‌چی: داملاچی که فن نوشتن سوره‌ی یاسین را انجام می‌دهد

کتاب شناسی

- BARTOLD, B.B., Sochenenya, vol V, article baxshi (: 501).
 BASILOV, V.N., Izbraniki duxov, Moscou, 1984.
 – New data on Uzbek shamanism, Besinci Milletler Arasi Turkoloji Kongresi, Istanbul, 1986 (:119-128).
 – Popular islam in Central Asia and Kazakhstan, Journal Institute of Muslim minority affair, 1987, Vol 8, n°1 (7-17).
 – Le chamanisme islamisé d’Asie centrale, Diogenè, n° 158, 1992 (:7-19)
 CASTAGNE, J., Magie et exorcisme chez les Kazak, Kirghizes et autres peuples turks orientaux, Revue des Etudes Islamiques, 4/53, 1930 (:151).
 CENTLIVRES, P., CENTLIVRES-DEMONT, M. & SLOBIN, M., Un chamane musulman, in Centlivres, P. & Centlivres-Demont, M., Et si on parlait de l’Afghanistan ? Terrain et textes 1964-1980, Paris, Ed. de l’Institut d’ethnologie, Neuchâtel, Ed. de la Maison des sciences de l’Homme, 1988 (:149-167).
 CENTLIVRES, P. & SLOBIN, M., A Muslim Shaman of Afghan Turkestan, Ethnomusicology, X/1971 (:160-173).
 DUSHALIEV, K., Peseniye kultura kirghizkovo naroda, Bishkek 1993.
 GARRONE, P., Chamanisme et islam en Asie Centrale, Paris, Maisonneuve, 1999.
 LEVIN, T., The Hundred Thousand Fools of God: Musical Travels in Central Asia (and Queens, New York), Bloomington, 1996.
 MURODOV, A., Dar pardai sihr u jâdu, Dushanbe, 1975.
 – Shamanski abriadovi folklor u tajikov sredni tchasti dolini zeravashana, Musulmanskiye verovaniya i obryadi b Srednei Azi, Nauka Moscou 1975 (: 94-122).
 – Drevnie obrazi mifologii u tajikov dolini Zeravshana, Donish, Dushanbe, 1979.
 SULTANOVA, R., Poyushie slovo uzbekskih obryadov, Tashkent, 1994.
 SUKHAREVA, O. A., ‘Perezhidki demonologi i shamanstva u ravninnix tajikov’, Musulmanskiye verovaniya i obryadi b Srednei Azi, Nauka Moscou 1975 (5 : 93).
 TOKAREV, C. A., Rannie formi religii, Iztatilstvo politicheskoy literaturvi, Moscou, 1990.



از راست: ژان دورینگ، سلطانعلی خدا پردی اِو. از چپ: بخشی زن، از/یسترفشان و ...